

مصاحبه با آقای شاپور بختیار

تحصیلات حقوق و فلسفه در فرانسه

معاون وزارت کار ۱۹۵۲

رهبر جبهه ملی دوم پس از آزادی از زندان

نخست وزیر ۱۹۷۹

راه اندازی نهضت مقاومت ملی در پاریس

روایت‌کننده : آقای دکتر شاپور بختیار

تاریخ مصاحبه : ششم مارچ ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس - فرانسه

مصاحبه‌کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای دکتر شاپور بختیار در روز سه‌شنبه شانزده اسفندماه ۱۳۶۲ برابر با

ششم مارس ۱۹۸۴ در شهر سوژن حومه پاریس - فرانسه . مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی .

س - آقای دکتر بختیار را آنجائی که شرح حال شما و تحصیلات شما قبلاً در جاهای

دیگر منتشر شده و در کتاب شما بنام " یک‌رنگی " هم نوشته شده بنابراین ما به

این مسائل نمی‌پردازیم . من مستقیماً می‌پردازم به سئوالی که مربوط به

فعالیت‌های شما در حزب ایران است . میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که یک شرح

مختصری راجع به تاریخچه تشکیل حزب ایران برای ما بفرمائید .

ج - همانطوری که عرض کردم من سعی میکنم که یک مطالبی را بطور اختصار بگویم

و یک جا‌هایی که ممکن است تاریک باشد خواهش از شما میکنم که سئوال دقیق‌تری هم

بکنید حاضرستم جواب بدهم . ولی چون زمان کوتاه است خیلی بسرعت با دید پیش

برویم .

وقتی حزب ایران تشکیل شد من در اروپا دانشجوی بودم ، در این صورت از موسسین

حزب ایران نبودم و ما بین آن افراد نبودم ولی بعضی‌ها را می‌شناختم بعلاوه اینکه

چند سال قبل از من تحصیلاتشان را تمام کرده بودند مثلاً " مثل آقای زیرک زاده و دیگر

عده دیگری را هم که بعداً " در ایران شناختم از افرادی بودند که اکثراً " در فرانسه

تحصیل کرده بودند چون در آن زمان عده‌ی بیشتری از ایرانیان به نسبت افرادی که

بخارج می‌آمدند در فرانسه تحصیل میکردند، اصولاً در آمریکا عده خیلی محدود بود .

در این صورت افرادی که مؤسس حزب ایران بودند و بنده بعداً " با آنها آشنا شدم یعنی بعد از بازگشت به ایران یعنی من اوایل ۱۹۴۶ وارد ایران شدم یعنی اواخر سال ۱۳۲۴ و اوایل ۱۳۲۵ .

در آنوقت حزب ایران عبارت بود از مجمع‌های الیت و برگزیدگانی که در اروپا تحصیل کرده بودند یا عده‌ای بعلت سمپاتی که با اینها داشتند و افکاری که داشتند دور آنها جمع شده بودند و اشخاصی مثل مهندس حبیبی ، آقای زیرک زاده ، بعداً "اللهیا صالح منظم شد به آنها که سابقاً " حتی وزیر بود ، وزیر کار و بینه‌های قبل از شهریور هم بود و همچنین بعد از شهریور ، و عده زیادی از افرادی که بعداً " به قیافه‌های عجیب و غریب درآمدند مثل جهان‌شاه صالح ، مثل آقای حسین مکی ، مثل افرادی که بکلی با این سنخ فکری که عرض کردم متفاد بودند .

پس بعد از شهریور ، بعد از دیکتاتوری رضاشاه و بعد از اینکه یک آزادی نسبی به ایران داده شد بدون تربیت سیاسی صحیح و با وجود اختناق بیست ساله یک دفعه سوپاپ‌ها باز شد و افرادی در ورود و قطب عمده فعالیت را شروع کردند . آن افرادی را که من می‌شناسم و می‌گویم سوسیال دموکرات‌ها و ملی‌ها بودند و در حزب ایران بودند و اشخاص را دیکتاتور و بعضی‌ها هم بسپا بعداً " و ظنیرست بودند دور حزب توده بودند که بعلت آموزش سیاسی دقیق که به اینها داده شده بود و زندانی‌ها که سران نشان رفته بودند و بنیاد انکار کرد حضور بسپا رسیار روشن و پشتیبانی که حضور شوروی آنجا به اینها میداد یک عده ایرانی هم که روشنفکر بودند در حزب توده جمع شده بودند .

در مقابل این دو حزب که یک با سیاسی ، یک Fondement داشت افرادی هم مثل علف‌های هرزه و خودرو جمع شده بودند و احزاب دیگری درست کرده بودند . من کاری به آنها ندارم و دوا می‌هم نیاوردند ، بقایشان هم کوتاه بود مثل حزب عدالت ، حزب اراده‌ی ملی و غیره و غیره . ولی راجع به حزب ایران میتوانم بگویم نماینده طرز فکری یک مردمی بوده که اغلب از بورژوازی کوچک انتلکتوئل و دارای تمايلات ملی بودند و آزادی و استقلال ایران را میخواستند ولی دارای تجربه‌ی سیاسی و دارای تشکیلات منظم و مسلح مثل حزب توده نبودند . از این جهت حزب ایران هیچوقت حزب توده‌های مردم یعنی Masse

مردم نشد. *Qualité* میهن دوستی و مومکرات مآب بودن اینها به تشکیلات و حدب افکا رطیق، با صلاح فقیر مردم می چربید. البته هما نظوریکه میدا نندما رکسیسم یک جا ذبهی عجیبی دارد برای اینکه قولها ئی به مردم میدهد که یا عملی میکند یا نمیکند من کاری ندارم ولی جذا بیشیک مقدار زیادی از این میآید که به مردم وعده ها ئی میدهد و مخصوصاً " به مردم فقیر. ایران هم یک مملکت فقیری بود در ایران قبل از شهریور آدم غنسی حزیک عده ای انگشت شما رو خود را شاه کسی نبود. پس حزب ایران از اینطور مردم که عرض کردم تشکیل شد و بعد هم شنیدم یک حزبی که شبیه به آن بوده که سنجایی هم در آنجا بود بنام حزب میهن شنیدم ملحق شد به حزب ایران. در تمام این جریانات بنده حضور ندا شتم و در اروپا بودم و یا تازه وارد ایران شده بودم و میخواستم ببینم حزبی که نزدیک به افکا روعقا ید خود من باشد کدام حزب است و به آن روی بیاورم.

بعد از دو ماً موریت که یکی در اصفهان و یکی در خوزستان انجام دادم که تمامش سعی کردم حکومت حکومت قانون باشد، سعی کردم که با صلاح حکومت نظامی نسبت به کارگرها تا آنجا که میسر است روش معتدل داشته باشد چه در خوزستان و چه در اصفهان اول به این نتیجه رسیدم که ما عادت به احترام گذاردن به نون رانداریم. یا زور می گوئیم و یا زور می شنویم. این را من خواستم از نزدیک به کارگران اصفهانی و خوزستانی تلقین بکنم که صلاح ما در دامت اینست که حکومت قانون را قبول بکنیم والا امروز شما زورتان زیاد تر است فردا زور من زیاد تر میشود.

در تمام این جریانات من با بد عرض کنم که وارد حزب ایران نبودم. من در سال ۱۳۲۸ وارد حزب ایران شدم. دلیل اینهم آشنائی بود که من با بعضی از این دوستان داشتم و حرمتی بود که برای درستی تقوای آنها قائل بودم.

وقتی من در سال ۱۳۲۸ وارد شدم آن جریان غم انگیزاً ائتلاف با حزب توده شده بود و بعد از مدت کوتاهی جدا ئی هم پیش آمده بود و دیگر حزب ایران با حزب توده ارتباطی نداشت. بدینست که یادآور بشوم که این ائتلاف را به تحریک آقای فریور، که بعد هم سفیر آقای خمینی شد در برن و حالا در جنوب فرانسه سرگردان است، و با استفاده از ضعف مستمر آقای

سجایی ویی اطلاعی آقای اللهیارمالح چون این سه نفر امضاء کنندگان نبودند و کارگردانان حزب ایران بودند تا این یک لطمه بزرگی به حزب ایران زد که هنوز من و اردشده بودم از نظر اینکه مارک ملی گرائی اثر اخیلی تضعیف کرد. گوئی که این آقایان گردانندگان باید بگویم روی هوی و هوس شخصی بیشتر بود و وعده‌ها و وعیدها می‌دادند برای انتخابات بعدی بود ولی اصولاً "میگویند یک عمل تا کتیک بود ولی تا کتیک یا ایده ثولویکی هر چه بود لطمه به حزب ایران زد که دارای یک مارک ملی بود. بعد آقایان از جمله آقای مالح آنطور که به من گفتند دوستان آمد و گریه کرد و گفت مرا تشبیه بکنید و آقای سجایی هم مدتی کناره رفت و آقای فریور هم دیگر از آن روز بعد وارد حزب ایران نبود، و درجه ملی نبود و گاه و بیگاه با توده‌های هالاس میزد، گاه و بیگاه هم همانطوری که دیدیم با امینی لاس میزد که وزیرش شد در کابینه امینی.

پس حزب ایران وقتی که من آمده بودم در حال افول بود و هیچ عده‌ای به کسی نمی‌دادند در آنجا، من نخواستم از این کشتی لوکس که روی اقیانوس متلاطم ایران می‌رود استفاده بکنم. سعی کردم که آن را به آن حالت سوسیال دموکراسی که داشت برگردانم و تحرک‌های به آن بدهم بدون اینکه هیچ ادعائی بکنم که ما از نظرو رزیدگی در تشکیلات خیلی ضعیف هستیم. پس من در سال ۱۳۲۸ وارد حزب ایران شدم و بعد از مدتی در حدود شش ماه رئیس سازمان جوانان شدم. و در سال ۱۳۲۹ که من می‌آمدم ملی کردن صنعت نفت همه جا بلند بود حزب ایران ستون فقرات فعالیتها می‌بود بوسیله آقای حبیبی که در هر صورت اگر خیلی معایب هم از نظر من سیاسی او و امکاناتی که بطور کلی دارد از نظر خدمتی که در آن وقت کرد...

پس این وضعیتی را که حضورتان عرض کردم ادا شد تا اینکه ملی کردن صنعت نفت به آن صورتی که اطلاع دارید و جریان امر را هم خیلی هالابد گفتند و در جاهای دیگر هم مدارکی هست. از آنها به سرعت می‌گذرم.

یک عده‌ای در ابتدا خدمتی کردند ولی خوددکتر مصدق بود و خود او بود و بنظر من که میتوانست کاروانیزه بکند و مجموع نیروهای ملی را جمع بکند. در این حیثی و بیسی یعنی از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ یک عده‌ای از افراد حزب بوده از آن حزب انشعاب کرده بودند من جمله

آقای خلیل ملکی، آقای مهندس زنجانی، قندها ریئن وعده دیگری که بعضی ها ایشان را من شخما " می شناسم از نزدیک و بعضی دیگر فقط اسمشان را شنیدم. همینطور مهندس زاوش وغیره. اینها هم بدنهفت ومدق پیوستند. اینها هم به تزملی شدن صنعت نفت پیوستند وصمیمانه کوشیدند. در آنوقت متاسفانه آقای خلیل ملکی که بی پناه شده بود وموردتها جم مستمر مسکوبود به آقای بقاشی که بعدا " خودش را آنچنان که هست معرف کرد نزدیک شد. متاسفانه باز یگویم آقای خلیل ملکی که خیلی آدم ولندوستی بود مسلما " و مسلما " یک آدمی بود که دلش میخواست به مملکت خدمت بکند غلغ و رفتار وبرخورد وانخاش اغلب بسیار تلخ وخسته کننده بود برطبق اینکه از حزب توده که آمد بعد با بقاشی وبعسد از بقاشی جدا شد وبعدها خنجی - حجازی وبعدها ز آنها جدا شد. مسترا " آدم ، مثل اینکه شانس هم هیچوقتی نداشت که بیک جاشی برسد. حتی زمان ومدق ، این آدم خیلی هم زحمت میکشید ولی ومدق برایش مشکل بود که این آدم را بعنوان یک آدم ملی قبول کند درمورثی که اشتباه بود ومن این را میگویم چون درعین حال اینها جزوتاریخ مملکت است ولی می فهمم هم که ومدق چرانیستوانست با ایشان . چنانکه خودبندیده شما خواهم گفت که خودبندیده مانع آمدنش به جبهه ملی اول شدم.

س - بله میخواستم این را بعدا " از شما سؤال کنم.

ج - بله خودبندیده شدم. عرض کنم افرادی هستند قریباًن چه در جریانات سیاسی اصول وفروع وتاکتیک واستراتژی وهمه چیز اداخل میکنند وبرای خاطر قوم وخویشی ، دوستی آشنائی ، سوابق روابط واینها تصمیماتی میگیرند و خلاصه اغلب هم بمنظور اینست که نه یک ایده آلی پیشرفت بکنند بلکه برای اینکه یک اجتماعی را دور خودشان جمع بکنند خلاصه تریا ربگیری است ودر تمام مدت من از این آقای سنجابی جز این هیچ خاصیتسی ندیدم. یک آدمی است با یک charme فوق العاده دریک سالن ولی وقتی که با یدریک بزنگاه می نه بگوید که به پیشه وری با یدگوید نه که نگفت نه به ومدق که بالطبع همه ما بله گفتیم اوهم جزو آن بود وبعدهم آقای سنجابی کسی بود که بیش از هر کس

از آنهائی که در دور مصدق بودند بدون اینکه وارد یک چیز با لائی بشود استخافدها ئسی از دستگاه دولتی میکرد و تا یکما هیا دوما هقبل از اینکه خمیشتی بیاید ضمن حقوق و مزایا ئسی که بعنوان وزیر سابق مصدق میگرفت دارای یک اتاق هم پهلوی وزیر آموزش و پرورش ..

س- آقای کاظم زاده ؟

ج- کاظمی ویا قبل از او ریابعدا از او برای من اهمیتی ندارد . ولی هر چه بود حقوق کافی میگرفت و همیشه تا هم نسبت به او یک سمپاتی داشت ، یعنی حسابش هم درست بود . اومی - گفت او یک آدم ضعیفی است پس میشود تسلیمش کرد و آوردش .

بعدا ز مصدق که حالا با بدعرض بکنم بنده ...

س- اجازه بفرمائید من یک مقدار سؤال دارم تا برسیم به این جریان . شما خواهید که مشخص تر سؤال کنم من دوست دارم که شما یک مقدار ی راجع به زمانی که شما در افغانستان بودید صحبت بفرمائید . نظر شما راجع به این رهبران اتحادیه های کارگری که در آن زمان در افغانستان بودند مثل آقای تقی فداکار ، امیرکیوان و شمس صدری چه بود ؟ Ia plus value

ج- اینها هر سه نفر آدم های بکلی بیسواد و دور از مسائل سندیکائی و اتحادیه ای بودند . نهایت اینست که بعضی ها طرف دست راست و سرما یه داری را میگرفتند مثل شمس صدری و مثل همان امیرکیوان و میلیاردها الان در آمریکا ویا انگلستان است . ویک عده ای وابسته شده بودند به حزب توده بدون اینکه بدانند حزب توده کجا میخواهد برود و تا چه حدی دارد برای اینکه دانش سیاسی بحد کافی نداشتند . اعلا" امکان نداشت که شما بتوانید بنشینید یک ثانیه با آقای تقی فداکار راجع به ما رکیسیم ، امالت ما ده Ia plus value قیمت اخافه شده و بطور کلی همچین مسائلی یا Doctrinale یا تاریخ یا یک مسائلی که یک رهبر سندیکائی با بدیدانند مطلقا هیچکدام از این سه نفر نداشتند . منتهی دوتا یشان تسلیم بودند به دست راستی بودند که شمس صدری و آقای امیرکیوان بودند و دوتا را کسه توده ای ها بیرون کرده بودند من به کارخانه برگرداندم بعنوان یک کارگر چون با بد اجرا شود و قانون جنگل نباید اجرا شود و توده ای ها را هم مانع شدم که بیرون کنند بعنوان کارگر . اگر افتخاری باشد اینست که من سعی کردم که در درون کارگاهها نهادس و چکسش

ببینم نهنده با دیا جا ویدبا دشا هببینم و محیط کاربا یدسا لم، آرام ودموکراتیک باشد . این آقایان این خاصیت ها را که عرض کردم داشتند رهیچکدام درسطحی که شما تصور را بکنید برای امورکاری وسندیکاشی نبودند .

س - بنظرشما روابط شرکت نفت با کارگران ایرانی درآن زمان چگونه بود؟

ج - شرکت نفت عملاً هرکاردرایران میخواست میکرد . اگر میخواست ، حساب دیگر عقل خودش را با بستی بکنید تصمیم میگرفت میکرد . البته همانطوری که شرکت نفت درجنوب ایران ودرتمام ایران نفوذ داشت و اغلب رجال ما مجبوربودند آگرمسی - خواستند ما گوی دستشان باشد با شرکت نفت یعنی سما پنده امپراطوری انگلیس همکاری بکنند اکثرآ " بطورخیلی زیاد ، بدرجات مختلف البته . ولی قطعی است که درحضور قشون شوروی و غائله آذربایجان این مسائل هم کمک بی انداز و قوت قلبی میداد به حزب نوده و شورای متحده که تابع آن بود .

وقتی که من با موفقیت به دلائلی که دیگران با یدبگویند نه خودم بگویم درامفهان بودم روزی به من یک تلگرافی مخابره شد که به تهران بروم . وقتی که رفتم وزیر و معاون وقت که دوست خود من بودند یعنی آقای حبیب نفیسی به بنده گفتند که ما رفتیم به خوزستان و کارگران خوزستان پس از سرکوبی شورای متحده که سال گذشته شده بسود ، زمان قوام السلطنه ، راه ما توی کارگاه های شرکت نفت ندادند و چون شما اینجا یک وجهه ای دارید وسی می کنید دموکراسی را پیدا بکنید ، توجه شما را به این نکته جلب میکنم که همین Effort و همین زحمت و همین چیزه مستمراست که چهل سال از عمر من صرف آن شده است ، یعنی برقراری حکومت قانون و هر قدر مشکل باشد ، هر قدر طولانی باشد و هر قدر حتی ناقص باشد . نمیشود ما بتوانیم ادعا بکنیم که ما پنجمن قدرت جهانی هستیم و دموکراسی ما به سوئد پنج سال دیگر میرسد و یا پنجاه سال دیگر میرسد . اینها بنظر من با طویل است ولی آنچه که مهم است باید یک روزی شروع کرد و من از همسان امفهان شروع کردم و بعد در نخست وزیری ۲۵ یا ۳۰ سال بعد همان را با خواستم پیدا ده کنم و حالا هم خدمت جناب عالی به همان چیزها معتقد هستم . پس در این جریان شرکت نفت

بنده را خواستند و گفتند که شما منقل بشوید بروید به خوزستان و ببینید چطور میتوانید آرا مش به آنجا بدهید .

بنده به خوزستان رفتم . وقتی آنجا رفتم و مسائل را از نزدیک دیدم ، دیدم اصلاً صحبت ایران اینجا نیست . شرکت نفت مطلق العنان است . با زفلان حاج آقای امفها نی یا فلان کارخانه دار قزوین را میشد گفت که ساکت باش اینجا دولت است و یا حکومت است . ولی آنجا اصلاً آب‌دان برای شرکت نفت ساخته شده بود . اگر شرکت نفتی نبود آب‌دانی نبود و شرکت نفت هم خوب تمام منایع و ثروت ایران را میبرد یک چیزی هم البته به ایران میداد . و برای اینکه قیمت دستمزدها خیلی پائین بود البته حزب توده شورای متحده در آنجا زحمت کشیدند ولی برای بالابردن سطح زندگی کارگرها نبود ، برای داشتن یک پایگامی از طرف آن قدرت بزرگی که پشت سرشان بود . نمیگویم در تمام این مراحل و این چیز خدمت نشد غیر ممکن است ولی اصل ایده خدمت به یک سندیگای موفق ایرانی نبود ، مسئله جای دیگری بود . وقتی من رفتم و این جریان را دیدم برگشتم به تهران و گفتم من نمی‌روم یا اگر بروم یک شرایطی دارم که آن شرایط را باید یا قبول نکنند یا من نمی‌روم . این طولانی است که من به شما بگویم که شرایط من چه بود ، ولی آنچه که بود اینکه شرکت نفت حق نداشته باشد کارگران را خودش اخراج بکند یا بستی رسیدگی بشود و اداری کار با بستی نظربدهد ، با بستی که نمایندگان کارگران - حق اخراجشان را در هیچ صورت نداشته باشد مگر آنکه جرم عادی مثل جرم دزدی ، کلاهبرداری و چک بی محل و از این حرفها و مسائل کوچک تردیدگرونده کنی آب ، دادن چیسز به آن حصار آباد و امکان ساختن بیشتر ، تمام اینها را سعی کردیم آرام آرام و هماهنگی که وزیر بنده و معاون وزارتخانه در فروردین ۱۳۲۶ نتوانستند وارد لایشگاه آب‌دان بخوند وقتی دو سال و چهار ماه بعد یعنی در مهر ماه سال ۱۳۲۸ من خواستم یعنی مرا مجبور کردند که سه از آب‌دان با دید بیرون بروم شش هزار نفر کارگردنسال من تا فرودگاه بودند و با لایشگاه نفت تعطیل بود برای اولین دفعه بدون تحریک خارجی چه انگلیسی با شد و چه روسی با شد .

من به تهران آمدم ، اگر مراجع به این دو قسمت سئوالی دارید بفرمائید تا بعد به ملی شدن صنعت نفت میرسیم .

س - من میخواستم : صورتان تقاضا بکنم که یک مقداری درباره احصاری که شما در آن زمان داشتید که اتحادیه ... ناگرگی یک اتحادیه صنفی باقی بماند و جنبه سیاسی به خودشان نگیرد توضیح بفرمائید .

ج - من همیشه معتقد بودم و حال هم هستم که هر کس در یک اتحادیه کاری در کس ادربا لا با شد و یسا کارگرنی هستند که از یک مهندس بیشتر حقوق میگیرند و سطح زندگیشان بهتر است اینها میتوانند دارای احزاب مختلف باشند ، اینها میتوانند کاتولیک باشند یا مثلا " پروتستان باشند مسلمان باشند یا Agnostique باشند . من معتقد به این هستم که صنفی بودن اتحادیه به صرف این میرسد که سطح زندگی کارگر را مرفه بکند و برای این فلسفه ی حیاتی سندیکا است . ولی همین عضو سندیکا وقتی انتخابات مجلس میشود ، انتخابات شورا میشود یا رئیس جمهور میشود آزاد است به هر کس به هر حزب ، به هر گروهی می - خواهد رأی بدهد . البته که عملا " هیچوقت کارگران نمی آیند به یک حزب دست راستی فاشیستی رأی بدهند بعید بنظر میرسد . ولی اگر بودند رأی دادند آنهم بنظر من محترم است . این امر را بنده روی کارامنها و خوزستان و فرانسه و جای دیگر نیست ، اصلا " تاریخ پیدایش سندیکاها برای رفاه کارگران بوده و از این جهت بنده نمی خواستم که آلودگی سیاسی دست راستی یا دست چپ شیده پیدا بکند .

س - متشکرم ، آقای دکتر بختیار شما در زمان دولت دکتر مصدق تصدی معاونت وزارت کار داشتید میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که یک مقصداری را حسیع به روابط دولت با کارگران در آن زمان و همچنین امور کاری در زمان دولت دکتر مصدق توضیح بفرمائید .

ج - باید حضورتان عرض بکنم که دکتر مصدق با تمام احترام ، که نه شخص من افرادی مثل نهرو نسبت به او داشتند ، مثل عبدالنار نسبت به او داشتند ، یک مردی نبود که آنطور که شما ها خیال میکنید وارد به مسائل دنیای امروزه باشد . مصدق پس از اینکه دوره ی چهارم که وکیل مجلس بود یعنی در حدود ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ خانه نشین شد تا رفتن رضا شاه مثل اینکه بکلی

از این تحول دنیا و مسائل دنیا ما بین دو جنگ بکلی کنا ربود و مسائل کا رگری را یا مسائل حتی سوسیولوژی و حزبی و اینها را توجه نداشت . دکتر مصدق هیچگاه نخواست و شاید هم نمی توانست یک مربی سیاسی برای ملت ایران ب صورت یک آدم تشکیلاتی و حزبی باشد . مصدق تسلط به نیروی احساساتی ملت ایران روی سوابقی که داشت و روی حرفهای حساسی که در شرایط مشکل زده بود همیشه داشت . این احترام را ملت نسبت به او داشت و او هم غلبه بر احساسات ملت همیشه داشت منتهی هیچوقت این قدرت بالقوه را تبدیل به فعل نکرد . نه خودش زیاد علاقمند بود و بعدش اینده مرد این کار بود و نه شاید آنها شی کسه در مفاول بودند به دلایل بسیار مختلف که اغلب هم افراد بسیار بسیار زآب در آمدند مثل بقاشی ، منل مکی ، مثل سید کا شی . اینها هم هیچکدام این مسائل را درک نمی کردند و روی فقط شهرت شخصی و خود خواهی که ما نزدیک تر هستیم به مصدق یک قدم از فلانکس و یا فلانکس دیگر یک قدم نزدیک تر است . اگر فلان کنفرانس آقای مصدق میرفت و آقای مکی رانمی برد سرفرش را میکشید چنانکه این کار را کرد با مصدق و شما سیتوانید از دیگران هم این را بپرسید . این بود که مصدق اصولاً " به مسائل کا رگری هم به آن معنای که جناب عالی سؤال میکنید توجه نداشت . البته از فکر کا رگری راحت میشد ، شلاق زدن نبود ، بیرون کردن بیخود نبود ولی در همین برهه در همین زمان حزب توده نهایت نا جوان مسردی ، نهایت پست فطرتی ، بگذارد این لغت را من بگویم که ضبط بشود ، را کرد برای اینکه دستور داشت که با مصدق مخالفت بکند و پس از سقوط بلائی که به سر این بدبخت ها آمد ، این کارگران توده ای و یا آن پیشتا زان دموکراتیک خلق متحرک ، از این مزخرفاتی که حالا هم گاهی می بینیم که در ایران میگویند بدون ... بسعدا زآبروریزی آذربایجان و بعدا زملی شدن صنعت نفت فقط باقی ماند همین آقای خمینی بود که با هم حزب توده خودش را نشان بدهد که چه ما هیتی دارو چه از رشیا از نظر یک ملت دارد .

مصدق توجه نداشت و بنده نمیتوانم به شما عرض کنم که در زمان مصدق تشکیلات کا رگری از نظر صنفی و غیر و پیشرفت کرد و نمیتوانم به جناب عالی بگویم که تشکیلات حزبی و سیاسی هم پیشرفت عجیبی داشت . اولاً " دوران کوتاه بود و مصدق اینکار را میتوانست در ۱۳۲۰

شروع بکنند که در ۱۳۳۰ یک آماجی باشد. البته مشکلات یکی و دوتا هم نبود، مخالفت‌های مستمردریا نبود، سیاست و استیل قدیمی قوام السلطنه‌ها بود در قضا یا ومدق وقتی رسید آنجا خودش را هم محدود کرده ملی کردن صنعت نفت وقانون انتخابات وگفت‌گاو دیگری من نمی‌کنم. خوب برنامهدولت این بود وانتظار دیگری نداشت. ولی همین ملی شدن صنعت نفت بسیار موفقیت‌آمیز بود در قسمت‌های اولش مخصوصاً". بنظر من اگر ومدق یک نیروی متشکلی میداشت نه فقط احساسات مردم، باتمام تزویر و حیلهدانگلستان باتمام کارشکنی‌هاش که آنها میکردند و از طرف عناصمرتجع داخلی ایرانی مستمرا" تقویست میشدند، باوجود رعبی که محمدرضا شاه از انگلیس‌ها داشت روی تجربه پدرش باوجود این اگر ومدق این قدرت ملی را ازبالیقه بودن بهبالیفعل درآورده بود ویک حزبی مثل حزب‌کنگره پشت سرش بود حیلهدی ۲۸ مردادهم بهجائی نمیرسید. این درسی است که من به جوانان بعدنوا هم دادوسعی کرده بودم که اینکارا بکنم بدون اینکه تخما" دیگر بهیچ عنوانی داعیه رهبری یک حزب را داشته باشم. من از آن مرحله دیگر گذشته‌ام. نه من اجازهمیده‌ودنه سوا بقم که من از نو بروم دبیریک حزبی بشوم و بیایم از نوبت لایک چیزی بسازم، من به ایده‌آلهای کلی ومدق وجهه ملی وحزب ایران وفا دارماندم و بودم و خواهم بود.

س- آقای دکتر بختیار به شما انتقاد میکنند که شما در جریان اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه که در اوایل حکومت ومدق اتفاق افتاد آن امتیازاتی را که بعدها به کارگران داده شد بجای اینکه به تمام پندگان کارگران نیروها ملی بدهید این را به تمام پندگان اتحادیه‌های حزب توده دادید که باعث شد حزب توده بتواند در میتینگ سالروز تیر ۱۳۳۱ آن چنان نیروی را بسیج بکنند و به میدان بیارود. پاسخ شما به این انتقاد چیست؟

ج- عرض کنم به صورتان بنده گمان میکنم با دوتوضیحی که یکی از آنرا دادم و یکی دیگر را الان میدهم موضوع برایتان روشن میشود. این خیلی ساده است که بگویند شما

امتیازات را به آن گروه دادید و به این گروه ندادید. من امتیازات را یا به کارگرها میدادم و یا به کارگرها نمی‌دادم چون یا ملاح بود که بدهم یا ندهم. دیگر نمی‌آمدم Discrimination بکنم و تبعیضی قائل بشوم که این کارگرچنین است. البته آقای بقاشی از من تقاضای غیرمشروع خیلی داشت و این تقاضاها عیارت بود از اینکه یک مشت چاقوکش حرفه‌ای داشت که اینها را بعنوان نمایندگان کارخانه می‌نواستت تحمیل بکند. من زیر این بار نمی‌رفتم و در مقابل چنین مسئله‌ای، چنین برداشتی که او داشت می‌گفتم که هرکس از صندوق انتخابات شورای کارگاه درآمد او نماند است حالا اگر از حزب توده هم باشد باشد.

ب- معذرت میخواهم آن موقع که آقای دکتر بقاشی جزو رهبران ملی نبودند و حسابشان را جدا کرده بودند. منظر من نمایندگان حزب زحمتکشان ملت ایران یعنی نیروی سوم بود که آمده بودند خدمتتان.

ج- بله اگر آنها آمده بودند و گفته بودند به ما این امتیازات را بدهید این چه معنای داشت؟ اگر برای کارگر آمده باشند و گفته باشند یک همچین چیزی را که میدانید این دیگر یک چیزی است که به مغز آدم نمی‌ماند بعد از تقریباً سی و پنج یا چهل سال. اگر آمده باشند و گفته باشند که شما این امتیازات را بدهید چگونه من این امتیازات را به نمایندگان حزب توده میدادم و به آنها نمی‌دادم با علم و اطلاعی که حزب توده با خود من شدت مخالف است با حکومت دکتر مصدق مبارزه میکنند و میدانم سرخشان هم کجاستند. یک همچین چیزی بنظر من با آن حرفی که قبلاً "زد یعنی با یستی که برای من مسئله‌ای که عقیده سیاسی کارگر چیست مطرح نیست، برای من اصالت هر چیزی است من جمله اصالت سندیکا. تمام درد ملت ایران در تمام این ۳۵ سال این بوده که فردا صیل را از فرد، ببخشید لغت را بگویم، جلب نمی‌خواهیم ما تشخیص بدهیم. حزب اصیل حزب غیر اصیل، مرد اصیل مرد غیر اصیل نمی‌خواهیم قبول کنیم. از این جهت من سعی کردم که برفع کارگران قدم بردارم. حالا لیدرتی فداکار باشد، لیدر آقای ایکس از نیروی سوم باشد یا از روستای آقای خلیل ملکی باشد یا از روستای آقای بقاشی باشد برای من فرق میکرد. یک اصولی

با دیدمراعات بشود که آن اصول اگر مراعات نمیشد من نه میگفتم. عیب بزرگ زندگی من اینست که بلدهستم نه بگویم و بایستم روی حرفم. والان هم که در اینجا خدمتان هستم یک مقدارش روی همان است.

س - به عقیده شما چرا نهضت ملی ایران به رهبری دولت دکتر مصدق شکست خورد؟

ج - بنده یک قسمتی از آنرا عرض کردم. بعلت اینکها این قدرتی که نهضت ملی ایران داشت و کم هم نبود با دید بگویم، این نهضت ارگانیزه نبود. وقتی که ارگانیزه نباشد مثل یک چریک بود، مثل یک سپاه بی انضباطی بود. ما واحدها، سلولها، قسمتها و سکتورهای مرتبی نداشتیم. دکتر مصدق هم بهیچ عنوانی، وقتی نخست وزیر شد، نمی خواست بگوید که من عروجی به ملی هستم. وقتی جبهه ملی یک لیستی برای انتخابات تهران داد دکتر مصدق گفت اگر اسم مرا گذاشتید که به پیروی از رهبر و اینها من تکذیب خواهم کرد، من میرا از این چیزها هستم - از این چیزها جدا هستم. یک مبارزه ای من میکنم برای استقلال ایران و همانجا تمام میشود. یعنی برنامهای مصدق کاملاً روشن بود. او میخواست که این بیوغ انگلستان و شرکت نفت را از گردن ایرانی ها در بیاورد. در قسمت اولش که آمریکا آنها خسته بودند با انگلیسها، دیگر حدیثی است که بر سر هر بازاری هست، موفق بود. مصدق نمیتوانست، از نظر جوبین المللی عرض میکنم، با انگلستان، با آمریکا و با روسها با هم بجنگد، کار به اینجا رسیده بود. و این سه گروه این سه نیرو در داخل ایران افرادی داشتند بسیار متنفذ. درسا را داشتند، آیت اللهها را داشتند، صاحبان صنعت و وزدان مسلم ملت ایران را در دستشان داشتند، یکی شان از انگلستان یکی شان از شوروی و بواسطه یواش یواش یک جقله فوکولی هاشی هم از آمریکا آمده بودند و شروع کرده بودند که آنها هم یک روش خاصی داشتند که آن روش خاص بعد وقتی دیدند که آمریکا و انگلیس توافق کردند برای کوبیدن دکتر مصدق و طرح آقای شوارتسکف و اشرف و غیره. دیگر تصدیق میفرماید که نمیشد. حالا، پس از طرف داخل نیروها متشکل و منضبط نبودند، از طرف خارج این بود، از طرف بین المللی هم دلایل زیادی بود هم استالین مرده بود و هم خروشف نیا آمده بود. ما مصادف بودیم با بدترین وضع بین المللی در سال ۱۳۳۲.

توطئه‌ها پشت توطئه‌ها هر روز می‌آید و کمتر صدق از همین بازاری‌های ملعون که آقای خمینی را هم پشتیبانی کردند، همین بازاری‌ها بلاهاتی سرمدق این او خرد می‌آوردند که "سلا" دیگر قابل فهم نبود. یعنی خلاصه به جناب عالی عرض کنم صدق نشان داد که یک ملتی می‌توانند ندبگویند و در کنند، نتوانست ثابت بکنند و این وقت را نداشت و این نیرو را نداشت و واقعاً هم باید گویم این علاقه را هم نداشت که به تشکیلات حزبی و سندیکا‌های و اینها توجهی بکند.

س - بنظر شما شرایطی که موجب شکست نهضت ملی ایران شد اجتناب پذیر بود؟

ج - میدانید هر وقت یک حادثه‌ای رخ بدهد از جنگ و تزلزل گرفته تا جریان استالینگراد با یکاگرویک. اما میشود. اگر که روشی آمده بود جای بلوغ در جنگ و تزلزل و بله نا پلشون آنجا شکست نمی‌خورد. ولی با آن جوین المللی اگر در ۲۸ مرداد هم صدق استقامت میکرد اینها بی یک الگوی دیگر و راه دیگری میرفتند. عرض کردم اینها عناصر عوامل داخلیشان مزاحم بود. ما میدانستیم قشون نمی‌کشد برای صدق ولی کسرم از خود درخت بود. حالا اگر جناب عالی روزنهم اسفند یا دتان باشد که من از ابتدا تا انتها بودم اگر آنروز یا دتان باشد متوجه میشوید که چه دسیسه‌های این سیدگاشی و آن آیت‌الله بهیبه‌نی و آخوندها مثلاً "در آوردند و از آن طرف هم تیمسار کی تیمسار کی و از طرف دیگر هم آن فلان حاجی یا آقای نیکپور آقای کی و آقای کی دربار. صدق چقدر می‌توانست. می‌گویند چون نیک نظر کرد برخویش در او دید گفتا ز که تا لبم که از ماست که بر ماست خودمان به دست خودمان این بلاها را سر خودمان می‌آوریم. البته به دلیل نداشتن فرهنگ سیاسی است، به دلیل نداشتن تجربه سیاسی است و با زبیر می‌گردم حرمت به قانون.

س - آیا در نهضت مقاومت ملی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد وجود آمد شما شرکت و فعالیت کردید؟

ج - بنده گمان نمی‌کنم که با مهندس بازرگان و مرحوم آیت‌الله زنجانی که فوت کرده سه نفر اول بودیم. من نه صحبتی از آقای سنجابی آنجا دیدم که گویا در آنوقت مخفی بود و نه بطریق اولی از دکتر آذر دیدم که "مولا" فعالیت‌های سیاسی ایشان بسیار محدود بود، خیلی.

در تمام این مدت شاید واقعاً " یک دفعه به زندان با ما آمد، یکمرتبه من یادم هست و هیچوقت یک مردی که بیا پدر یک صحنه‌ای و واقعاً " فعالیت سیاسی بکند، شاید بعلت اینکه پزشک بود و رئیس بیمارستان بود و گرفتاریهای دیگری داشت و توجه زیادی به مسائل نداشت. ولی ایشان خوب چون وزیر مصدق بود راهی به اینجاها داشت. ولی راجع به نهضت مقاومت ملی آقای بازرگان به من تلفن کرد که من می‌آیم درب منزل شما و میرویم به خیا بان فرهنگ با همدیگر چون یک پرتقال پارسی داریم. این عین عبارتی است که گفتم. گفتم تشریف بیاورید بنده هم حاضریم. ایشان هم با یک تاکسی آمد درب منزل من و با هم سوار شدیم و رفتیم خیا بان فرهنگ در یک کوچه‌ای، اواسط خیا بان فرهنگ که یادم هست یک کافه هم بود، رفتیم منزل و گفت اینجا منزل آیت الله زنجانی است. گفتم من یک دفعه ایشان را در اتاق دکتر مصدق دیده‌ام. گفت همان است. و با نهضت مقاومت ملی در آنجا ریخته شد.

س- چرا نهضت مقاومت ملی نتوانست بکار خودش ادامه بدهد آقای دکتر بختیار؟
 ج- خیلی ساده است. حکومت نظامی، کودتای ۲۸ مرداد، حیس روی حیس پشت سر هم. بنده در بهمن زندانی شدم. بعد از دو ماه آمدم بیرون و با زدوماه تبعید شدم. بعد دو مرتبه برای دو سال زندانی شدم. حالا دیگران را نمی‌گویم. البته آقای بازرگان برای جریاناتی که یک قدری جنبه طالبانی و آخوندی و اینها داشت بیشتر زندان بود ولی اغلب ما در ما بین سالهای ۴۴ - ۱۳۳۲ گاهی زندان بودیم و گاهی نبودیم. و در هر حال سازمان امنیت و وظیفه داشت، و اینجا یک مسئله بزرگ تاریخی است که بنده به سه جنبه‌ای می‌خواهم عرض کنم، که نگذارم یک نیروی اصیل ملی که وابسته نباشد با بگیرد. محمدرضا شاه، چون مرده بنده جز به این صورت نمی‌توانم بگویم، متأسفانه حتی یک حزب که طرفدار سلطنت مشروطه باشد قبول نمی‌کرد مگر اینکه خودش در آن کار دخالت داشته باشد، مگر اینکه اعضاء سازمان امنیت تعیین کرده باشد، مگر اینکه و غیره...
 این بود که نهضت مقاومت ملی به هیچ عنوانی، هر وقت ما یک جلسه‌ای داشتیم حیا مدن تذکر میدادند و بعد هم خوب یکی دوتا را می‌گرفتند، پیدا بودند چه کسانی بیشتر سرشان درد میکند

برای این چیزها ، و ما در تحت فشار یک رژیم به تمام معنا دیکتاتور فاشیستی بودیم هیچ تردیدی نیست . من میگویم فاشیست خیال نکنید کمونیسیم بهتر از آن است ، نه نمی خواهد بگویم ولی در هر صورت توتالیتر به تمام معنی ، توتالیتر منتهی ساریده توتالیتر بودیم . چون شما چه کمونیست باشید چه فاشیست ، یک ایده توتالیتر داری — دولی ما توتالیتر بودیم ولی این خاصیت را هم نداشتیم . حزب هر دم بیل باری بهره جت . " ملیون " مردم " ، " مردم بزرگ " ، " مردم کوچک " ، بعداً بران نوین " ، تمام این مسخره بازی ها .

س — آقای دکتر بختیار من اطمینان دارم که شما در آن مدتی که در وزارت کار بودید یک مقدار اصلاحاتی در آنجا انجام دادید . وقتی که شما بعد از کودتای ۲۸ مرداد وزارت کار را ترک کردید وزارت کار را بطور کلی در چه شرایطی بود ؟

ج — عرض کنم به حضور تا آنکه اصلاحاتی که من در وزارت کار کردم نمیشد گفت که اصلاحات عظیم و عجیبی بود . ما در عین حال که همه همکاران و افتخار همکاران با مرحوم دکتر مصدق را داشتیم سعی میکردیم که در مبارزه اصلی که داشتیم شکست نخوریم . بگفرا اینکه وقتی قوای ضد ایرانی باید بگویم تجهیز شده بودند از خارج و داخل برای براندازی مصدق ، گفتیم وقتی آنها ما یوس شدند آنوقت ما میتوانیم به اصلاحات داخلی به پردازیم که یکیش هم اصلاح وزارت کار بود . ولی در همان مدت روحیه ای که من داشتم در آنجا که همیشه همان برده در امور و موریتهای خارج از مرکز وقتی که معاون و کفیل وزارت کار بودم در آنجا دست یکده از شاخصان زد را بریدم و روز اول اینها را بیرون کردم و هیچوقت نگذاشتم تا حدودی که توانستم انتخاباتی که میشود برخلاف میل رأی دهندگان باشد یا صندوق عوض کنند و یا از این حرکات بکنند . وقتی که من از وزارت کار رفته بودم ، البته هم باید به شما بگویم که در چه شرایطی رفتم ، خیلی تروتیتر بود ولی همانطوریکه عرض کردم کار عظیمی نشده بود . روحیه ۲۸ مرداد دوری کار آوردن یک حکومتی مثل آن حکومت در آن شرایط برای این بود که بگویند هر چه مصدق کرده ، هر فکری داشته ، هر روحیه ای که همکاران نزدیک او داشتند از نوبایستی که برگردد به آن وضعیت که ما بقا " داشتیم که احتیاجی به شرح آن نیست .

نها بتیک موضوع هست که من باید برای شما روشن کنم . من با یکی دونفر تنها کسی بودیم که آقای زاهدی آمده بود که با ما همکاری کند . من اسم آنها را نمی آورم شاید خیال میکنند که با یاد زخوشان دفاع کنند ابا " چنین چیزی نیست دلیل خودم را میگویم . دلیل من این بوده همیشه یک آدمی بودم مثبت وشهامت داشتم بگویم این کار بد است اگر مصدق هم کرده است بد است . این البته زبانه زده شده بود در آنوقت هم و ملکه قوم وخویش من بود ، ملکه وقت یعنی ثریا قوم وخویش نزدیک من بود . ویک عموزاده ای داشتم که بدبخت بعد چیز شد بنام تیمور بختیا رکه خیلی سوغلی نزدیک بود . خلاصه ، افراد زیادی آمدند و به شهادت ، زود ترا اگر خواستید میتوان اید از آنها بپرسید ، چه کارها که نکردند که من بعد از ۲۸ مردا دبر کردم وبروم به فرودگاه ،وقتی که شاه میآمد روزیکشنبه بود و روز ۲۸ مردا دمثل اینکه چهارشنبه بود ، روزیکشنبه که ایشا ن بر میگرددند من بعنوان وزیر معرفی بشوم ، من قبول نکردم . و این دعوت تکرار شد چندین مرتبه وبعد از یکی دوسه سال که از زندان هم آدمم بیرون تکرار شد هم ابا داشتم و دارم و خواهم داشت که با یک حکومتی که میدانم در چه شرایطی و برای چه روی کار آمده همکاری نکنم . از این جهت خود بند به باید بگویم درهای ترقی ، اگر ترقی باشد ، رابروی خودم نمودم بستم و خواستم با این علم با وجودیکه زلناظ ما دی هم در مضیقه بودم ، چهار تا بچه و زن وزندگی خیلی خیلی متلاشی شده ای داشتم ویی پول هم هیچوقت نبودم ، ترجیح دادم این راهی را که میروم بروم ونه بگویم ویک چیزی را که ما میل نیستیم نکنیم و بگویم نه این کار را نمی کنم و هر قیمتی را که با بدبهر دازم می پردازم ، ولی منفی هم ننشستم وشروع کردم به فعالیت و برای فعالیت با بود که مرا می گرفتند ، انصاف باید داد نه اینکه چون مصدقی بودم نشسته بودم خانام . خب خیلی ها بودند کارشان ندا شدند ولی بعضی ها را می گرفتند و مخصوصا "بعد از یک مدتی که ول می کردند دیگر امیدوار بودند که دوباره برنگردند زندان . نه ما این کار را ادا مه دادیم تا آنجائی که اطلاع دارید .

س- بعد از کودتای ۲۸ مردا دووقتی که شما وزارت کار را ترک کردید چه میگردید

آقای دکتر بختیار؟

ج - من از وقتی که بمنزلم آمدم و نشستم بعد از سه چهار روز که خب مخفی بودم و بعد گفتند شما بروید منزلتان بنشینید چون کسی کارتان ندارد، یک ته مانده زندگی داشتیم که از آن ارتزاق میکردم و حقوق رتبه ام را به من آنوقت میدادند که گمان نکنم در ماه حدود ۵۰۰ تومان بمن میدادند، درست ۵۰۰ تومان بود، و زندگی ام را با هزار روچه صدیاً پانصد تومان میگذراندم. یک عده بسیار محدودی، سه چهار تا از قوم و خویشهایم، بمن کمک می کردند و من هم فعالیت سیاسی میکردم. فعالیت من همان فعالیت نهضت مقاومت ملی بود. هر روز اعلامیه چاپ میکنم، راه مصدق چاپ میکنم، بروخودت توی یک مطبعمه این کارها را میکنم. کار من این بود یعنی مبارزه بود.

س - چگونه شد که رهبران نهضت ملی بفکر تشکیل جبهه ملی دوم افتادند؟

ج - به جناب عالی عرض میکنم که اسپینوزا فیلسوف مشهور میگوید همیشه یک عده معدودی هستند که دنیا را پیش میبرند. این آقایان که بعدها شما زیاد صحبتتان را شنیدید - هیچکدامشان جلومنی آمدند، هیچکدامشان برای اینکه اطمینان به شما بدهم از این موضوع که چگونگی شد. مسلم است که آمدن کندی در آمریکا بعنوان رئیس جم. در درگاه ایران تأثیر داشت، من هیچ تردیدی راجع به آن موضوع ندارم. نه اینکه با یکی از ما بنسبوستی داشت - ابتدا - " ولی بخودی خود با آن روح آزادمنشی و با آن وضعیتی که در آمریکا در سال ۱۹۶۰ بود آمدن کندی را ما جشن گرفتیم. خود من برای آمدن او میگساریها کردم و این را مخصوصاً " حالا میگویم که آقای خمینی هم اگر لازم است بدانند چون آدم باید شجاع باشد. برای اینکه فکر میکردیم از آن روحیه قزاق بازی آیزنها و رودالاس و از اینها ما دیگر راحت شدیم، چه باید کرد. و انصافاً " هم تا حدی به دولت هم آقای امینی را در آن مسدودتحمیل کردند بعنوان نخست وزیر و هم باز بنظر بنده وضع ایران را هم به شما توصیه کردند که یک مقداری از این فشارهای مستمری که میآورد اقلاً " نسبت به عناصرتملی کوتاه بیاید.

روایت کننده : آقای دکتر شاپور بختیار

تاریخ مصاحبه : ششم مارچ ۱۹۸۴

محل مصاحبه : شهر پاریس - فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدیقی

نوازشماره : ۲

ولسی ما منتظرا بیــــ در کا در حزب ایران نشدیم . ما جلساتی در منزلهای خودمان
گاه و بیگاه تشکیل میدادیم و صحبت میکردیم . در یکی از این جلسات که تشکیل شد گفتیم
ما یک کمیته‌ی رجال تشکیل بدهیم و اصلاً اسم حزب هم روی آن نگذاریم به جهت اینکه با آن دولت
و با آن اوضاع نمیشد دیگر .

س - در این جلسات چه کسانی شرکت میکردند؟

ج - در این جلسات آقای دکتر صدیقی بود، مرحوم آقای کاظمی بود، گاه و بیگاه آقای
زنگنه می‌آمد، آقای مهندس حقشناس بود، خود چاکر بودم، و اگر اشتباه نکنم آقای امیرعلائی
هم بود. ما جمع میشدیم، شش هفت نفر بودیم، و در یکی از این جلسات که در منزل مهندس
حقشناس هم بود فکر کردیم که از یک عده‌ی بیشتری از این آقایان دعوت بکنیم و ۱۵ نفر
را انتخاب کردیم که با خودمان ۱۵ نفر بشویم و اینها را دور هم جمع بکنیم و اینکار را
کردیم و در آنجا بود که به پیشنهاد آقای دکتر صدیقی گمان میکنم خنچی هم جزو لیست
شد .

س - دکتر محمدعلی خنچی .

ج - بله . گمان میکنم به پیشنهاد او بود چون من شخصاً " اورانمی شناختم . اسمش را -

شنیده بودم ولی نمی شناختمش . آن حجازی دوسه دفعه منزلم آمده بود .

س - مسعود حجازی .

ج - مسعود حجازی . او آمده بود و یک Arbitrage هم ازمین میخواست که از طرف

حزب ایران که آنوقت من متمدی با صلاح دبیرخانم و همه کاره اش بودم یک نفر بفرستند و

ببینند که خلیل ملکی و آنهایی که اختلافی داشتند و آنها میگفتند که آنها

از دربار ریول میگیرند و اینها میگفتند نمی گیرند و خلاصه از ما یک Arbitrage

خواستند که گفتیم این Arbitrage را من شما " نمیتوانم بکنم ولی دادیم به

دوستان از اعضاء نسبتا " قدیمی حزب ایران که یکیش هم گمان میکند مرد ..

س - اما می ایشان خاطر جناح عالی هست ؟

ج - گمان میکنم یکیشان گیتی بین بود ، و اینها رفتند و آنجا یک رسیدگی کردند ولی خوب

هیچ چیزی ، حقیقتش اینست ، معلوم نبود و از این جهت انسان نباید بیخود مردم را متهم

بکند . ممکن است یک تا جرتبریزی بیاید و به آقای خلیل ملکی سه هزار تومان بعهوان

کنک به حزب بدهد . این همه جای دنیا متداول است . نمیتوانیم بگوئیم که این

آدم را دربار فرستاده است . این بازاریافترا و اتهام مستعربا بدبسته شود . و از این

جهت ما سعی کردیم که آقایان را اگرمان نمی توانیم با همدیگر جور کنیم بدترشان نکنیم

نسبت به همدیگر . خلاصه مر در یکی از این جلسات بود که ما توانستیم یک لیست دهه پانزده

نفر درست کنیم که علاوه بر همین چند نفری که خدمتتان عرض کردم آقای کثا و وز در راهم

گذاشتیم روی لیست ، آقای فروهر را گذاشتیم . خلاصه اینها به ۱۵ نفر رسیدند که سه چهار نفر

از اینها را هم من اصلا " در عزم ندیده بودم و نشناخته بودم و همان سیاست (؟)

آقای سنجابی هم نبودند و اصلا " نه در آن جلسات رجال میآمدند و نه در جلسات دیگر و بعد

از اینکها از خفا آمده بود خیلی خیلی دست به عماره میرفت و بعد از یک مدتی هم که البته

بعد از حبس آخری بود به آمریکا رفت و پنج سال در آمریکا ماند و بنده اصلا " خبری از او

در جبهه ملی نشنیدم . ولی در این جریانات جبهه ملی از آنجا به اصطلاح برگزاردند که در کمیته

رجال یک عده ای بودیم که دور هم جمع میشدیم و در ددل میکردیم حقیقتش که اینکارا بکنیم

خوبست، خیرشما راجع به فلان کار چیست؟ آمریکا چه میکند، وضع انگلستان با آمریکا چگونه است؟ تظاهراتی بین المللی را چگونه میتوان از آن استفاده کرد؟ و این مسائل در آنجا بوده که نطفه، اگر بتوانم بگویم، جبهه ملی بسته شد. جبهه ملی دوم را که حالا جناب عالی میفرمائید.

در آن حین و بیسی بنده مثل همیشه در منزل خودم دعوت کردم، چون خانه ام یک سالن بزرگی داشت، و اعضای حزب ایران را که در تهران فعال بودند و آدرسهاشان را میدانستم، در حدود نهم نفر، جمع کردم. و در این حدود ما توانستیم یک کمیته مرکزی موقت هم بصورت پلنوم که آنجا تشکیل داده بودیم تعیین کنیم، که خود بنده بودم و آقای دانشپور بود، و خلاصه یک چند نفری بودیم.

در این جریانات باید به جناب عالی عرض کنم که آقای امینی مجلس را منحل کرده بود. حالا مجلس را منحل آدم بکنند، این نوع مجلسها که مجلس نماینده ملت نیستند یعنی هیچ کدا مثلاً نبودند ولی ما از این انحلال خوشحال بودیم به دلیل اینکه میخواستیم بر طبق قانون وقت... و مجلس را منحل میکنند مجبور است که بعد از مدتی دومرتبه انتخابات بکنند و در جو آنوقت مسلماً ما میبریم. و دلیل اینکه نه خودش و نه نگاه خواستند اینکار بشود همین بود که جبهه ملی میبرد و لازم هم نبود که اکثریت عددی را ببرد. وقتی شما یک نیروی در خارج داشته باشید که پشتیبانی از شما بکنند مثل این دموکراسیونی که در روسای طرفداران مدرسه آزاد دادند و در دولت هردولتی باشد مجبور است حساب بکنند با یک همچین نیروی.

س- اصلاً نهضت ملی هم بهمین ترتیب شروع شد.

ج- نهضت ملی هم همانطوریکه میفرمائید، حالا مصدق نبود مصدق در زندان احمدآباد نبود و او در خانه خودش زندانی بود ما شخما "ارتباط نداشتیم و نمی توانستیم برویم و بنیائیم ولی دوسه نفر بودند که میتوانستند بروند و بنیایند که یکی نصرت الله امینی بود برای کارهای وکالت و دادگستری و اینها بود تا حدی هم کثرت و رزک با هم برای کارهای دادگستری و پسرش هم میرفت و میآمد و پیغام میبرد و عکس میآورد و نامه میآورد و از اینکارها میکرد، نوار پسر

میکرد و یکی دوتا نوا رپر کرد تا بالاخره اینجا ما رسیدیم به جریان سیاست امینی . من میتوانم به شما بگویم که بنظر من ، پشت پرده نمی دانم ما بین خودش و آمریکائی ها چه گذشت چون آنچه مسلم است پشتیبانی کندهی از او قطعی بود و کندهی هنوز زنده بود ، چگونه شد که این آدم استعفا داد دورفت خیلی بنظر من عجیب آمد . ولی قبل از استعفا دادن تا توانست بعد از مونس ترا سیون جلالیه نهضت ایران را کوبید . "اولا" تمام ما رفتیم زندان درسی تیر . ششصد دانشجو و تمام ما بدون استثنا بتدریج زندان بودیم تا اینکه بنده و سنجایی و همین مسعود حجازی و خنجی و سه چهار رتا دانشجو مدت ها و مدتها بودیم تا شهریور . یعنی بعد از ۴۸ ساعت همه رفته بودند بیرون و ما مانده بودیم تا اینکه در شهریور بیرون آمدیم . آمدیم بیرون و دو مرتبه داد درسی ارتش و فلان و اینها . البته ما بین اینها بنده محکوم شده بودم به سه سال حبس که آنرا هم آنوقت تمام کرده بودم . در آن مرحله بود که ما بفکر کنگره جبهه ملی افتادیم ولی هنوز امینی در رأس دولت بود . امینی یک سیاستی داشت که میدانست ما با طنا " از او خوش نمی آید ، این را میدانست و میدانست که بعد از اینکه آقای زاهدی رفته بود نه علاوه او را و نه اقبال را و نه علم را که نخست وزیر شدند و نه شریف اما می را آمریکا شیها به او تحمیل نکرده بودند و یک آزادی عملی نسبتا " داشته در انتخاب این موجوداتی که واقعا " شرم آور است که انما ن اینها را نخست وزیر بخوانند . چون اینها رئیس دفتر هم نیستند که نخست وزیر باشند . در این جویان امینی خواست یک رل خیلی حقدیازی ایفا بکند . برای ارضاء خاطر شاه ما را می کوبید و از یک طرف دیگر برای اینکه بختیار را گردن کلفت میدانست که دیگر در سازمان امنیت هم نبود او را می - کوبید و آخوندبازی را هم همیشه داشت . این مسئله آخوندبازی همیشه جزو کارش بود . شریف العلماء شی داشت بعنوان مشا و روحانی در تاریخ ایران یک مرتبه یک نخست - وزیری یک مشا و روحانی پیدا کرد که بعد هم معلوم شد که مشا و روحانی از قماش همین آقای روحانی که رهبر شیعیان جهان است که ما در پارسی ایشان را داریم که ما موربا سبق ما واک بود و حالا اینجا چکا میکند ...

در هر حال ، آقای امینی موفق نشد . ما را کوبید و بختیار را تبعید کرد شاه و به امینی

گفت ببین برای خاطر تو اینکار را میکنم و بعد خود امینی را هم زد. امینی میتوانست با اتکا به جبهه ملی، بدون اینکه ما امینی را از جبهه ملی بدانیم این محال بود، با آن جریان کنسرسیوم مگر میشد، به مردم همه چیز را نمیشود تحمیل کرد آنهم در آن موقع، میدانید زمانه‌های مسائل را حل میکند، سی سال که بگذرد آدم همه چیز را فراموش میکند، ولی در آن موقع در سال ۳۲ - ۱۳۳۲ ایشان این قرارداد را منعقد کرده‌ای ما زندانی بودیم. همه ما وقتی قرارداد کنسرسیوم منعقد شد همه ما تقریباً " زندانی بودیم و ایشان که این قرارداد را بسته بود ما نمیتوانستیم بگوئیم که دولت تورا تأیید میکند و میگفتیم بسیار خوب. ما در مرتبه رفتیم زندانیان که هر دو مرتبه بنده خودم بودم و اتفاقاً " آقای دکتر آذربود، آقای مهندس خلیلی بود و یکی دیگر از آقایان ولی مالک و صدیقی هیچوقت نبودند. با او صحبت کردیم و گفتیم آقایان را اجاب کن، بسیار خوب کاری کردید این مجلس خوب معلوم بود که چه قامتش از مردم در آن هستند حالا ما بتو قول میدیم در آرایش در صلاح و انتخابات راهم ما نمی‌خواهیم ببریم، ما نمی‌خواهیم بگوئیم که از ۱۳۵ وکیل ۱۳۲ تنی آنرا می‌خواهیم، نه. ما فقط در حدود شهرهای بزرگ فعالیت میکنیم. البته این کافی بود. کافی بود که ما تهران را ببریم و باقی آن‌ها منطوری که دیدید در زمان صدق. خوب او نه میتواندست و نه میخواست و نه شاه قبول میکرد. این بود که خود امینی هم از جرگه خارج شد.

س- آقای امینی میگفتند مسئله مهم واحد در آن زمان مسئله اقتصادی مملکت بود و میبایستی به آن رسیدگی میکرد و در عین حال او معتقد بود که شاه اجازه نمیداد که در آن زمان انتخابات آزاد در ایران انجام بگیرد و اگر هم اجازه انتخابات میدادند اغتشاش و چاقوکشی و زد و خورد و این حرفها میشد و در نتیجه وسیله‌ای پیدا میشد برای اینکه جلوی اصلاحات اقتصادی گرفته شود و حکومت امینی ساقط بشود.

ج- من نمیدانم که آقای امینی اصلاحات اقتصادی را در آن مدت کوتاه چه کردند من خبری ندارم و حقیقتاً " چیزی نمی‌بینم که به شما عرض بکنم. فقط میتوانم بگویم که وضع

اقتصادی ما که بدتر از زمان مصدق که نبود، آنوقت اقلان" عایدی نفت که بود، یک پولی آمده بود به خزانه. دیگری زحمت کشیده بود و آن پول را جمع کرده بود و دیگری خرج میکرد. این استدلال بنظر من بعید است. اما از اینکه ایشان گفته که ما به این صورت ورشکسته اقتصاد هستیم. اینها صحیح بود. میدانید که من همیشه حرف حق را هر کس بزند قبول میکنم. امینی میدانست که شاه البته وراثت را نیاورده، منتهی میدانم که ما به این صورت ورشکسته قبول کرده بود که نخست وزیر باشد نخست وزیر میبایست بود و الا شاه هر وقت که توانسته نخست وزیرانی آورده که به تمام معنا با بد نوکری میبودند نگریک روزی که دیگر جبراً او را مجبور کرده باشد. آنوقت آن آدم باید خودش را معرفی کند. امینی یک سال وانندی داشت برای اینکه خودش را معرفی کند. فکر کنید در یک سال و سه ماه، نه اینکه من به دل بگیرم چون خیلی زندانهای دیگر رفتم، حکومت ایشان بنده شما " در حدود یکسال و یکماهش را زندانی بودم، یعنی من در حدود سه ماه بیرون از زندان بودم در همین مدتی که انتظار آزادی بیشتر بود. اینست که البته که شاه نمیخواست، البته که ممکن بود در یک جا هاشمی به تحریک همان ساواک و ارتش و اینها حاقوکی هم بشود ولی امینی نمیتوانست به کمک جبهه ملی، ما آدم داشتیم و میتوانستیم، یک انتخابی بکنند و بیست و یاسی آدم حسابی را با رأی کا ملا" آزاد، کا ملا" دموکراتیک وارد مجلس بکنند.

س- آقای دکتر بختیار میدانیم که در آن زمان یعنی در زمان فعلیتهای جبهه ملی دوم دانشجویان دانشگاه یک بخش عظیمی از فعلیتهای جبهه ملی را تشکیل میدادند و گلشن و شکا بیتی که آنها دارند اینست که رهبران جبهه ملی با آنها به طرز دموکراتیک رفتار نکردند در رابطه با انتخاب بنام پندگان نشان و بجای اینکه به آنها اجازه بدهند که نمایندگان خودشان را دانشجویان انتخاب بکنند برای آنها نماینده انتخاب کردند در شورای مرکزی جبهه ملی. پاسخ جنابعالی به این گله دانشجویان چیست؟

ج- عرض کنم که این دو موضوع است: یکی انتخاب در شورای جبهه ملی که بنده عرض میکنم یکی رفتار است که دموکراتیک بود یا نبود. من معتقد هستم به یک اولوسیونسی بسوی دموکراسی. مانعی توانستیم و من نمیخواهم از خودم دفاع بکنم چون من که تنها نبودم در آن جریان، بایده شما عرض بکنم که تا این اواخر بنده هم عضو شورا بودم و هم عضو

هیئت اجرایی بودم همیشه، و اغلب هم تشکیلات با من بود و دانشگاه مضموماً " . این ایراد دانشجویان صحیح نیست . یکی اینکه با یستی رأی دهندگان عضو جبهه ملی باشند چون ما برای جبهه ملی نماینده میخواستیم . کسی که میگفت من با جبهه ملی مخالف هستم نمیشد که سرا و را برید یا او را در دانشگاه طرد کرد . چنین چیزی اصلاً نباید باشد ولی میتوانیم بگوئیم آقا تو که مسلمان نیستی مکه نمیتوانی بیای . مثال مذهبی میزنم ، یکدفعه هم بگذارید من مذهبی بشوم . این مسئله که کلاً روشن بود که یکده توده ای ، حالا ببینید چطور مرتب تناقضات میآید ، در این کار دست داشتند . اینها میخواستند که خودشان وارد بشوند و از داخل متفجر کنند . خودبند که مسئول بودم فقط میگفتم که شما تقاضای عضویت جبهه ملی را بکنید ما دو ماه آنکست را رسیدگی میکنیم و بعد تمام سعی سازمان امنیت و دستورات شاه در این برهه زمان این بود که ثابت بکنند که توی دانشجویان و سران جبهه ملی اشخاصی با سابقه توده ای هستند ، اینها توده ای هستند که این را ببرند و جلوی آمریکا شیها بگذارند و بگویند آها ن آها ن ببینید و هر روز هم که نمیشود ۲۸ مرداد درست کرد ، شما بدست خودتان کار را درید خراب میکنید . من هم با علم و اطلاع به این موضوع سعی کردم که یکنفرشان را قبول نکنم .

خدا بیا مرزبیک جزئی بود ...

س - بیژن جزئی .

ج - بله بیژن جزئی . او یکروز آمد پیش من و گفت ، "آقا چرا ما را در جبهه ملی قبول نمی کنید؟" "گفتم تقاضا دادید؟ گفت ، "بله" ، "گفتم کی ؟ گفت ، " پانزده روز است " . گفتم بعد از دو ماه ما میتوانیم به شما بگوئیم ولی الان میخواستیم بروید میتوانید بروید ولی ما کارت داشتیم به شما نمی دهیم ، عضویت به شما نمی دهیم تا زمانی که یک آموزش ببینید و ما ببینیم صلاح است که به شما بدهیم یا نه . یک عده ای از اینها در آنجا بودند اینها میگفتند هر کس در دانشگاه هست باید رأی بدهد و در بعضی از دانشگاهها توده ای ها می بردند ، بعضی دانشگاهها البته خیلی کم ولی با تشکیلاتی بودن آنها ما نمیتوانستیم مقاومت بکنیم و ما گفتیم آقا برای جبهه ملی کاندیداها باید از جبهه ملی

باشد. ایرانی در ایران رأی میدهد بنده اینجا درباریس نمیتوانم رأی بدهم. اگر اشکالی بود این بود ولی آن افرادی که انتخاب شدند واقعا "در آنجا اعلا" برای ما مهم نبود که حسن ما شود یا حسین، فقط مؤمن به جبهه ملی باشد کافی بود. این یک مسئله بود. مسئله دیگر گفتید در انتخاب برای آن افراد. این افرادی که انتخاب شدند، گمان میکنم ۴ نفر هم بودند در کنگره جبهه ملی، از تهران ۴ نفر و از شهرستانها هم یکمده ای بودند که حالا یا دم نیست چند نفر بودند، آن افراد هم ما در حدود ۱۵ یا ۱۶ دانشکده آنوقت بود و ما نما بنده در آنجا داشتیم اینها نما بنده انتخاب کردند و نما بنده نشان هم آقای بنی صدر بود، آقای ارفع زاده بود، آقای نراقی بود که مرد و یک نفر دیگر بود. چهار نفری که از تهران بودند من یا دم هست که دو تا از اینها به شورای جبهه ملی آمدند که نراقی یکی از آنها بود و دیگری ارفع زاده بود که یا دم هست. البته در جریان آنها هم مفارقاتی های شدیدی شد که از یک طرف خنجی حی ها بر علیه بنده و با همکاری و مساعدت مستر آقای سنجابی، مسعود حجازی از اشخاصی است که همیشه مورد لطف آقای سنجابی بود چون از سنجابی میتوانست سوار ی هائی بگیرد و گرفته بود که همین الان هم حاضر است که بگیرد که بنده ایمن سواری ها را نمیدهم. از این جهت آقای سنجابی در این مرحله بنظر من مورد حمله شدید با زرگان و مخصوصا "مورد حمله، وقیحا نه با ید بگویم، آقای بنی صدر واقع شد که او یکی از آن بچه هائی بود که زدا نشگاه آنجا آمده بود. حالا چطور اینها با هم همکاری میکنند و پسرا بن پیش او هست اینها را دیگر من نمیدانم. آدم وقتی Souple شو انعطاف پذیرفت به همه راهی ممکن است با لوبا شین برود. ولی میتوانم به شما بگویم ایسن آقایانی که آنجا انتخاب شدند واقعا "عضو جبهه ملی و اصیل بودند. س- یکی دیگر از نتایج آنی که معمولا" به شما وارد میکنند و من بیشتر با رهبران جبهه ملی که صحبت کردم آنها روی این مسئله تکیه میکنند مسئله سخنرانی شما در میسدان جلالیه است. گفتند که در سخنرانی شما، شما قرار نبود که مسئله سنتر و مسئله کنسرسیوم

را مطرح بفرمائید چون آن مسائلی که شما آنجا در آن سخنرانی مطرح کردید در شورای
 جبهه ملی تصویب نشده بود و این باعث ترساندن آمریکا شیها و بنف شاه تمام شد.
 ج - بله . من خیلی خوشحالم که این سؤال را میفرمائید برای اینکه این نطق هسنت
 خودتان بروید بخوانید یا هر آشیوی میخواهد بخواند . اگر یک کلمه من راجع به
 کنرسیوم گفتم ، چون حساسیت آنها بیشتر از همه چیز نسبت به این بود ، هر چه میخواهد بگوئید .
 نطق سنجابی و صدیقی یا مال من در یک جایی بنا بود که بنشینیم دور هم و گفتیم که من
 انتقاد کلی دولت را میکنم ، سنجابی راجع به آزادی صحبت بکنند و صدیقی راجع به قاننون
 یا بعکس . نه یک سطر من از آنها دیدم و نه آنها یک سطر از من دیدند . ولی یک چیزی را من
 میخواهم به شما بگویم . بدبختی من این بود که حرفهایی که در میدان جلالیه زدم سوکسه‌ی
 عظیمی پیدا کرد ، همان حرفهایی بود که وقتی که نخست وزیر شدم زدم . البته خیلی
 رقیق تر ، من خیلی ملاحظه‌ها کردم همین که جناب عالی میگوئید ولی این نطق هست . آخر
 چرا وقتی که یک مدرکی وجود دارد و صد و چهل هزار آدم آنرا شنیدند این چاه‌ها می‌است .
 حالا ببینید : بنده گفتم حکومت ما ضد ملی است ، حکومت ما متکی به افراد مملکت ما نیست
 حکومت ما فاسد است ، فاسدترین دستگاه شرکت نفت است ، وزارت خارجه است . بنده تمام
 اینها را گفتم حالا هم ..

س - شما راجع به پیمان سنتوم آنجا صحبت فرمودید؟

ج - لغتی که راجع به آن موضوع گفتم عیناً " یاد م هست . گفتم با ما نیست که در کشمکش‌ها
 و زد و خورد های بین المللی مملکت ما را آلوده کنیم . این را اگر یک ایرانی نگویید
 خیلی بی غیرت است . این را یاد م هست که گفتم و بسیار حاضر هستم که اگر برگردم به
 بیست و دو سال پیش با زهم همین را بگویم .

س - آقای دکتر جریان واقعه اول بهمن دانشگاه تهران چه بود؟

ج - این خیلی خوب بود . عرض کنم که در روز اول بهمن من اصفاً ن بودم ، اصلاً در تهران
 و یا در دانشگاه تهران نبودم از این جهت واقعا " وقتی که آمدم فردای آن روز من گفتمند .
 اگر که آنجا بودم با کمال گردن کلفتی میگفتم بله چنانکه راجع به اعتصاب دانشجویان

گفتند سا لها بختیا را اینها را گفت بیاید بیرون ، توی کنگره جبهه ملی بلند شدم . گفتم من منتظریک جوا نمرد بودم در این هفت سال و کسی حاضر نشد ، حالا آقایان میخواهیم به شما بگویم که کی گفت در آن جلسه ما ، آقای سنجابی شما موافق بودید ؟ تنها من بودم که گفتم اعتماد با ت باید ادا شه پیدا کند . و آنوقت دویا سه نفر دیگر از بچه ها ..

س- اعتماد با دانشجویان دانشگاه که در سال

ج - شب بمانند . من تنها بودم ولی بمن گفتند شما چون مسئول دانشگاه هستید در - اقلیت یک نفر بختیا رأی داد که مش بمانند تا انعکاس بین المللی کافی بگیرد و بعد البته به یک صورتی میشود حلش کرد .

من وقتی فکر میکنم اگر بفرض محال مدت ۲۵ سال وزیر شاه بودم ، زجرى که در این مدت ۲۵ سال میکشیدم کمتر بود که بیشتر نبود .

س- در این مورد هم به شما انتقاد میکنند که شما کسی بود که رفتید و اعتماد را شکستید .

ج - بله ، اجازت بدهید . یک آدمی است که الان هم با بنده سرخوشی ندارد و اینجا هست بنام آقای ارفع زاده . جناب عالی میتواند از ایشان بپرسید . در مقابل ۱۵۰ نفر در کنگره جبهه ملی گفتم آقایان روزی که در منزل بنده بریدو (؟) میگرفتید آقای سنجابی آقای فروهر ، آقای حاج قاسمی شما چه گفتید و من چه گفتم ؟ گفتند شما میگفتید بمانید و ما گفتیم نه . آخرین چیزها دیگر در پرده ابهام باقی نمی ماند و روشن میشود . شانس من این بود که آنقدر زنده ماندم تا مردم هم سنجابی را بشناسند و هم مرا بشناسند . شانس هردو تا ما این بود ولی شانس من بیشتر .

در هر حال این مسئله ای را که مطرح میکنید راجع به اول بهمن ، وقتی من از راه آمدم به من گفتند که دانشجویان یک تظاهراتی برپا کردند که اغلب بیک قدری هم زیاد تکرار میشد و خسته کننده داشت میشد ، البته . چتر بازان ریختند و اینها را کتک زدند . اول بهمن همین مقصودتان هست ؟

س- بله .

ج - چتر بازان کتک زدند و چه کردند و کتک فرها داستعا خواست بدهد و دکتر سیاسی چیز کرد و از این حرفها .

س - میگویند که تیمور بختیا هم در این جریان دست داشت . شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - آجازه بدهید بنده خودم عنوان بکنم .

س - بفرمائید .

ج - مسئله من اینست که اولاً آنجا نبودم . بعد که آدم و جریان را دیدم ، چند نفر از دانشجویان را هم گرفته بودند وعده‌ی زیادی را هم بسختی زده بودند و یک نفر هم کور شده بود یعنی به پشت سرش زده بودند که تا مدتها تحت معالجه بود و تا آن حدودی که من میدانم کور شده بود . در روزنامه‌های آقای امینی که نخست وزیر بود درهما نوقت نوشتند که بختیا ربه‌ها را نشکافه رفت و دانشگاه را شلوغ کرد و آمد . من سی دفعه پیغام دادم و کاغذ نوشتم که آقای من اصلاً نبودم و نه میدانم که یک همچین تظاهراتی هست ، من برای چند روز به امفان رفتم بودم . وقتی که برگشتم و این را دیدم و چند روز بعد از آن هم ما را گرفتند ، شش ماهم بهمین همه ما را گرفتند . وقتی ما را گرفتند کمیسیون تشکیل شده به این مسئله دانشگاه رسیدگی کند و یک سپهبدوفانامی بودم .

یادم هست ، یک آقای بود که قاضی دادگستری بود بنام اعتماد معتمدیک همچین چیزی و یک نفر دیگر که معاون دیوان عالی کشور بود و قاضی دیگر خلاصه و یک نفر نظامی یک کمیسیون رسیدگی راجع به این موضوع تشکیل دادند . قرار شد که ما را یکی یکی در مقابل این کمیسیون ببرند و به سئوالاتی که از ما میکنند جواب بدهیم . دوسه جلسه صدیقی رفت ، دوسه جلسه من رفتم . دوسه جلسه سنجایی رفت و باقی دیگر اصلاً برای اینکارها بخساب نمی آمدند و کس دیگری نرفت . این گذشت تا اینکه در حدود ۱۵ روز بعد این گزارش ما شنید شد و خوب بالاخره ما هم آدم داشتیم و دستگاه داشتیم و یک شما را شرا هم برای من آوردند . حالا که گذشته است میتوانم بگویم که بوسیله همین آقای نصرت الله امینی که آنجا یک بنده بیستی داشت و او برای من یک چیزی جست . در آنجا ، نه اینک من تبرئه شده بودم نوشته بودند تنه‌ها آدمی که بهیچ عنوان ، ولی از آقای مسعود حجازی ، بقول دکترومدق آنکه با قافله‌ی حجاز آمده بود " و دیگران و از بیعرضه‌گی آقای سنجایی که مسئول آنجا بود در آن موقع در آن گزارش که سه صفحه هست نوشته‌اند . خوب شاه هم وقتی این گزارش را دید خیلی بدش آمد و گفت ، " شما

که تیره کردید " و گفت پس چتر با زان و فلان و از این حرفها ، تا خوش نیا مدوا مینی هم خواست که تا هر اقلقلک بدهد که بگوید آقا که یک کمی سبونی تشکیل شده است و یک سبهدم آنجا بود و نفرس قاضی هم بودند و آنجا نشستند و گزارش دادند که اینها بیگنا بودند و بی احتیاطی و بی مرغی سنجابی و مسعود جزی و دارودسته ، البته در آنجا من توی روزنامه ها و مجلات خواندم ، آزادی واقعا " چه چیز خوبی است اگر واقعا " با شیک روزی ، که نوشته بودند بختیار رفت در وسط دانشگاه گفت ، " زنده باد نمیدانم کی " آخر اگر من بخوام بگویم زنده باد مصدق میگویم زنده باد نمیدانم کی ؟ برای اینکه اسم مصدق را هم حتی به این صورت هم توی روزنامه ها و روزنامه ها اینها در زمان آقای امینی شد و دانشگاه را قبل از اینکه آقای بنی صدر ببیند ایشان دانشگاه را بستند . و از آن روز بعد اطمینان پیدا کردم که خیلی دشمن در زندگیم خواهم داشت و این را من بین دوستان خودم هم دیدم و هیچ چیزی جز حسادت نمی دانم . عدم لیاقت شان را با آنها مات عجیب و غریب میخواستند ببینند . و لوسی خوشوقت از اینکه همه اینها الان روشن شده است و الان که من به جنا بعالی میگویم رفتار نس به شما میگویم ، گزارش منفی را به شما عرض میکنم یا آن نامه منفی را به شما بگویم . به آن نامه منفی وقتی رسیدیم به شما خواهم گفت . آخه ما چه خواهیم ؟ ما خواهیم که قانون اساسی اجرا شود . خوب یکسال پیش آدم هنوز این عقیده را داشتیم یعنی عقیده مصدق . بعد یک دفعه ما بین فرودگاه اوراسی و اینجا چها رتا آخوند از این پیر مرد ابله سواری میگیرند که دست ما را ببوسد که مملکت اینطور بشود ؟ آخر شما میتوانید قبول بکنید ؟

بدترین نقطه ضعف برای یک رهبر ضعف اوست ، دزدبازد ، هیزبازد ، خائن باشد بدتر از این نیست که ضعف باشد چون ضعف که شده می اینها راهم بدنیال خودش میکند . اینست دردم با این آقایان .

س- آقای دکتر بختیار ، شما در مذاکراتی که رئیس مؤسسه فرانکلین ، صنعتی زاده ، و بعد هم آقای علم با رهبران جبهه ملی انجام داد شرکت داشتید ؟

ج- من دسته جمعی ندیدم . این آقای علم را که من اعلا" ندیدم . آقای صالح گمنان

میکنم آقای علم را دیده بودولی من ندیدم و آقای صالح شاید آقای آذرا را هم دیده باشد ..
 س- بله با ایشان من مفصل صحبت کرده‌ام .

ج - بله . با ایشان بوده و شاید خیلی هم بوده باشد ولی نمیدانم . ولی من میدانم که بنده آنجا نبودم . منزلشان هم منزل آقای صالح بود .

س- بله ، منزل آقای علم هم رفته بودند .

ج - بله ولی خب نه ایشان میدانست که بجای می‌رسد و نه آن دیگری میدانست که به جایی می‌رسد . منتهی خب نیچا ره صالح یک آدم افتاده ای بود و همه چیز را قبول میکرد .

س- آقای صنعتی زاده ..

ج - آقای صنعتی زاده یکی دو یا سه مرتبه به زندان آمد . من ایشان را اتفاقاً " درکوه دیده بودم ، چون کوهنورد هستم ، او را درکوه چندین مرتبه دیده بودم و بعد یکی از قوم و خویشان

یکی از دوستان میگفت آقای صنعتی زاده رئیس فرانکلیسن . دیدم یک بچه خیلی زرنگی است . خیلی با هوش و خیلی جنبه ای بخرده هم جا سوسی دارد . بپرسد که شما کجا میروید

و کی کجا ست و از این حرفها . خب من چندین دفعه دیدمش و سلام و علیکی داشتیم . بعد وقتی ما رفتیم زندان ، زندان قزل قلعه . در زندان قزل قلعه ایشان آمد . ایشان دوسه مرتبه به

دیدن ما آمد و با آقای صدیقی و سنجایی و بنده ، حتماً " با آقای صالح هم صحبت کرده بود ولی نمیدانم ، صحبت کرد . گفت من میروم و صحبت میکنم ، گفتم آقا ما حرفمان خیلی ساده

است ؛ قانون اساسی ، قانون اساسی ، هیچ چیز دیگری نمیخواهیم . اگر این هست همه چیز ما داده - شده و هیچ خواهش شخصی هم نداریم اگر هم نیست اصلاً" صحبت نکنید .

تا این حدودش را بنده بودم . سنجایی بمن گفت که "یک پیشنهادی داتی آورده بود که من دیدم خیلی خوب است و صدیقی نگذاشت که اجرا بشود . " نمیدانم آیین را به شما هم گفت یا نه .

ولی آن پیشنهادی دات را من ندیدم و نشنیدم که صدیقی مخالفت کرده باشد با آنها . چون وقتی نزد من آمد گفتم حرفم اینست و حرف مرا به هر کس میخواهی بزنی بزن . و از این جهت

هیچ جلسهای نبود که! ایشان نشستند با شد و ما دورش و ایشان یک پیشنهادی داتی بیاورد و ما بنویسیم و رد نکنیم - یا قبول کنیم .

س- هرچند که شما دربارها بین سئوالی که من الان میخوام بکنم یک مقداری صحبت کردید ولی من دلم میخوام هدکه این رای یک مقداری بسط بدهید در رابطه با جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران و رد تقاضای آنها برای عضویت در جبهه ملی دوم است .

ج- بله . عرض کنم به حضورتان که جبهه ملی تشکیل شده بود آقای خلیل ملکی هم تقاضای عضویت کرده بود . فکر میکنم آنروز دیگر به آنها نیروی سوم نمی گفتند و جامعه سوسیالیستها میگفتند .

س- جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران .

ج- بله یک همچین چیزی . من یک مقداری راجع به آقای خلیل ملکی حضورتان عرض کردم ، خاصیتهایش را گفتم ، معایبش را گفتم که با هیچ گروهی بنظر من نمی ساخت . یعنی یک تلخی هائی داشت این آدم که عمیقا " انسان بود ولی با مردم برخوردی داشت که درست آنتی کریسما اگر یک کمی ممکن است داشته باشد خلیل ملکی داشت .

وقتی که تقاضای او آمد من تنها نبودم که مخالف بودم ، از من مخالف تر داشت که آقای سنجابی بود . ولی سنجابی نه خودش شهادت گفتنش را داشت و البته دلائل او هم با دلائل من فـسـرق داشت . دلائل من این بود که گفتم و حالا هم تکرار خواهم کرد ولی آقای سنجابی تا آن حدودی که من میدانم تحت نفوذ آقای حجازی بود . آقای حجازی هنوز در آن مرحله عضو نبود ولی خنجی عضو بود و خنجی به او تلقین کرده بود که جلوی اینکار را بگیرد . البته بنده حدس میزنم ولی با اخلاقی که در این سراغ داشتم و در او سراغ داشتم این قطعی است برای من . وقتی مطرح کردند و صحبت کردیم یک عده ای من جمله مرحوم کاظمی هم مخالف بود . البته مرحوم کاظمی روی جنبه ای مذهبی که داشت مخالف بود . البته مثل نه ، او با زرگان نبود ولی خبیک سیدی بود و با لارزدیک حالت اینطوری داشت . خباوهم رئیس شورا بود ، آقای کاظمی رئیس شورا بود ، و بنده در آنجا وقتی که صحبت شد گفتم من حقیقتش اینست که هیچ خصوصی هیچ عنادی هیچ برخوردی با آقای ملکی نداشتم ولی با آمدن ایشان مخصوصا " که آنجام جبهه ملی هنوز محکم نیست و این شورا و این انتخابات و اینها بهتر است که بصورت خیلی جمع و جوهرتری فعلا" پیش برود تا آن انجام و بهم بستگی کافی که پیدا شد درها را

میشود برای اشخاص دیگر بازگردد. ومن ایرادی را که برای اینکار در رد پیشنها آقای خلیل ملکی میگیرم اینست که ایشان از حزب توده جدا شده است. میگوئیم جوان بوده مثلاً "وتحت نفوذ چیز بوده. من یک آدمی را که تا آخر عمرش عضو حزب توده میماند و معتقد است احترام برایش قائل هستم. ولی واقعا " یک مارکسیست باشد و معتقد باشد و ولایت شوروی را در دنیا قبول نکند. خوب اشخاصی بودند که میگفتند آقای این قایق شکسته ایران را به بندیم به پشت کشتی نیرومند ما مبرای طوری انگلیس این تزسیدضیا و تزخیلی ها بودند در ایران. از آنجا که این مرد جدا شد میتوانست، بنظر من، سکوت بکنند و یک نویسنده بشود چون استعداد داشت و دانش را هم داشت. او از مبارزه پهلوی تیشین بیرون بیاید و بیرویدیک نویسنده توانائی بشود و مردم را راهنمایی بکنند و یک مقداری از این کارها هم بموازات آن کارهای دیگر میکرد تا آنجا که آقای رضا شایان بمن گفت که کار منده خود من بود در وزارت کار و اینجا هم آدم مرا دید. هم ملک را دید و هم مراد دید. گفتم بعد از اینکه اینکار را نکرد رفت و با یک آدمی مثل بقاشی که از همه مشکوک تر بود یک دکانی از نوردرست کردند من نمی گویم که تقصیر خلیل ملکی بود یا تقصیر بقاشی بود ولی خلیل ملکی باید اینقدر شعور داشته باشد که با بقاشی نرود.

س- ولی بقاشی آنروز از نظر مقبولیت عام شخصیت دوم بود. بعد از مصدق.

ج- اجازت بدهید. این صحیح است که آقای بقاشی هنوز دستش را نخواهنده بودند ولی بقاشی که خودش، در همین مذاکره امروزه اشعی عرض کردم که وقتی آدم به این سطح رسید دیگر نمیی- تواند از حزب بسازد - حزب ساختن کار بیست سی سال پیش بنده است یا شما که هنوز جوان هستی- میتوانید ولی جناب عالی هم بعداً " نباید حزب بسازید. آقای بقاشی که وقتی وکیل دوم تهران میشود و میرودیک حزب زحمتکشان میسازد و این حزب را جدا از تمام احزاب و مصدق و اینها یک دکان جدیدی است، خوب این مردم میتوانست- من به دیگر جراتان کاری ندارم حق داشتند که بیرون ندهند تا حزب بسازند. یک آدمی که با مصدق اینطور بود خودش علامت بسیار مشکوکی بود که بیرون یک دکانی بسازد مثل دکان اپوزیسیون ها که می سازند و می بینیم هم که چطور الحمد للهِ یکی بعد از دیگری بسته میشود. دکان غیر از ایده شلوژی است، غیر از پرنسب سیاسی است. حالا مهربان قبول میکنم که اشتباها کرد و جدا شد آقای صدقی تمام این جدائی ها سر و صدا کسرد

این آدم را کوچک میکند. من با تمام کثافتکاری های سنجایی های نوعی ازجبهه ملی نرفتم و آنروز هم که توی مجلس رفتم گفتم برنا مه جبهه ملی را آوردم اجرا میکند. خب آنهایی که اشتباه کردند حالا بیچاره ها تا وانشر را با اندازه کافی دادند. بعد از آن آمد دوباره با یک عده دیگری مثل خنجی و اینها یک دکان دیگر باز کردند. آن دیگر معنا نداشت. بعد از بازنده روزبهم زدند..

س- با بازنده روز نبود. بعد از ۲۸ مرداد بود.

ج- با بازنده روز نبود و یکسال. بلکه ۲۸ مرداد بهم زدند.

س- ملکی بهم نزد خنجی سروصدا در آورد.

ج- خیلی خوب بالاخره آقای خنجی و چیز که میآمدند می گفتند آقا خلیل ملک ————— سی آدم

در بار راست. این حرف را میزدند. گفتم به شما که رسیدگی هم شد و مزخرف بود ولی بالاخره

آدم اصلاً" چرا با دیدن او خودش را هر روز با یک اشخاص کوچکی آلوده میکنند و هر روز دق دوباره انشعاب در انشعاب.

گفتم خب حالا ایشان یک سازمانی دارد من نگران هستم از اینکه ایشان بیاید اینجا و فردا

دوباره اینجا یک انشعاب بشود. دلیل هم این بود، این را نوشته ام و امضاء هم کرده ام.

تمام حرف من با ایشان این بود و البته یک شوخی هم کردم که خودش هم گله کرده بود و یک

روزنامه ای یا یک مجله ای این راه نوشت. چون من به ایشان گفته بودم که دیگر یک

انشعاب مانده که خلیل از ملکی انشعاب بکنند و اینها هر کدام از یک طرف بیروند دیگر چیزی

نمی ماند. این برادرش حسین که یکی از بیغرض ترین آدمهای دنیا است که من دیدم، بسی -

غرض ترا از این من کمتر دیدم، توی خود مونی ها و از خود ما. البته ذهن دکتر مصدق هم نسبت

به خنجی و نسبت به خلیل ملکی هم هیچوقت همین مسأله نبود این را من با دیده شما بگویم

راجع به خنجی ها با دید بگویم که بسیار با آنها بد بود، خیلی بد بود. البته یک مقداری هم

این متین دفتری اینها میرفتند و سعادت هم راجع به اینها میکردند و شاید مبالغه هم میکردند.

ولی خلاصه اگر من ما بین خنجی و متین دفتری با دیدی که روزها بکنفران هم کاری خدای نخواسته

داشته باشم من باز خنجی را قبول میکنم چون خنجی یک آدم با فکری بود و آدم با استعدادی بود

اقلاً" حرمت استعداد مردم را آدم باید حفظ بکند.

این دلیلی که عرض کردم فقط این ترس از نشأب در جبهه ملی بود که بنده با آوردن ایشان مخالفت کردم والا هم زجر دیده بودم و دانش داشت و هم مبارزه میکرد و هم یک آدم تشکیلاتی بود و آدمی بود که در مکتب تشکیلات بزرگ شده بود اینها همه را قبول دارم.

س - نظر شما راجع به مخالفت دکتر مصدق با ساخت و یافت جبهه ملی چیست ؟ من دیگر نمی -

خواهم وارد جزئیات آن نامه‌ها می‌شوم که دکتر مصدق نوشت بشوم. چون شما خودتان میدانید و تا ماه‌ها هم موجود هست.

ج - بله . ولی بنده حاضر هستم که عرض کنم که بنظر من دکتر مصدق هیچوقت رهبر حزب

نیخواست بشود، نبود و نه میتواند بشود. وقتی که در احمدآباد بود و منزوی بود ارتباطاتش

با اشخاص زیاد مطمئن و خوبی نبود. من فقط عید نوروز یک تبریکی به او می‌نوشتیم و ایشان

هم اظهار محبت میکرد، آخرین نامه‌اش را هم دارم و بهتان بگویم که در همین غارتخانه‌ام

از دستم رفت که همه چیزم را سردند که مال روز ششم یا هفتم اسفند بود که هفت روز یا هشت روز

بعد فوت کرد. این کاغذ را در طهران نوشتم.

بله، ولی افرادی که پیش او میرفتند و میآمدند من جمله نوه‌ی خودش خیلی خیلی دکتر مصدق

را بر علیه جبهه ملی بعد از زنگره تحریک کردند. مصدقی که هیچوقت آدم دگی نداشت که حزب

سا زبانش را نیروی بصورت متشکل درست بکند. بنظر من یک مقداری، با وجودی که دل من از

آن دستگاه خون بود، می‌الفت که در کتا من زنده هستم خود من رهبر جبهه ملی هستم. برای

ایران نیها اگر جبهه ملی با شدا نباشد مصدق یک جانی پیدا کرده است که دیگر قابل بحث

برای ما نیست، یعنی برای یک آدمی که شرف و انصاف داشته باشد دیگر نیست. حالا ممکن

است، عقاید و خیلی چیزها پیش را من در کتا بیکرنگی یک اشاره‌ی خیلی کوچکی کردم، یک

اداهائی داشت که واقعا " جان آدم به لب میرسد با هاش ولی خب این آدم مخالف بود

و در آنجا یک نامه‌ی نوشته بود که " از ما بهتران در آنجا هستند. " از ما بهتران مقصود

البته بدون اینکه لفتی گفته باشد مقصود خنجی و حجازی بودند و این خنجی و حجازی هم

داشما " سوار آقا سنجابی بودند، مستمرا از او سواری میکشیدند، چقدر خوب سواری میداد این

پیر مرد، حالا نمیدانم چطور است، ولی تا من شناختمش واقعا " میشد خیلی خوب سواری بشوی

چون "نه" به هیچکس هم نمی گوید و همه را هم دور خودش جلب میکند و با رگیری میکند. "خوب است که این هم بیاید رغب او هم بیاید اشکالی ندارد. " حالا اینها دوتا اصلا" با همدیگر تجانس ندارند اشکالی برای او ندارد. یعنی Contradiction Logique

فرانسوی زبان ها نمی شناسد اصلا". با زاینجا صحبت کنم چون برمیگردد به آن مسئله ای که مصدق عنوان کرد. مصدق یک مقدار ریش راحق داشت که آقای سنجایی تو کجا میخواهی بروی؟ اینها سوار تو هستند و خودت میخواهی نیروئی برای ملت درست کنی و دیدیده هم که بعد از همین جریان بود که از ایران رفت. سنجایی بعد از این جریان رفت و جبهه ملی هم دیگر درش بسته شد و بنده هم در یک جلسه ای نمودانم شنیدید که بلند شدم و به آقای صالح گفتم آقای صالح هیجده سال تحمل ببعرضه گی شما را من کردم ولی دیگر حالا از زهده هیست. منم بروم منزلت بنشینم تا هروقت یک رهبری آمد، نه اینکه بخوام بروم و یک دکان دیگری با زکنم من اهل این چیزها نیستم ولی توی همان حزب ایران بمانم تا زمانی که یک رهبری بیاید و یک اقدام دیگری بخوایم بکنیم. پس مقصود اینست که مرحوم دکتر مصدق را به جبهه ملی بعلت همین موضوع و یک مقدار بیعت اینکه خیال کرده بود که سرپیری میخواهند و راگنا ریگذا رند چون رهبر واقعی نهضت مقاومت ملی یعنی از ۱۳۳۲ بیعده اصلا" هیچ وقت با دکتر مصدق نبود که راجع به آنها ایراد بگیرد این آقایان همیشه کم و بیش آنجا بودند حالا در صفا اول نبودند ولی در صفا دوم میبودند. اینست که بنظر من دلیل خاصی ندارد جز اینکه دکتر مصدق علاقه ای زیادی به تشکیلات نداشت و توانائی زیادی هم در این زمینه نداشت و بعد هم بعلت اینکه با نذازه کافی گوشش را راجع به این عناصری که نسبت به آنها مشکوک بود پر کرده بودند.

س- ولی من تا آنجا نمی گفتم که ما میبودیم. چون میدانید که این نامه ها منتشر شده است، دکتر مصدق اصولا" به ساخت تشکیلاتی جبهه ملی ایراد داشت و معتقد نبود که جبهه ملی میبایستی که محل احزاب و سازمانها و سندیکاها یعنی در واقع نمایندگان اینها باشد نه مجمع دوستانی که خودشان از همدیگر دعوت کرده اند و به شورای ملی آمدند.

ج- ببینید چگونه؟ به بنده بفرمائید که چگونه؟ بنده خودم میروم. حالا فکر نکنید که شا پور بختیار هم اسمش نیست و توی هیچ حزبی هم هیچوقت نبودم. بنده هم میسروم

بسیار نفر سی نفر یا چهل نفر را جمع میکنم و یک مراسمهای مثل همه مراسمهای دنیا را به شما میدهم که بنده نیرو دارم و میخواهم به شما ملحق بشوم. آخر این ترکیب هم کسسه نمیشود. آخر یک حزبی مثل حزب ایران چهار تا آدم تحصیل کرده و فاضل توی آن هست ولی فرض کنید فلان حزب حالا هست یا نیست بیا یاد آنجا و بگوید که آقا بنده هم برنا مهجبه ملی و فکر دکترا را قبول دارم بگویم آقا تونما بنده چندتا بفرستی؟ یکی بفرستی یا دوتا بفرستی. خلاصه این قابل حل نیست. مصدق میبایست یا دستهایش را میزد بالا، بنظر من، و خودش یک تشکیلاتی میداد و مردم محو و نبودند و او میتوانست اینکار را بکند که دیگران آنوقت استقامت نداشتند مخصوصاً "هم در زمان ملی کردن صنعت نفت. یا میبایست دیگر خودش را، میداد بنید بقول ناپلئون بناپارت که میگوید "آدم با بد آخر عمر میتواند با زیبا نشی از صحنه بیرون برود" همینکاری را که دو گل کرد و خود بناپارت نکرد. آدم با بد میتواند وقتی رلش را در یک جریان بیبازی کرد بگوید که آقا من کارم تمام شد. حالا مصدق که محبوب اکثریت ملت ایران همیشه بوده و هست بنظر من نمیبایست خودش توی این جریانات بما دستور بدهد که بیا بنده اینکار را بکنید و آنکارا بکنید تا زه اینهم یک چیزی بود که فروهر نوشته بود و داده بود به متین دفتری و او هم به مصدق داده بود.

س- آقای دکتر بختیار، یک ایرادی که به جبهه ملی دوم گرفته میشود اینست که در رابطه با انقلاب سفید و اصلاحاتی که حالا واقعی یا غیر واقعی رژیم شاه را شده است، جبهه ملی فقط به آن ایراد در واقع حقوقی داشت یعنی اینکه شاه قوه مقننه را پشت سر گذاشته و خودش شروع به قانون گذاری کرده است. ولی هیچوقت از نظر محتوا این اصلاحات را بررسی نکرد و یک برنامهای در مقابل، برنامهرژیم نداد چرا؟

ج- اصلاحات ارضی قربان تا آنجا که من میتوانم بگویم در حزب ایران صورتجلسه آن هست و اکثریت مآرای دادیم که اصلاحات ارضی بشود حتی اگر ناقص باشد و اگر بدست افراد غیر صالح باشد. ولی فراموش نکنید که شاه و اطرافیان او میخواهند فقط فقط Show و Demagogie و وضعیتی ایجاد کنند که ما انقلاب کردیم. "اولاً" من وقتی لغت انقلاب را میفهمم حالست

استفراغ به من دست میدهد، این را به جنا بعالی بگویم و شاید هم از من جانی خوانده اید برای اینکه انقلاب فقط وسیله ی ضدانقلاب و سرکوبی مردم است. انقلابی که شاه بکند! آنکه واقعا "دیگر زیبا است"، آخر این مسخره گی است آقا. اولین انقلابی که شاه بیرون، خوب فرما شد خمینی هم آمد و همین را گفت. اینست که بنظر من جبهه ملی توانائی رسیدگی، آنهم به آن سرعتی که میخواست، نداشت که اینها را بررسی بکند و لسی در حزب ایران ما موافق بودیم و مضافاً بنده هم هست پای صورتجلسه که با اصلاحات ارضی و تعدیل زمین و ثروت و اینها موافق هستم. ولی جزو اسانامی ما نبود و ما چیزی بسه آن اضافه نکرده بودیم.

س- شما برناهای اراشه دادید در مقابل برناهای شاه؟

ج- نخیر ما برناهای اراشه نکرده بودیم. ما معتقد بودیم، مجموعه ما، که این کاراز و ظاف یک دولتی است که متکی به ملت باشد یا یک گروه سیاسی است که بنشیند با آزادی کامل این کار را بکند و بعد در مجلس بوسیله ی حکومتی که بدست دارد یا ائتلاف کرده یا هماهنگی دارد اجرا بکند. چنانکه دیدیم اصلاحات ارضی اگر هم بعضی چیزها پیش را در نظر بگیریم که با صلاح آن استور کتور ارباب و رعیتی را به آن صورت زد ولی جای ارباب یکنفر آمد که به مراتب بدتر بود آن سازمان امنیت بود. واقعا "وقتی شما حساب میکنید من دو چیز را در این مسئله می بینم: یکی شرافت انسانی و بالابردن اجرو منزلت ایرانی و تربیت کردن او. باینجا که ما رسیدیم چون اگر رسیده بودیم که به خمینی نمی رسیدیم. مسئله دوم بازده ملی بود چون من اگر کلخوز را برای ایران لازم بدانم میکنم چون حرف اول و آخر من یک چیز است. من برای ایران مجموع را حساب میکنم. فلان طبقه، فلان طبقه این کار من نیست. این عقاید شخص خود من است که به سئوالاتی که فرمودید اضافه میکنم. در این صورت الان وزمان شاه ما از آن روزی که آن اصلاحات را کردیم می محصول ما پائین آمد هی پول نفت دادیم و هی گندم و نخود و لوبیای آمریکائی خریدیم. من این را نمی خواستم و حالا هم نمی خواهم. ما از آمریکا میتوانیم راکتور بخریم، ما میتوانیم جهت بخریم ما میتوانیم این چیزها را در صورت لزوم و در حدود

_____ زوم با یدومیخیریم ولی دیگرلبه ونخودولوبیا معنی ندارد که بخیریم. چه شد که اینطورشد؟ این اصلاحات دروغی بود. این اصلاحات ارضی مسلمان " مثل زبان Ésope فیلسوف معروف میگوید. او به نوکرش گفته بود برو بهترین قسمت گوسا له را برای من بیاور. او زبانش را آورد. بعد گفت بدترین قسمت را بیاور. او با زبانش را آورد. او گفت این که نمیشود. گفت چرا اگر خوب باشد بهترین واگر هم بد باشد بدترین همین است. اینست که مسئله اصلاحات ارضی بسیار مهم بود با Demagogie و با تظاهر و بیکتا توری و با ترنالیسم و این با زیبا نمیشد. مسئله همان مسئله مالت است. این کار از اولش مالت نداشت، کار مصدق مالت داشت و میخواست که انگلیسی از ایران برود و بعد بصورت یک اروپائی برگردد چون لازم هم داشت و دیدید که من توی کتابم نوشتم که مصدق مصر به این بود که کارمندان انگلیسی به ما نند و مخصوصاً " مدیر عامل شرکت نفت یک انگلیسی باشد که کارش را بلد باشد میکند. بعد بتدریج تربیت میکنند، درست میشود اینکارها. همان کاری که نهر و کرد همان کاری که آدمهای سازنده میتوانند بکنند. ولی شاه فقط میخواست بگوید. آخر این اصول این اصل پنجم و این اصل ششم خوب دیدید این آخر هم به اصل هفدهم و هیجدهم رسیدیم و اصل بیستم هم آقای خمینی از آب درآمد.

س - آقای دکتر بختیار، چرا رهبران سنتی جبهه ملی که خوشبختانه یا بدبختانه ما هم جزو آنها محسوب میشوند، با شعار دانشجویان طرفسدارجبهه ملی مبنی بر " اصلاح ارضی ولی دیکتاتوری شاه نه " در آن زمان مخالفت کردند؟

ج - مخالفت نکردند. تا آنجائی که من میدانم این متن هم مال خنجی است. من این را با دیده شام بگویم که این متن مال خنجی است.

س - کدام متن؟

ج - همین " اصلاحات ملی دیکتاتوری نه ". این چیزی است که خنجی نوشت و در شوروا خواند و من گمان میکنم که تصویب هم شد.

روایت کننده : آقای دکتر شاپور بختیار

تاریخ مباحثه : هفتم مارچ ۱۹۸۴

محل مباحثه : پاریس - فرانسه

مباحثه کننده : ضیاء صدیقی

نوار شماره : ۳

مباحثه با آقای دکتر شاپور بختیار در روز چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۶۲ برابر با ۷ مارس ۱۹۸۴ در شهر سورن حومه پاریس - فرانسه ، مباحثه کننده ضیاء صدیقی .

س - آقای دکتر در ابتدای گفتگوی امروز ما من میخوام از حضراتان تقاضا کنم که در باره ی انشعاب در حزب ایران که منجر به پیدایش "جمعیت آزادی مردم ایران" به رهبری آقای محمدنخشب شد برای ما توضیحاتی بفرمائید که این جریان چرا در حزب ایران اتفاق افتاد .

ج - وقتی که من در سال ۱۳۲۸ وارد حزب ایران شدم آقای نخشب در آنجا بود . یک جوانی بود با یک سبک خاصی که بنظر من روش و سنخ فکری و سابقه را که بیشتر در اروپا تربیت شده بود - نداشت و اغلب اکثرا "ایشان خود را یک سوسیالیست خدا پرست میخواند و اصولاً" یک تمایلات مذهبی داشت که بسیار بنظر من سطحی بود ولی یک قسم دکانی هم بود برای اینکه خودشان را از دیگران متمایز بکنند . میدانید بعضی اشخاص هستند که دائماً " درصدا این هستند که در یک جمعیتی در یک جایی یک پوئنسی را که از نظریه اصطلاح آنا لیز عقلی مشکل است بیک صورتی شعراضافی چیز خودشان - قرار بدهند و فعلیت بکنند . ایشان خود را سوسیالیست خدا پرست میدانست و با یک لحن بسیار بسیار قاطع در تمام محافل و مجالس فعالیت میکرد . من تازه وارد شده بودم ولی ایشان آنجا بود و میدانم که ایشان با یک گروه دیگری آمده بود و سمپاتیان مثل همیشه ، سمپاتیان و طرفدار آقای سنجایی بود . یعنی برای اینکه مردم را جمع کند سنجایی

فردا دکترا و کثرت و ورزش و حزب بشود میگوید و هم مانعی ندا ردوا و را هم قبول میکنند . موضوع یا رگیری و تعداد دبیرستان که ایشان همیشه یک دم گاوی بدستش بیا بد وقتش هم که دم گاوی بدستش آمد لیاقت نگاهداریش را ندارد و آنهم یک مسئله دیگری است . ایشان از طرفداران او بود . آقای نخشب به سرعتی عجیب ، من تازه وارد شده بودم ، هر روز در کلوب حزب ایران جفله طلبه را هم بر میداشت و آنجا میآورد . یک پسرانی که از قبیله قم بودند خدا میداند یا از یک خراب شده ای مثل آنجا میآورد و عضو میگرد . منم چون تازه وارد شده بودم و از دور نگاه میکردم اصلاً" و از این ماجرا نبودم . آنچه که میدانم برای کنگره ای که تشکیل شد ، بدون اینکه من عضو آن کنگره باشم ، چون همانطوری که عرض کردم من تازه آمده بودم ، سروصدای زیادی بود و یک نفر دیگر هم داشتند که یکی از آنها آقای راضی نامی بود که بسیار بعد بطور مشخص خودش را نشان داد که در حزب ایران بیگنا راست و اصلاً" جایش آنجا نیست و خلاصه بطور گروهی و دسته جمعی اینها را همینطور میآوردند برای اینکه بتوانند یک نیروی قدرت و یک چیزی از خودشان نشان بدهند . در این جریان تمام سران حزب ایران من جمله آقای صالح من جمله زیرک زاده من جمله حق شناس من جمله بیانی اینها را روی لیست انتخابی نشان برای شورا و مخصوصاً " برای هیئت اجرایی کنار گذاشت و یک عده ای را که خودش آورده بود و در اینجا هم با خوب توانست مانور بدهد چون در عین حال پسر زرنگی هم بود و من هیچوقت ، او حالا مرده است ، در آن مدت کوتاهی که او را شناختم نه سمپاتی نسبت به او داشتم و نه اصولاً" او را آدم مخلصی میدانستم . بعد هم چیزهایی که بمن گفتند در ارجاع به آمدن او به آمریکا مثل اینکه موبد همین نظریه ای من بود .

ایشان به تمام سران حزب ایران که قبلاً" آمده بودند تا ختنه و هر کدام از اینها دارای یک تحصیلات و سوابق و مبارزه ای بودند . در آنجا ما بین اینها صف آرایی شد و با وجود حملات و با وجود آنها ماتی که ایشان را جمع به بعضی از دوستان ما من جمله مهندس بیانی میزد و رهبری این گروه هم خودشان را به دم آقای سنجابی چسبانیده بودند ، او همیشه حاضر است که تعداد را زیاد کند و هر وقت سنجابی توی کلوب میآید اینها او را روی سر دست بلند میگردند و با آن تظاهرات احمقانه . چون در یک کلوب حزب با دیدک حادثه بزرگی رخ

بدهد یک قهرمانی یک آدمی که یک کار بزرگی کرده سالها خب تجلیلی از او بکنند ولسی هر دقیقه که ایشا ن میرفت منزلش و بر میگشت فقط کف زدن و سرو صدا راه انداختن برای ایشا ن بود. بالاخره با وجود تمام این تلاشها اکثریت پیدا نکردند و بنام "جمعیت آزادی مردم ایران" جدا شدند و هیچکس هم دنبالشان نرفت و واقعا "بسیار بسیار افرادی که آنجا بودند خوشحال شدند. بعد یواش یواش اینها تحلیل رفتند و خودنخسب هم که سوسا لیست خدا پرست بود و دکان مذهب را در حزب ایران که اصولا "یک حزب خارج از مذهب است، البته، اعضای اکثریت مسلمان هستند ولی زردشتی یا کلیمی یا مسیحی و اینها را با چشم ایرانی با صلا ح با سهم کامل نگاه میکردند، آنها رفتند و دیگر برنگشتند و حتی وقتی که جبهه ملی سالهای بعد تشکیل شد تقاضای عضویت و ورود به آنجا را کردند که هیچکس اصلا" به این موضوع توجه نکرد، یعنی بهیچ عنوان اصلا" مطرح نشدند به عنوان اینکه یک اشخاصی هستند که حرف حسابی ندارند و فقط یک دکانی بوده و این دکان هم ورشکست شد و آقای نخسب هم به آمریکا رفت و من میدانم با توافق و اجازه دولت وقت رفت و حتی یک حقوقی هم به او میدادند برای اینکه یک کاری میکرد و حقوقی میگرفت. حالا حقوق کمی داشت یا زیاد نمیدانم چه بود ولی رفت و دیگر ماند و آنجا مرد، آنطور که من شنیدم. من اصلا" نه او را دیدم و نه چیزی از او شنیدم.

س- آقای دکتر در هشتمین جلسه شورای مرکزی جبهه ملی که در تاریخ ششم آبان ماه ۱۳۴۲ تشکیل شد دستور جلسه انتخاب هیئت اجرایی جدید بود آقای اردلان یک طرحی را ارائه دادند که بموجب آن به آقای اللهیار صالح اختیار کامل بدهند که جبهه ملی را اداره بکند و این طرح را شما هم امضاء کردید. آقای صالح وقتی که سخنرانی کردند بعد از تجلیلی از او وضع آرزو را بران سیاست سکوت و آراش را پیشنهاد کردند. شما بعدا "گفتید با "سیاست سکوت و آراش" موافق هستیم ولی با اینکه به آقای صالح اختیار بدهید مخالفم. من میخواهم بدانم که چه چیزی موجب شده که شما عقیده خودتان را در باره این اختیار دادن به آقای صالح تغییر بدهید. سؤال دوم من این خواهد بود که آیا سیاست سکوت و آراش جبهه ملی دوم در آن زمان باعث نشده که جبهه ملی میدان

مبارزه‌هاست. برای نیروهای دیگر خالی بکند؟

ج - صحبت خیلی است. اولاً "اصولاً" من گمان نمیکنم که این حق را دشمنان منم به من میدهند که آدمی نیستم که عقیده‌ها را عوض کرده باشم مخصوصاً "یک همچین عملی که بسیار پیش پا افتاده است. اختیار دادن به یک رهبر برای یک مدت معین و برای یک مورد مشخص چیزی است که کاملاً" ممکن است منطقی باشد و بنده هم مخالفتی ندارم. ولی تا آنجائی که میتوانم به جناب عالی عرض کنم که این آقای اردلان که آدم بدی نبوده ولی همانقدر ایشان برای سیاست و مبارزه سیاسی درست شده بود که بنده برای اینکه اسقف اعظم کاتربری بشوم، یک همچین استعدادی داشته برای امور اجتماعی و سیاسی. نمیدانم ایشان پیشنهادی که در مورد از طرف اشخاص محافظه کار ردیکته شده بود و احتمالاً، چون با آقای سنجابی هم منسوب بود، از طرف او بود. بنده گفتم، هیچ طریقی هم نبود و امضاء هم در این طرح نیست ایشان مطرح کرد و خود آقای صالح در آنجا بود، و بنده هم گفتم که بود، شما اگر که یک طرحی دارید برای مبارزه ارائه بدهید و ما رأی اعتماد به شما میدهیم. حالا هم میگویم که این کار شدنی بود. ایشان گفتند، "نه اول رأی به من بدهید بعد فکری کنیم و یک راه حل پیدا میکنم." این را دیگر من قبول نمی‌کردم و شدیداً "با این موضوع مخالفت کردم و آنجا بود که آن روز خدمتتان عرض کردم بعد از مدتی که یک صحبتی برای اولین مرتبه تندمه بین من و ایشان ردوبدل شد، به ایشان گفتم آقای صالح ۱۸ سال و سالها بعد از تصدیق شما خودتان را جانشین او میدانستید و ما مقداری از وقت خودمان و وقت ملت ایران را تلف کردیم. من دیگر به شما قول میدهم که همکاری سیاسی با شما نمی‌توانم بکنم. عضو حزب ایران و جبهه ملی هم میمانم ولی دیگر در جلساتی که شما بخوانید بگوئید سکوت و خاموشی و غیره من حاضر به همکاری نیستم و به نظر من شما باید یک طرح مثبت بدهید و بگوئید به چه دلیل در چه زمانی و چگونه اینکار را میکنید. با من دوسه نفر دیگر هم هتک شدند و من از جلسه بیرون رفتم و دیگر آقای صالح را تا آخر عمر ندیدم. چون همیشه همانطور که عرض کردم وقتی من نه میگویم حسابها را میکنم ولی بر نمی‌گردم. ولی برای اینکه سخن فکری را ببینید که چگونه بعد از چهل و دو سال حال بیست سال گذشته

است آقای صالح به جمهوری اسلامی آقای خمینی جلوی تلویزیون رأی داد و از او پرسیدند: به چه دلیل؟ گفت، "ما فرمودند و بنده هم رأی میدهم." آیا چنین آدمی ...
 ومن معتقد هستم که اگر دکتر مصدق جا نشینانی یکخرده لایق تر از ایشان و سنجایی داشتند
 کار ما مثل امروز نمیشد و بنده هم آنوقت خیلی نسبت به این آقایان جوان بودم. اینست
 که من هیچ مخالفتی نداشتم از اینکه به ایشان اختیارات فوق العاده داده شود ولی یک
 اختیاراتی داده بشود برای اینکه یک کاری بکنند نه اختیارات به ایشان داده بشود که خانه اش
 بنشینند و جنبه درویش صالح علیشاه برای ما بگیرد. به او گفتم که شما آدم متقی هستید
 من در تقوا و درستی شما هیچ تردیدی ندارم ولی مبارزه سیاسی این روش را نمی پذیرد
 و اگر لازم باشد ما فردا این مبارزه را با شروع کنیم. باز رفتیم به زندان خوب برویم به زندان
 میمانیم و مبارزه را میکنیم. این اختلاف *tempérament* و طبع من اصولاً با این آقایان
 بود.

س - شما آیا با سیاست سکوت و آرامش در آن موقع موافق بودید؟ چون در گزارشی که من
 خواندم نوشته بود که شما با سیاست سکوت و آرامش جبهه ملی دوم ...
 ج - مطلقاً. اگر گزارشی به امضاء بنده و گزارشی به امضاء رئیس جلسه که آقای کاظمی بود، گمان
 نمیکنم که او بوده باشد، نه کاظمی دیگر در آن موقع رئیس جلسه نبود چون تمام توطئه ها برایین بود که کاظمی
 رئیس جلسه نشود و خود آقای صالح بشود که هم رئیس هیئت اجرائی باشد و هم رئیس شورا باشد
 و با لاف و به سکوت همه چیز برگزاشد.

س - آقای دکتر بختیار بنظر شما چه چیزی باعث شده که جبهه ملی تعطیل شود و اگر برای شما
 امکان دارد توضیح بفرمائید که چه اشتباهاتی از جانب رهبران جبهه ملی دوم باعث
 شکست جبهه ملی دوم شد؟

ج - بنظر من عدم قاطعیت شخصیت و روشن بینی این آقایان بود. بعضی از این آقایان
 میخواستند مطبشان داشته باشد گاهی هم سری به جلسه آنجا بزنند و اغلب هم دوساعت
 دیرتر میآمدند و یک ربع ساعت هم میماندند و میگفتند بنده وزیر آقای مصدق بودم و ایمن
 کافی است که بنده بتوانم یکی از رهبران درجه یک بشوم. من تمام کارم در جبهه ملی
 بود. نان حداقل داشتم و کار میکردم و مبارزه میکردم. این آقایان بنظر بنده لیاقت

جان نشینی مرحوم مصدق را ندا شنند و مصدق هم در آن نامه‌ها می‌گوید که برای آنها نوشتن برای آنها
 کا ملا" روشن کرد و برای اینکه جناب عالی را کا ملا" از این موضوع مطمئن بکنم و وقتی
 کسه بنده از آن جلسه بیرون آمدم در عرض دو ماه و نیم الی سه ماه بکلی دیگر آن
 جلسات تعطیل شده‌اند که شد. تا اینکه در سال ۵۷ - ۱۳۵۶ ما با جمع و جور کردیم.
 هر دفعه من جمع و جور کردم و هر دفعه این آقایان همانظوری که بعد در سال ۱۳۵۷ می‌بینید
 آقای سنجابی در نوفول شاتو شروع کرده اینک دوباره تسلیم یکی دیگر بشود و آن یکی
 را شما می‌شناسید.

س- آقای دکتر بختیار سیاست حقوق بشر کا رتتا چه اندازه در تجدید فعالیت جبهه ملی در
 ایران تأثیر داشت؟

ج- مسلماً "تأثیر داشت. این نهایت بی‌انصافی است. من نمیتوانم Admirateur
 و تحسین کننده سیاست کا رتتا بشم ولی کا رتت آدم، چنانکه توی کتابم نوشتم، با حسن
 نیت بدون اراده بود. حسن نیت و راجع به حقوق بشر برای من قطعی است و تقریباً
 با اختلافاتی که خیلی ما بین اینها هست از نظر ارزشها، منظور که جان. اف. کنودی
 وقتی که سرکار آ_____ در این ممالکی که آمریکا دخالت مستمر و بیش از اندازه
 در آنها میکرد _____ نسیم آزادی و زیدن گرفت، حرف کارتر
 و روش کارتر و گفتن این درانتخابات که ما با یک عده‌ای از دوستانم پرایلم خواهیم
 داشت اگر من انتخاب بشوم و ایران را شمرده بود تا آنجائی که من یاد دارم ایران را شمرده
 بود. البته چنین چیزی که قوت قلبی به یک عده‌ای مخصوصاً "یک اشخاصی که یک خرده هم
 ضعیف النفس هم باشند بیشتر از دیگران داد در این صورت این اعلامیه حقوق بشر ما گفت
 که حقوق بشر را شاه باید قبول بکند. حالا توی قانون اساسی هست هیچ چی پیشکش او کسه
 قبول نداد و میگوید میکنم و نمی‌کند هیچ ولی باید قبول کند.

در اینصورت هیچ تردیدی نیست که این موضوع تأثیر داشت.

س- آقای دکتر جبهه ملی چه رقم، البته منظور من از جبهه ملی سوم آن جبهه ملی است که
 دکتر مصدق شرایطش را پیشنها کرد و یک فعالیت‌ها می‌هم شد ولی عیچوقت با نگرش و چگونه
 مقدمات تجدید حیاتش فراهم شد؟

ج - با یدبه جنا بعالی عرض کنم من دوباره متأسفانه رفتم سراغ سنجابی وگفتم آخریک کاری بکنیم اینکه نمیشود. بیکروز که من رفتم صحبت میکردم کاملاً شارژ بود و آماده برای مبارزه بود. مسعودحاجی میآمد بکلی مایوش میکرد چون ما هی پنجاه هزار تومان حقوق در "سیمان تری" یک جایی میگرفت و میگفت اگر اینکار را بکنید...

بالاخره بعد از مدت‌ها رفت و آمد و کمک فروهر با تمام سبک مغزی‌های که داشت با یدبگویم در نوشتن آن نامه‌های سه‌مضایی تأثیر داشت. و این نامه سه‌مضایی با یدبگویم که خیلی در جمع وجود کردن جبهه ملی چهارم تأثیر داشت. وقتی دیدند نه آسمان به زمین نمیخورد و آدم میتواند به شاه بگوید آقا تو با یاقانون اساسی را اجرا بکنی و به این صورت نمیشود و چیزها را با تک و تعارف نمیشود گذرانند ایشان هم قبول کرد که وارد گود بشود. البته خیلی هم تردید کرد و آقای بازگان در نوشتن آن نامه بسیار تأثیر داشت، نمیشود گفت، متأسفانه. او امضاء نکرد و گفت که بابت صباغیان و کی و کی باید امضاء کنند. ما هم امتناع کردیم که آقا ما امضاء سران را میگوئیم، اشخاصی را که شاه بشناسد چون نامه‌ای است که به او مینویسیم، او عدول کرد. ما موافق بودیم که بنده و سنجابی از یک طرف امضاء بکنیم و آقای دکتر سنجابی و بازگان هم از آن طرف امضاء بکنند یعنی از طرف نهضت آزادی. ولی چون آنها شرایطشان این بود که باید صباغیان و دبایغیان و میخ چیان و اشخاص دیگر امضاء کنند کار به جایی نرسید. آنوقت ما نشستیم و گفتیم خوب خودمان امضاء میکنیم و کاغذ را میفرستیم بالاخره زمین به آسمان نمی‌خورد و چون زمین به آسمان نخورد و آسمان هم به زمین نیامد بعد شروع شده بود به اینکه حقوق بشروا مدن افرادی به ایران و نگاه کردن زندان اوین و یواش یواش یک قوت قلبی به اینها داده بود و دیگر در خانه‌ی خود من بنده از آقایان دعوت کردم و برای اولین جلسه تشریف آوردند آنجا و بطور متناوب منزل سنجابی و من تشکیل میشد هر هفته یک دفعه. یک اسامی داشتیم که آنها را قبول کردیم، افرادی که سابقاً "درجیه ملی بودند و کارزشتی در طول این مدت نکرده بودند یعنی منشعب نشده بودند و به وزارت نرسیده بودند، یا کارهای خیلی بالائی در دستگاه آریا مهری نداشتند و یک عده‌ای را که اصلاً" من نمی‌شناختم و یا علاقه‌های به آنها

ندا شتم چون میدانستم اینها مردان سیاسی نیستند مثل شاه حسینی و دیگران که سنجایی می‌جست و همانها شی بودند که به او رأی میدادند، اینها ارزش ندا شدند.

س- آقا چه کمائی شرکت میکردند در آن جلسات اولیه اگر کسی آنها را بخاطر داشته باشید؟

ج- در جلسات اولیه بجز سنجایی و فریاد و هر خود من که ماضی‌کنندگان آن نامه بودیم آقایان دیگری هم می‌آمدند که دونفرشان از حزب ایران بودند و دونفر دیگر از حزب ملت ایران بودند که اینها را ما میتوانستیم عوض بکنیم اگر میخواستیم و دونفر از با ر بودند که حاجی مانیان و قاسم لیاچی بود و از روحانیون من کسی یاد من نیست چون گاهی در جبهه ملی روحانی بود حتی در آن جلسه ولی که به شما عرض کردم در منزل آیت‌الله زنجانی برگزار شد که در سال ۱۳۳۲ بود. ولی افراد دیگری که می‌آمدند مثل شاه حسینی بود حالا میگفتند نماینده اصناف است، نمیدانم حالا انصاف چه حالتی و چه معنایی برای همین مبارزهای دارد، خلاصه سطح، حقیقت به شما بگویم، خیلی پاشین بود و تنها کسی را که من توانستم آنهم بزحمت وارد بکنم مدنی بود.

س- آقای دکتر مدنی؟

ج- بلی. و خیلی فشار آورد و سنجایی زیر بار نمی‌رفت. یعنی اصولاً او با شخصیت و با اشخاص چیزی سازگار نبود و تقریباً "تا آنروزهای نخست و زیری خود من بنده هیچوقت دکتر آذردار در این جلسات ندیدم. ایشان هیچوقت نبود. مهندس حسینی را هم فراموش نکنم که در این جبهه چهارم بود بعنوان شخصیت خودش بود، بنده هم بعنوان شخصیت خودم بودم، نمایندگان حزب ایران جدا بودند آنها یکیشان آقای دکتر قاسمی بود دیگری شریفی بود و از اینها بودند. عرض کردم اشخاصی که سرشان بودند بنظر من اینها بودند و اشخاص دیگری هم بودند. یک استاد دانشگاه بود و خاصیتش این بود که در تمام جلسات آن یکساله که ما داشتیم یک کلمه حرف من از او نشنیدم، اصلاً حرف نمیزد بهمان سبک خنجی. دندانهایش را همچنین میکرد و اصلاً حرف نمیزد. یک روز من به سنجایی گفتم: آقا این لعبت را از کجا آوردی؟ من دلم میخواهد این یک چیزی یاد ما بدهد. ما حرف میزنیم خوب و هم بگوید اگر عقیده‌ای دارد، رأی دارد، حرفی دارد." ما نشنید

یک مجسمه . هرچی فکر میکنم یادم نیست ولی گمان میکنم که با هزار خاشانی و اینها نزدیک بود چون هزار خاشانی هم با سنجابی خیلی نزدیک بود . سنجابی از کسی دوری نمی - کند با یدانما فداد Charmant است . یک آدمی است که بقول فرانسوی ها Homme de Salon است . در یک سالنی جایش هست و با همه هم دوستی میکند و با همه هم گرم میگردد ولی آنجائی که با یدبا یستند نمی ایستد و تمام این دردمان این بود . صالح که رفته بود خانه اش نشسته بود ، صدیقی بعد از آن جریانات بهیچ عنوان دیگر حاضر نبود بیاید ، میماند بنده و آقای سنجابی . ما هم که دوتا tempérament کا ملا" متضاد میتوانم بگویم داشتیم . من و آرا آدم وطن دوستی میدانم ولی آدمی است که بهیچوجه نمیتواند پابیندیک تشکیلاتی و ارزش آفراننده باشد . همین ها بودند که عرض کردم . ولی آقای مثلاً آذر را من هیچوقت ندیدم ، آقای امیرعلائی را هیچوقت بنده ندیدم هیچوقت این آقایان نیامدند . یعنی اینها وقتی دیدند که دیگر خمینی داره میآید آنجا آمدند و الا نمی آمدند . در روزهای سخت اینها هیچوقت ...

س - آقای دکتر مدنی، تا آنجائی که من اطلاع دارم، سوابق شرکت در مبارزات نهضت ملی و جبهه ملی ندا شدند چطور شد که ایشان پیوستند؟

ج - نخیر ندا شدند ولی خوب یک شخصیتی بود و این را نمیشود منکر شد . جبهه ملی که آرث با بای یک عده معدودی نیست ، خاصه اینکه حزبی هم نیست یک جبهه ای است که از رگانیزم و از سازمانهای متفاوت تشکیل میشود . مدنی یک افرسیار تحصیل کرده ای بوده که به جرم درستی و رک گوئی اش از ارتش اخراج شده بود . خوب آدمی بوده که در دانشکده ها درس میداد و ارتزاق میکرد . ولسی این آدم با لآخره ، بایستی که عرض کنم ، هما نوقت ها هم یک عده ای طرفدار داشت و عده ای میگفتند که این افسر درستی است و ممکن است بدر بخورد من از او پشتیبانی میکردم بدون آشنائی قبلی ، بدون اینکه من خصوصیتی با او داشته باشم و جمعا " شاید من دوسه جلسه او را دیده بودم ولی خوب با لآخره بیوگرافی اش را که میدیدم که این آدم کارها را کرده و ایمن جا ها بوده نسبت به او تمایل پیدا کردم و خلاصه بجزمت ما توانستیم ایشان را وارد کنیم . رضا شایان را هم ، که شاید شما او را بشناسید ، که در زمان مصدق وقتی خود من در وزارت کسار

بودم اودر آنجا کارمند وزارت کار بود و بنظر من عنصر با ارزشی بود و در این هیئت اجرائی که بعد تشکیل شدوا غلبا وقت هم ما هم عقیده بودیم و آقای سنجابی و فروهر و اینها عقیده دیگری داشتند او هم بود. حالا نمیدانم بنام جامعه سوسیالیست ها بود یا بنام شخصیت خودش این را حقیقتاً " فراموش کردم . اگر از خود او بی پرسید هر چه بگویم من قبول میکنم ولی نمیتوانم بگویم که به چه چیز خودش آمده بود، مثل مدنی مثلاً، یاندا پنده یک ارگانیزاسیونی بود مثل آن افرادی که از چیز آمده بودند ..

س - شما که نما پنده سازمانها و اینها را که دعوت نکردید؟

ج - چرا به آنها نوشته بودیم و آنها هم تعیین کرده بودند. حزب ایران را خود من تعیین کرده بودم یعنی کمیته مرکزی که خود من دبیرش بودم اعلام کرد .

س - چون بعدها هم مثل اینکه وقتی اختلافات شروع شد این جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران که پیوسته بود به جبهه ملی استعفا داد و رفت و پیوست به آن جبهه دموکراتیک ملی؟

ج - من دیگر آنوقت نبودم. وقتی که آنجا نباشم نمی توانم اظهار نظر بکنم.

س - یکی از انتقاداتی که به این رهبری جبهه ملی چهارم میکنند اینست که میگویند که رهبران سنتی کوشش میکردند که این را در محدوده‌ی سه چهارم رفرحفظ بکنند و درهای این جبهه ملی را با زنگنه که جوانها بتوانند و راجبهه ملی بشوند از ترس اینکه مبادا یکروز رهبری را از دست آنها خارج بکنند. آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج - این تا اندازه‌ای حقیقت دارد ولی حقیقتش را بهمان ترتیبی که عرض کردم. برای اینکه کسی بتواند وارد بشود دوسوم آرا را لازم داشت، از آن اشخاصی را که اسمشان را آوردم صحبت کردیم. سنجابی وقتی موافقت میکرد که اطمینان پیدا بکنند که آن آدمی که او را همیشه بود اولاً یک شخصیتی نیست که مزاحم او بشود و بعد هم بدون قید و شرط آماده است که به او رأی بدهد و این عجیب است چون آدمی که خودش تسلیم رأی دیگران است این بظاهرم تناقض میآید ولی چون که رأی نهائی رأی خود سنجابی نبود، رأی آن غمگسسه واکره ای بود که آورده بود. از این جهت در عین حالی که این از یک نظر صحیح است از نظر دیگری با ید بگویم که اگر این اشخاص اشخاص ضعیف و در هر صورت تابع نظرات آقای سنجابی میبودند

درها بروی آنها باز بود . باز کردن دربروی آدمی مثل مدنی یک قدری مشکل بود و بعد هم آقای عبدالکریم ..

س- عبدالکریم لاهیجی ؟

ج- نه او هیچوقت نبود . ایشان وقتی دانشجوی بود در بیست سال پیش چرا بود در طرف سا زمان جوانان و دانشجویان ولی هیچوقت در شورای جبهه ملی نبود و بطریق اولی در هیئت اجرایی هم نبود . این آقایان بودند که حضورتان عرض میکنم ...

س- آقای عبدالکریم انواری شاید مدنظرتان هست .

ج- بله درست است انواری که وکیل دادگستری بود .

س- آقای دکتر در هیئت اجرائی جبهه ملی چهارم چه خاصی عضویت داشتند ؟

ج- عرض کنم که سنجایی بود ، بنده بودم ، فروهر بود ، آقای رضاشایین بود و آقای دکتر مابشری که بعد وزیر دادگستری آقایان شد .

س- رئیس هیئت اجرایی چه شخصی بود ؟

ج- رئیس هیئت اجرایی سنجایی و بنده با اصطلاح نفر دوم بودم .

س- تا آنجائی که من بخاطر میآورم در او خرحکومت شریف امامی ، نمیدانم که دقیقاً "اواخر" مهر بود یا اوائل آن ماه ۱۳۵۷ ، که وقتی آقای دکتر سنجایی در اروپا بودند هیئت اجرایی جبهه ملی یک اعلامیه ای صادر کرد و در آنجا موضوع فرمان گرفتن از دست شاه را محکوم و مطرود اعلام کرد . میخواستم از شما سؤال بکنم که چطور شد شما بعد از آن اعلامیه خودتسان اینکارا کردید ؟

ج- من چنین چیزی را امضاء نکردم تا آنجائی که من یادم هست . این سرگذشت پنج شش سال پیش است و چنین چیزی یادم نیست .

س- امضاء هیئت اجرایی بود ، امضاء شما نبود .

ج- بله همین . هیئت اجرایی که سنجایی اینجا با شدم با امضاء بکنم طبیعی است اگر من امضاء نکنم خوب هرکسی میتواند بدبرود بنام هیئت اجرایی یک چیزی را امضاء کند و این کار را هم ممکن است کرده باشند . فروهر با غروری که داشت ، با اصطلاح قحط الرجال بود ، ممکن است کسسه خودش و یک مردکی هم بود از آن خنجی چی های قدیم ، آه ، آه یک آدم خیلی *Médiocre*

و بیچاره‌ای هم بود و نمیدانم که حالا کجا هست بنام دوالقدر که مال شیراز و جهرم و آنطرفها بود.

س- اسمتان را شنیده‌ام.

ج- بله. اودا شما " با آنها با صلاح یک سروری داشت و ممکن است که همین کاری کرده باشد ولی بنده امضاء دارم. امضاء من امضای است که با خود فروهر و سنجابی کردیم که ما برای شاه فقط یک شرط گذاشتیم و آن اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و آزادی خواهی بود که در حکومت من رالیزه شد و دیگر افسانه نبود. در این صورت بنده گمان نمیکنم که اگر آقای سنجابی، اینطور میفرماید، اینجا بوده است و از طرف هیئت اجرایی من صورتجلسه را امضاء کرده باشم من بعید میدانم. چنانکه آقای سنجابی اگر از من بپرسید ممکن است به شما بگویم که حتی وقتی فرمان به اسم من داشت ما در میشد من بیسمه او گرفتم بیا و من بنفع تو کنان میروم و مایل هم بود ولی دودل بود که هم صیغه‌گزن باشد و هم فکرت را در بقول عقی. هم با آیت‌الله آن امضاء را کرده باشد و هم برود از دست شاه آن فرمان را بگیرد. این یک قدری مشکل بود. و در همین حالت دودلی چندین روز خیلی سخت را گذراندم و تحت فشار عملی و اگرهائی که لازم به تکرار اینها نیست و خانوادگی تا یک حدی، هم دلش میخواست نخست وزیر بشود و هم میترسید وقتی آیت‌الله بیا بدچکار بکنند و چه بدبختی خواهد بود. و این دودلی البته آنوقت ما بین ارتش و ما بین مردمی که یک مقداری روشن بودند خیلی برایش سخت بود و تا آنجائی که بنده میدانم رضا شایان تنها کسی بود از آن هیئت اجرایی پنج نفری که ما بودیم با بنده، همانطوری که رأی میداد با رأی من اغلب مساوی بود، رضا شایان هم به سمت و چیزی نرسید و بازرگان و سنجابی او را معاون یک وزارتخانه هم نکردند در صورتیکه فروهر وزیر کار شد.

س- آقای دکتر شما در کتابتان نوشتید، من اینها را نقل قول میکنم، " مجمع بین المللی سوسیالیستها در آن سال ۱۹۷۸ قرار بود در شهر وانکوور در کانادا تشکیل شود. از ما خواسته بودند که ناظری را به این مجمع بفرستیم تا وضع ایران را برای نمایندگان حاضر

در مجمع شرح دهد. پس از گفتگوهای مکرر سنجایی را برای اینکار انتخاب کردیم. " این کار در چه جلسه‌ای و در کجا و با شرکت چه اشخاصی صورت گرفت؟

ج - این در هیئت اجرائی اول مطرح شد و تلاش را هم من با یدبه شما بگویم که ما برای اینکار نکردیم، تلاش را دانشجویان خارج از اروپا کردند و برای این منظور لازم شد که یک نفر بیاید. اول گفتند که یکنفر را خودشان از همین جا میفرستند و بعد دیدند که نه بهتر است که یکنفر دیگر را بفرستند. آقای سلامتیا ن و ..

س - احمد سلامتیا ن؟

ج - بله. سلامتیا ن و آنها ئی که همیشه همه‌کاره‌ی ایشان هستند اینها دست به دست هم دادند و بالاخره توانستند که Consensus درست بکنند که از ما بپرسند. وقتی از ما پرسیدند و صحبت کردیم به احترام ایشان گفتیم خوب خود سنجایی برود چون یک سابقه‌ی ممتدی دارد در هر صورت. ولی همانطوریکه در کتاب نوشتیم چیزی که تهیه کرده بود دو سوم آنها من نوشته بودم و با هم خوانده بودیم و تصویب کرده بودیم و ایشان حرکت کرد. جبهه ملی هم یک مقداری پول داشت که به ایشان داد و ایشان هم حرکت کردند. گمان میکنم که شاید خانمشان را هم آورد چون اغلب هر جا میرود او با او میرود آمد، و تا اینجا مسئله هیچ اشکالی نداشت از نظر ما، اینجا که آمد در منطقه جاذبه عملی واکره قرار گرفت من جمله سلامتیا ن و اینها که از فرودگاه تا یک خانه‌ای که ایشان رفته بود ایشان را آنچنان محاصره کردند که پس فردا وقت ملاقات از آقای خمینی گرفت و رفت و آنچنان شد که میدانید. بعد گفت که من به آنجا نیا میدروم چون ممکن است نماینده‌ها سراشیل در آنجا باشد. دلیل بسیار بسیار ابلهانهای است این بنظر بنده چون ما در سازمان ملل هستیم و نماینده‌ی اسرائیل هم در آنجا هست. این حرف نشد که آدم بگوید برای اینکه خودش را به خمینی نزدیک بکند و اظهار تقیاد و allegéance بقول فرانسوی‌ها نسبت به او بکند. به این افتضاح تن در داد و برگشت.

س - ولی ایشان من به من گفتند که آن دعوت بنام ایشان بوده است.

ج - بفرض اینکه باشد برای رفتن به ...

س - آقای دکتر، در آن جلسه منزل آقای حق شناس که شما در آنجا شرکت کردید و به آقایان اطلاع دادید که شما میخواهید نخست وزیری را بپذیرید که مورد اعتراض آقایان قرار گرفت، آقایان معتقد هستند که در آن موقع بعد از اینکه شما به آنها اطلاع دادید که شاه حاضر است که از ایران برود داشتند تصمیم می گرفتند که ترتیبی فراهم بکنند تا بتوانند که نظیر آقای خمینی راه برای قبول یک دولت ملی فراهم بکنند چون میگفتند در آن موقع آقای خمینی در صحنه سیاسی ایران چنان وزنه‌ای شده بود که بدون جلب نظر ایشان تمیشتن کاری انجام داد. آن معتقد هستند که اگر شما گذاشته بودید که ربه این صورت انجام بگیرد شاید آن برخورد به آن شکل پیش نمی آمد ولی شما در اتاق را کوبید و گفتید " من که خودم را به جبهه ملی فروخته ام " و خارج شدید. قضیه آن روز از نظر شما چگونه بوده است؟

ج - اولاً باید به شما عرض کنم که شاه مدت‌ها قبل با ما تماس می گرفت یا سنجایی، با بزرگان یا بنده با صدیقی با انتظام با امینی و شاید با اشخاص دیگر. پس یک چیز فوق العاده‌ای نبود. یکی از ما بالاخره باید این بار سنگین را بردار و بیا قبول بکنند. ما بین ما همه کسی که به آقای خمینی تسلیم شده بود آقای سنجایی بود ما که نبودیم هیچکدام از ما نبودیم و تسلیم شده بود. در منزل آقای حق شناس ...

س - معذرت میخواهم حرفتان را قطع میکنم، حتی بعد از این تصمیم هم شاه باز هم با ...
ج - سنجایی را بپذیرفت.

س - دکتر سنجایی مذاکره کرده بود و پیشنهادها و پیشنهادهای نخست وزیری به ایشان کرده بود.

ج - او را من نبودم - اجازه بفرمائید، پیشنهادها دکرده بود یا نکرده بود او را من نبودم. ولی آقای سپهبد مقدم ایشان را بردیش شاه و من میدانم که ایشان خودش تقاضا کرده بود. چون ایشان در یک ویلائی با فروهر چند روزی زندانی بودند و بنده و آقای دکتر برومند که اینجا هست گفت رفتیم به دیدنش. وقتی آنجا نشسته بودیم آقای مقدم که رئیس سازمان امنیت بوده دیدن ایشان آمد و با ایشان به اتاق دیگری رفتند و در آنجا قبول کرده که برود و شاه را ببیند. شاه هم در حدودی که در کتابش مینویسد میگوید، " دستهای مرا بوسید."

من هیچ راجع به این مسئله تردیدی ندارم چون آدم وقتی به دست بوسیدن عادت کرد دست می بوسد. اما برمیگردیم به... وقتی رفته بود آنجا یک مقداری صحبتها می که کرده بود خودش یک مقداری را گفت و دیگرش را شاه گفت خیلی ها شبها با هم میخوانند تقریباً. ولی وقتی که نوبت به من رسید سپهبد بدره ای از طرف دفتر مخصوص به من تلفن کرد که شما لباسها بیاورید و با بپوشید و ما مشب تشریف بیاورید به کاخ. بنده خودم میآیم و با اتوموبیل خودم شما را به کاخ نیاوران میآورم. من به ایشان گفتم که من همیشه حاضر هستم و این یک وصیتی است که مصدق کرده است که ما خودمان وقت نخواهیم ولی اگر احضار کردند برویم و اگر شاه مملکت برطبق قانون با افراد مملکت میخواندند ما هم بگیرد و مشورت بکنند با آژاندها نمیتوانیم برویم. البته راجع به رفتن اجازه هم از کسی نگرفتم. آنجا رفتم و آن چیزی را که نوشتم خوانده اید دیگر صحبتش را نمیکتم. فردا یا پس فردای آرزو، دقیقاً "نمیدانم، ایشان از من سؤال کردند که "صدیقی چطور آدمی است؟" گفتم، "سجایی چطور آدمی است" گفتم. "بازرگان چطور آدمی است" گفتم. تمام اینها را آنچنان که گمان میکنم اخلاص و یکرنگی اجازه میداد نقاط قدرت و ضعفشان را گفتم. به من گفت، "من صدیقی را میخواهم نخست وزیر بکنم". گفتم بنظر من این یک برداشتی است که عالیحضرت میکنند. هر چه زودتر این کار را بکنید برای اینکده روز به روز این سرطان ریشه میدواند در تمام جاها. از این جهت من شخما "میتوانم به شما قول بدهم که من به او کمک میکنم در حدودی که از دستم ساخته باشد بدون اینکده چیزی از او بخواهم. بهیچ عنوان. دلیل هم نداشتم بخواهم. گفت، "بسیار خوب من گفتم که فردا ایشان هم بیاید." گویا فردا یا پس فردا درست نمیدانم چه روزی رفته بود و ایشان را مأثور تشکیل کا بینه کرده بود. چند روزی یا یک هفته، روزها می که نبایستی یکساعتش از دست میرفت متأسفانه، تممجم یا مقداری هم گرفتار بیهی آقای سجایی یا آقای صدیقی که اینجا باید به شما بگویم نهایت پست فطرتی و بیشرمی را هم فروهر که خودش را شاگرد و عبید و عبید سجایی همیشه میدانست و هم آقای بازرگان نسبت به این مرد کردند. باید اینها ضمن مدارگی که در تاریخ است بماند که بدون هیچ حرف

ما با یدبدا نیم یا خودمان را میخواستیم و یا مملکت را میخواستیم و عقایدمان را . معتقدیم که بفتح مملکت باید حرکت بکنیم .

س- ممکن است دقیقا " بفرما شید که آن کارها چه بود؟

ج- بله عرض میکنم . وقتی که شایع شد که صدیقی ما مورتشکیل کا بینه است و سنجایی نیست چون آدم ضعیف و بدبخت همین است ، خیلی معذرت میخواستیم یک چیز مستهجن میخواستیم بگویم که در تاریخ ضبط شود ، این حکایت ملا نصرالدین است که گفت ، " نه خودش میکند و نه میگذارد که کسی بکند . " نه خودش جرأت اینکار را داشت که بگوید و پشت بزند روی میز و بگوید خمینی غلط میکند به ایران بیاید ، چنانکه یک لری بنام شاپور بختیار اینکار را کرد ، و نه میتوانست صرف نظر بکند و کف نفس بکند و بگوید خوب حالا من نبودم یکی دیگر ممکن است باشد و آن آدم صدیقی بود . صدیقی از هر جهت به ایشان ارجح بود ، از سوادش ، از ظرفداری که در طبقه انتلکتوئل داشت . آدمی بود که بنظر من لائیک بود و یک آدم لائیک حتما " بیشتر از زکا رتر است تا یک آدمی که هم دست آخوند می بود و هم دست شمشاه می بود و از این حرکات . ایشان با فروهر و اینها نشستند و فرستادند منزل صدیقی که شما قبول نکنید . کاغذ را صدیقی پرت کرد و گفت ، " تعیین تکلیف من با شما نیست . " بعد با خشونت آن آقایانی که رفته بودند من جمله فروهر را از در خانه بیرون کردند . من هم آنوقت که آنها رفتند اصلا " خبر نداشتم و منزلم بودم . جلسهای که ما تصمیم گرفتیم راجع به این موضوع صحبت کنیم جلسه روز پنجشنبه ای بود چون من از کوه میآسدم با شین و منزل بیانی بود و گفتم همین طور با لباس کوهنوردی رفتم منزل بیانی که خودش هم مریض بود و آنروز کوه نیا مده بود و در آنجا با دوسه تا از دوستان نشستیم و یک مقداری صحبت کردیم . حالا قیافه ای دقیق این اشخاص را ، جز بیانی و سنجایی و خود بندیده و دوسه تا دیگر هم بودند ، که نمیدانم . گمان میکنم یکی از آنها حق شناس بود ، گمان میکنم ولی قطع نمیتوانم بگویم . در آنجا آقای سنجایی برداشت یک چیزی نشان داد که نفی کرده بود که هیچکس حق ندارد فرمان از شاه بگیرد . حالا این آدمی که خودش دیروز رفته بود پیش شاه و آن صحبتها را کرده بود . من سه او گفتم آقای سنجایی شما میخواستید

که این مملکت عوض بشود، آن نامه‌ی سه امضای برای چه بود؟ برای این بود که مملکت چنین بشود که دیگر از سلک شریفان ما می به علم و علم به اقبال و اقبال به یک زغنبوط دیگر این مملکت بیا بدیرون و یک حالت دیگری پیدا کند. بعدا حزاب که آزاد شدند و آزادیها می به مردم ایران داده شد دیگر یواش یواش با تجربه‌ی اینها ده سال دیگر راه باز می شود. از این جهت بنظر من صلاح ما در این است که با صدیقی که الان چندان سال است که من او را ندیده‌ام واقعا " هم چون اغلب منزوی شده بود و میرفت در خانه کرج که حالا هم در آنجا هست. مخالفت نکنیم؟ خوب چه به او بگوئید، بگوئید در دست؟ بگوئید بیسواد است؟ بگوئید آلوده است؟ وزیر مصدق نبوده؟ مبارزه نکرده؟ این آقا با ما زندان بوده است. حالا بنده دوسال زیاد ترازا و زندان بودم یا یکسال کمتر این مسئله نشد. این خطا این است. و در این جلسات شورای جبهه ملی هم شرکت نکرد، حقش هم بود خیلی ها شرکت نکردند آقای زیرک زاده هم نکرد، آقای حقشاش هم نکرد، اینها هیچکدام در آنجا نیا آمدند، اینها را ما نمیتوانیم نفی کنیم برای اینکــــــــــــه نخواستند بیا یبند. لابد یک دردی داشتند. آقای صالح نیا مد. ایشان گفت نه آقا این نمیشود که ما مبارزه‌ای که میکنیم آقای صدیقی بعد از اینکه چند سال است نیا مده است و فعلی نکرده است... گفتم آقا شما هم بعد از جبهه ملی ۴۳-۱۳۴۲ تشریف بردید آمریکا و ۵ سال اعلان در ایران نبودید. اینکه دلیل نشد. تازه بنده هم که در ایران بودم کار برجسته‌ای نکردم و دلیلش هم اینست که در این مدت زندان رفتم. ما هر چه خواستیم به ایشان بگوئیم که... بعد از او خواهش کردم و گفتم این را که اینطور کردید پس دیگر مباحبه نکنید و بدرادید و تلویزیون و اینها یک همچین چیزی نگوئید. بگذارید اگر ایشان شانسی دارد و توانست یک کابینه تشکیل بدهد این یک گشایشی است در کار همه. بدون اینکه بگوید آره یا نه تمجیح... خوب میدانستیم عقل جای دیگری است و با خودش نیا ورده است. برگشت و همان روز بعد از ظهر در را دیو گفت، "جبهه ملی اعلام میکند و فلان میکند". غلط کرد جبهه ملی اعلام میکند. جبهه ملی که دیگر فصول مردم نیست. آخر شاه مملکت یک فرمانی میدهد به یک نفر، این قانون

اساسی به او اجازه می‌دهد و این آدم هم یک آدم خوش‌نامی است و دوست ما بوده و هم رزم ما بوده است و می‌خواهد نخست وزیر بشود آخر تو چت هست؟ به من چه به تو چه؟ بگذار بیا دیدر کارا ببینیم آن چیزها شی را که ما می‌خواهیم و خیال می‌کنیم که صحیح است انجام می‌دهد کم‌کم بکنیم و اگر دیدیم نه مخالفت می‌کنیم، با او مثل با دیگران. نخیر بهیچ عنوان همان‌طوری که با بنده عمل کردند بشدت منتهی مقابل بسک آدمی بودند که علقش دست دیگران نبود، شروع کردند به پارزیت انداختن و آزار - آقای دکتر صدیقی. دکتر صدیقی هم یک مقداری تمجیح کرد و یک مقداری هم بیچاره گرفتار بود، میدانید آدم‌های خوب بودند ولی جرأت جلو آمدن نداشتند خیلی از آنها و این یکی از آن پرابلم‌های ما بود که خود من هم دچار این پرابلم بودم. ما می‌خواستیم از افرادی دعوت بکنیم که هیچ‌وقت وزیر نبوده باشند خوب چه میشود کرد. بیست و پنج سال مملکت گشته هر طور بوده بعد از ممدق و ما نمیتوانیم که از کوچک و بزرگاریکنفر را برداریم و بیاوریم، حالا چکار بکنیم. من از سطح معاون پائین تر هیچ وزیری را نیاوردم ولی من آرزو داشتم که ما میرپرویز را وزیر کشاورزی بکنیم ولی چون ایشان در یک کابینه‌ای وزیر بود نمیتوانستم اینکار را بکنم.

وقتی او قبول نکرد شاه سرا خواست و گفت که صدیقی مثل اینکه موفق به تشکیل کابینه نمی‌شود و دوستان خود شما او را اذیت میکنند و خودش هم دودلی نشان می‌دهد و کار بایزودتر انجام بشود. حالا چه روزها و چه وقت‌هایی است. همان‌طوریکه نوشتیم من گفتم من پانزده روز وقت می‌خواهم و یک شرایط مقدما تی من دارم. ایشان گفتند زیاد است. شرایط مقدما تی را گفتم و گفتم که خوب پس اول آنها را بحث بکنیم. بنده بعد از یک دور و بعد برگشتم. تمام چیزها را نوشته بودم و اضا ف کرده بودم که برای فروکش کردن این التهاب و این وضعیتی که اکنون به پا شده است توصیه‌ای اینجا نب، مودبان، اینست که علیحضرت مسافرتی نسبتاً " طولانی بخارج بکنید و یک شورای سلطنتی را مأمور بکنید که اینکار را انجام دهند. ایشان تمام شرایط را قبول کرد البته با بحث‌های خیلی طولانی در یکی دو سه جلسه و بعد وقتی به من گفت من گفتم که ۱۵ روز وقت می‌خواهم. گفت

که نمیشود. من رفتم پیش سنجایی. یعنی رفتیم همین جلسه‌ای که جناب عالی به آن اشاره کردید.

س- منزل آقای حقشنا س؟

ج- بله منزل آقای حقشنا س. در حدود ساعت ده صبح بود. در آنجا که عرض کردم دانشپور بود، مهندس حقشنا س بود، زیرک زاده بود، سنجایی بود و بنده بودم و مثل اینکسه عزت‌الدین کاظمی هم مثل اینکه از آنجا گذشته بود و به او هم گفتیم که تو هم بنشین. مسئله را من مطرح کردم و گفتم من به شاه این چیزها را پیشنهاد کردم و او قبول کرد و من اگر اینکار را قبول نکنم احتمال دارد که یک آدمی که اطمینانی به او نیست که افکار را با این قاطعیت پشت سر هم پیاده بکند. در هر صورت شما چه میخواهید؟ میخواهید یک مصدق امیل بیاید این کار را بکند یا یک نفر دیگر در نظر دارید؟ سنجایی میگفت که مکان ندارد. ما بایستی که از آن دستور بگیریم. اینجا البته دیگر من نمیتوانم تحمل بکنم. گفتم؟ قانمی شناسم. آقای سنجایی گفت آقا گفته است که ایشان بایست برود. گفتم آقا بیجا کرده است اولاً تعیین تکلیف برای مردم کردن اگر عقیده‌اش اینست خیلی خوب. ولی من میتوانم به شما حالا بگویم که شاه میرود. (؟)

(؟) چون همانطوری که من نوشتم واقعاً من از فشار آمریکا و انگلیس راجع به ایشان خبر نداشتم. من تا آن ساعت که این حرف را می‌زدم خبر نداشتم. پس از این گفتند که نه بهیچوجه. اما آن آقایانی که آنجا بودند آقای زیرک زاده و آقای حقشنا س واسطه شدند و گفتند شما و سنجایی دوتائی بنشینید و یکی از شما قبول بکنید بنبغ دیگری. گفتم من قبول میکنم. و من برگشتم از آن اتاق پهلوشی و گفتم آقای سنجایی من ساعت ۶ بعد از ظهر بایده پیش شاه بروم. من ساعت ۶ می‌روم و شما منزلتان بمانید و من تقاضا میکنم که به شما تلفن بشود و جناب عالی هم تشریف بیاورید همانجا، ما وقتی برای مملکت کار میکنیم باید خودخواهی را کنار بگذاریم و اگر شما مایل باشید بنده با کمال میل بنبغ شما کنار می‌روم. گفت شاه نمیرود. باز به او تکرار کردم و گفتم که شاه میرود و با من قرار گذاشته است و ساعت شش و ربع ایشان

هم توی منزلش باشد و حرکت کند و بیاید جاشی که من نشسته ام در کاخ نیاوران و باشاه صحبت بکنیم. ملتفت هستید؟

س- بله.

ج- این قرار ما بود دیگر در بهم زدن نداشت آخر من که تا ساعت شش و نیم آنروز با ایشان صحبت میکردم. خلاصه، بعد از این جریان من رفتم. ظهر و بعد از ظهر رسید و ساعت سه یا سه و نیم بعد از ظهر بود که دیدم تلفن زنگ زد. سنجابی بود. گفت، "جناب عالی خودتان بروید و فرمانتان را بگیرید بنده نمی آیم." چرا؟ گفت، "نمی آیم." گفتم آقا نیا. آنوقت بود که دیگر تندی گفتم و گفتم تو میخواهی نیا بدرک که نمیآی و گوشه را زدم. دیگر غیر از این هم یک مردی که واقعا "سرش به تنش بیارزد نمیکنند. ما جبهه ملی را برای ایران میخواهیم، ایران را که برای جبهه ملی نمیخواهیم، و برای بنده و آقای سنجابی خیلی کمتر. آخر دلیلی ندارد وقتی آدم نتیجهی آن سیاست را می بیند باید اصلا "از حرف زدن شرم داشته باشد. من جای اینها بودم با و رکنید هرگز با شما مباحثه نمیکردم. اگر قدرت این ایمان را نداشتیم اقلا" میگفتم آقا اشتباهی شد همین. ما خیال میکردیم یک روحانی است و پیراست و میرود ما اشتباه کردیم و چوبش را هم خوردیم دیگر سخن را کوتاه کنید. این منطقی بود. خلاصه ایشان که نیا مد من ساعت شش آنجا رفتم و تا ساعت هفت نشستیم و بعد هم به من گفت که شما تا یک هفته دیگر با بدلیست همکارانتان را به من بدهید که آنهم توی کتاب هست و من دیگر وارد آن نمیشوم.

روایت کننده : آقای دکتر شاپور بختیار

تاریخ مصاحبه : هفتم مارچ ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس - فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدیقی

نوار شماره : ۴

س - آقای دکتر یکی از مسائلی که مورد سؤال است اینست که تقریباً " بین زمانی که آقای دکتر سنجابی آن نامه‌ی سه ماده‌ای معروف را با آقای خمینی امضاء کردند ... ج - نه خمینی امضاء نکرد . این مسئله باید در تاریخ ضبط شود . که داده‌ها و گذاشتن توی جیبش و گفت مرخص هستید .

س - بله فقط امضاء آقای سنجابی آنجا هست . به حال بین آن زمان و زمان نخست‌وزیری شما دو ماه فاصله است . شما ضمن این دو ماه چرا در باره این جریان هیچ اعتراض علنی — آقای سنجابی نکردید که در جایی منعکس شود ؟

ج - اشتباه در اشتباه قربان ، اجازه بدهید . پلنوم حزب ایران تشکیل شده بود ، البته روز آنرا باید نگاه بکنم که به چنان‌بغالی بگویم ، که من این مسئله را در میسبان بگذارم ولی قبل از آن ، چه بگویم ، آقای سنجابی اینکار را کرده و ما نظرمان نسبت به این موضوع چیست : آقایان نظربدهند . نظر شخصی خود من معلوم بود که چیست . باز در منزل خود بینده بود که در حدود پنجاه شصت نفر من جمله خدا بیا مرز آقای خادم هم که اعدادش کردند ، پدرو زیر کا بیندهی من که مرد خراسانی و بلند قد و خیلی شجاعی هم بود . ایشان با دو نفر به جلسه آمدند . اولاً " من به چنان‌بغالی داشتم " یک چیزی را عرض کنم که آقای سنجابی همیشه یک پایش روی حزب ایران بود و یک پایش روی جبهه ملی و میگفت من حزبی نیستم ولی هستم و نیستم و همین تمجیح مستمرش که بگوید اگر بروم — توی حزب آنوقت به من بعنوان نماینده حزبی نگاه میکنند ولی وقتی که بگویم نیستم بهتر

است چون توی جبهه ملی عده زیاد تراست و آنجا چرب تراست . به این ترتیب آقای دکتر سنجابی تشریف آوردند آنجا . توی سالن خانه‌ی من که نسبتاً " بزرگ است یکی از این آقایان بلند شد بنام قاسمی ، آن قاسمی که الان زندان است .

س- آقای ابوالفضل قاسمی .

ج- بله . او بلند شد و ، حال من از چیزی خیرندام ، گفت که پلنوم حزب ایران در فلان تاریخ و فلان در منزل جناب آقای دکتر شاپور بختیار با حضور هیئت اجرائی تشکیل شد و چه و چه و از این صحبت‌ها و موافقت‌نامه‌ی سه‌ماهه‌ی ، که ما هنوز آن متن را ندیده بودیم که امضاء ندادند و آنرا بعنوان موافقت‌نامه می‌گفت که بعد معلوم شد مطلقاً ، را که جناب دکتر سنجابی با آیت‌الله عظام امام خمینی امضاء کردند مورد تأیید و پشتیبانی حزب ایران است . بلند شد و گفت امدا . این اول بایستی در هیئت اجرائی حزب تصویب شود مطابق مقررات ما و بعد در پلنوم یا در شوروی یا هر جا که باید ارجاع شود . از این جهت جناب عالی میخواهید در ارجع به این مسئله همین جا فردا تلفن بکنید به آقای شریفی که آنوقت از طرفداران آقای سنجابی بود ، البته ما من هم مخالفتی نکردم طفلک نمی‌شود گفت ، از او بپرسید و آنجا بود احتمالاً "خلیل الله مقدم . ولی او احتماً " بود چون خودش عضو علی‌البدل هیئت اجرائی بود و جزو هیئت اجرائی بود . بنده آنجا اعتراض کردم . توی جلسه‌ی جبهه ملی همین مسئله مطرح شد . آنجا هم بنده اعتراض کردم که آقای سنجابی این قراری که شما بستید چه کسی به شما این اختیار داده بود؟ چگونه این قرارداد را شما امضاء کردید بدون اینکه احدی در جلسات هیئت اجرائی مطرح کرده یا شد و موافقت کرده باشند یا شما چیز کردید . چون این مسئله یک مسئله‌ی عظیمی است . یک چیزی نیست که مثلاً " شما به پاریس بروید و از آقای شالمان دل‌ماس دعوت بکنید که بیاید اینجا و وضعیت سیاسی ایران را مطالعه بکنند و یک نظریه‌ای بدهد . این حق شماست چون شما رهبر هستید و با لایحه رئیس هیئت اجرائی شتدید . ولی این یک عملی نیست و من بهیچ عنوان با این موافق نیستم . سکوت مرگبار و بعد حسینی که جلسه را اداره میکرد شروع کرد ، خوب مذهبی هستند اینها و در دادارند ، که "خب حالا معلوم نیست که آیت‌الله بیایند یا بجا بمانند

بشود و حالا اگر تشریف آوردند اینجا افکار مصدق را حتما " رعایت میکنند ". آدم واقعا " خنده اش میگیرد وقتی این چیزها را می بیند . گفتم در صورت من هیچ توافقی با ایسن موضوع ندارم و این کار را یک کار بسیار خطرناکی برای مملکت می بینم و اینکه ما اختیار خودمان را به نعلین آخوند می دهیم این مسئله ازین که اقبال یا علم نخست وزیر بشوند خیلی عمیق تراست ، مشکلات زیادی برای ما در پیش خواهد داشت .

س- ولی این اختلاف داخلی که شما در حزب داشتید هیچوقت در آن زمان علنی نشد که از طریق مطبوعات به اطلاع عموم برسد .

ج - عرض کردم . خوب نمیخواستیم که دوئیت ما بین خودمان ... وقتی من به سنجایی گفتم گفتم که این موضوع باید در هیئت اجرائی مطرح شود و در هیئت اجرائی حزب ایران تا آنجائی که من در ایران بودم هیچوقت مطرح نشد نه قبل و نه بعد ، بعد که دیگر معنا نسی نداشت . ولی این مسئله که ایشان اینکار را کرده است . ولی البته فروهر و یک عده ای سینه میزدند که این شاهکار است . یک کسی آنجا گفت که این از ملی کردن نفت کمتر نیست ، گمان میکنم این ابله بدبخت و بیچاره قاسمی بود . گفت این از ملی کردن نفت کمتر نیست . و اعتبار اله ولی الایمار .

س- آقای دکتر جریان این نامه ای که آقای حاج سیدجواد ای نوشت و اینطور شایع هست که ، چون من اصلا " اطلاع دقیقی ندارم و این را بعنوان سؤال از شما میپرسم ، میگویند که شما همان نامه را امضاء کردید و در آن نامه به آقای خمینی نوشته شده بود که شما میخواهید بروید آنجا و از حضور ایشان کسب فیض بکنید در زمان نخست وزیریتان . جریان این نامه چیست ؟

ج - حاج سیدجواد ای ؟ من آقای عزیز تا حال اصلا " حاج سیدجواد ای را در عمر من ندیده ام و هیچ نامه ای را او ننوشته که من امضاء بکنم و یا من ننوشتم که او امضاء بکند . یعنی نفی کلی است . اما نامه ای خود من به خمینی نوشتم که آن نامه توی کتابم هست ، توی سی و هفت روز هست ، این تلاش یک مرد وطنپرستی بود که میخواست جلوی آن چیزی که پیش آمد بگیرد که فردا یا پنجاه سال دیگر که این بچه ها این مدارک را ، همانطور که نوشتیم ، میخواهند نگویند که بابت آقای بختیار رسگفت

مرغ یک پا دارد چه میشد اگر میآید و بآقای خمینی می نشستند و راجع به چیزها صحبت میکردند . این مسئله را خود من تصمیم گرفتم که بیایم اینجا و با ایشان صحبت بکنم . قبلاً " هم یک نامه ای برای ایشان فرستادم و آن نامه عبارت است از یک نامه ای است که آقای من یک آدمی هستم که یک مبارزاتی کردم که چنین است و چنان است و خیلی خوشحال میشویم اگر شما هم مرا راهنمایی بکنید راجع به مسائلی که مبتلا به ملت ایران است . یکی نداشتن آزادی و یکی فلان ، کاری با آن چیزهای مذهبی شان نداشتیم آنها با یکدیگر خودشان را بکنند به من ارتباط ندارد ، (؟) من به حاج سیدجوادى مطلقاً در مورد این مسئله نه من چیزی نوشتم و نه چیزی به من گفت که بنویسم و نه من اورا می شناسم شما " و میدانم که او در اینجا از کرده ی خودش پشیمان است و یک گوشه ای نشسته است .

س- آقای دکتر نمیکنید که همین رفتن شما پیش آقای خمینی بعنوان نخست وزیر ایران خودش یک وزنه ای به آقای خمینی میداد و نشان میداد که آقای خمینی یک نیروی قابل ملاحظه ای در صحنه سیاسی ایران است ؟

ج- مطلقاً قربان بنده به این عنوان نیا مدم . متن را میتوانی پیدا کنید . در توی رادیو خوانده شده است .

س- نفس رفتن شما به آنجا را میگویم .

ج- نه . من نوشته بودم آیت الله عظام خمینی . امام هم توی آن ندارد . من بعنوان شاپور بختیار یک ایرانی خوب ، این نخست وزیر نیست . در شرایط چنین و چنان مملکت و با سوابقی که راجع به اینکار داشتم حاضر هستم بدون قید و شرط قبلی بسرعت به پارسی بیایم و در آنجا نظرات آیت الله را نسبت به جا معی ایران و اقداماتی که خیال میکنند دولت باید بکنند ، در اینجا ، بدون اینکه عرض کردم قید و شرطی که من نخست وزیر هستم و یا ایشان رهبر مستضعفان جهان و از این مخرقات است اینطور من چیز کردم . همانطوریکه گفتم من میخواستم که پنج سال بعد ... خمینی قربان ، حالا خود ما تیم ، چهل میلیون آدم را خر کرده بود که هنوز یک عده ی زیادی از آنها خسته اند چه میتوانستیم بکنیم این را من نکرده بودم . ولی واقعیت را وقتی آدم میبیند باید قبول بکند . این آدم از سنجایی خسر

کرده بود تا جا روکش محله. شایداً واقعاً " دویست سیصد نفر آدم بودند که میفهمیدند و آنها هم جرأت حرف زدن ندا شدند. پس آمدن شاپور بختیار رهبر روح الله خمینی و بحث کردن با او از دو حال خارج نبود. یا قبول میکرد من میرفتم. او دیگر نبود آن آدمی که سابق بود چون من و سنجایی این اختلافات *tempérament* را داریم. یا اینکه قبلاً نمیگردد و رد میکرد من به ملت ایران، همان که گفتم، گفتم ببینید من تا آنجا هم پیش رفتم که یک راه حل مسالمت آمیزی پیدا کنم و نظرم هم همین بود. این مسئله را با بازگان با تلفن در میان گذاشتم.

س - آقای دکتر بختیار چرا شاه شخصی مثل سید جلال تهرانی را برای ریاست شورای سلطنت انتخاب کرده بود؟

ج - عرض کنم به حضور جناب عالی که دو دلیل داشت. یکی اینکه سید جلال تهرانی خوب درباری بود و مورد اعتماد دودش بود و وزیرش بود و استاندارش بود و بنده تا آنوقت او را ندیده بودم. البته اسمش را شنیده بودم و خودش هم میگفت با پدر من دوستی داشته است، نمیدانم همن هستند تقریباً " با پدر بنده. اولاً" برای پیدا کردن اعضاء شورای آنهم آسان نبود. س - معذرت میخواهم که این وسط یک سؤال دیگر میکنم. آیا شاه با شما هیچ مشورتی در مورد انتخاب سید جلال تهرانی کرده بود؟

ج - بله. بمن گفته بود. یعنی گفت که رئیس مجلس و رئیس سنا و نخست وزیر که تاوما تیکمان هستند و راجع به دیگران صحبت بکنیم. وقتی چند اسم را آورد و اسم علیقلیخان اردلان را هم آورد و صحبت کردیم گفت بله این خوب است. حالا دلیلش چه بود؟ من اشتباه اگر کردم گویا اینکه هر کس میآدمه من با زنی را در میآورد جز اینکه خود چاکر میآدمم و میگفتم خیر. وقتی حرف میزد میگفتم خیر قربان. تا اینجاش میشود این دیگر نمیآدمم. دلیلش این بود وقتی که این فتوا را دادند راجع به مجتهد بودن خمینی بوسیله آن سه آیت الله، رابط و با اصطلاح کا رچاق کن اینکارا ج سید جلال تهرانی بود.

س - آن سه آیت الله چه کسانی بودند؟

ج - آیت الله شریعتمداری، میلانی و قمی.

س - این بعد از ۱۵ خرداد بود؟

ج - بله بعد از ۱۵ خرداد بود. و در یکی از جلسات شورا که ما نشسته بودیم شاه که صحبت میکرد سید جلال تهرانی گفت "قربان این نخست وزیرتان را من نمی شناسم ولی چه بسدر نازنینی داشت." شاه هم یک خرده ناراحت شد، چون پدر مرا رضا شاه کشته بود، از این حرفها و. سید جلال تهرانی گفت، "چه پدر نازنینی داشت حالا نمیدانم خودش چه از آب در بیاید" اینطوری صحبت کرد. ولی من نظرم این بود در عین حال گفت، "قربان نگفتم این آخوند را توی جوال نکن؟" گویا او را برده بودند و توی کیسه کرده بودند.

س - آقا این موضوع حقیقت دارد؟

ج - در هر صورت آنها نت به او کرده بودند.

س - خسرو داد چنین کاری را کرده بود؟

ج - خسرو داد آن روز نبود. من به خسرو داد علاقه ای ندارم بعکس مثلاً یک آدمی مثل پاکروان یا .. آنها هم اگر با کروان شخما " دخالت نمیکرد و استدلال نمیکرد شاید هم میخواست میشد و بیکی صورتی او را میکشیدند. ولی دلیل اینکه او را بنده هم قبول کردم، حالا اشتباه بود این اشتباه را من کردم، و توی لیست بود دلیلش همین روابط و سوابق با آقای خمینی بود. آخر او هم آخوند است. گفتم اقلاً یک آدمی برود که زبان آن یا رو را بفهمد والا - برای ما فکلی ها خیلی سخت است یک همچین محاوره ای و یک همچین گفت و شنودی. بلکه عرض کنم که دلیلش این بود حقیقتش. و وقتی هم که برای آمدن به آنجا آماده شد اونگفت که من میخواهم بروم استعفا بدهم. خوب آدمهای ضعیف همینطور هستند. عرض کردم رهبری و ضعف با هم کار دو پنبیره ستند، نمیشود. ابدأ " نمیشود.

س - آقای دکتر آنطوری که سال لیوان توی کتابش نوشته است و خیلی ها راجع به این موضوع صحبت میکنند آمریکا بی ها به شاه فشار آوردند که شما برای مدت کوتاهی نخست وزیر بشوید تا آمریکا شیبها زمین را برای آمدن خمینی فراهم بکنند، بخاطر اینکه قبلاً این مسائل را با او درباری حل کرده بودند؟

ج - من میتوانم به جناب عالی یک چیزی را بگویم و آن اینست که من خبر نداشتم که برای ۱۵ روز نخست وزیر هستم یا ۱۵ سال. من یک آدمی بودم که ۴۰ سال مبارزه کرده بودم و میخواستم مملکت را طبق قانون اساسی و یک سویال دموکراسی اداره کنم. من بیست و

سویال دموکرات هستم نه بیشتر و نه کمتر. البته از دید مردم عقب مانده ایران بسک معاینی دارد...

س- من دقیقاً "میخواستم این سؤال را از شما بکنم که در آن شرایط ایران آیا شما فکر میکردید که سویال دموکراسی بازاری خواهد داشت؟ شما روی چه نیروی حساب میکردید وقتی نخست وزیر شدید؟

ج- اجازت بفرمایید این مسئله را من مفصل درسی و هفت روز عرض کردم. اگر آنجا مراجعه بفرمایید این مسئله اینست چرا من قبول کردم نخست وزیر شوم؟ بنده با یاد از شما بیروم چرا من قبول نکنم نخست وزیر شوم. یک مردی که بیست و پنج سال یا سی سال مبارزه کرده است و میخواهد نخست وزیر شود و میگوید که من راه صدق را خواهم رفت و من قانون اساسی را قبول دارم، من این آخوندبازی را اصلاً قبول ندارم یک آدمی است که بنظر من خیلی ترو تمیز است.

س- معذرت میخواهم من سئوال را روشن نکردم. من عرض نکردم که چرا شما قبول کردید نخست وزیر شوید. عرض کردم که شما روی چه نیروی حساب میکردید؟ فکر میکردید چه نیروهایی در مملکت از شما پشتیبانی خواهند کرد؟

ج- بنده معتقد هستم که با زدن کتاب مفصل گفته ام. اگر که شاه سه ماه پیش یک آدمی را آورده بود، یک آدم که غیر از آن کارت های دائمی خودش بود، من گمان میکنم که وضعیت اینطور نمیبود و مردم بی حیا و هرزه نمیشدند مثل روزهای آخر حکومتش. درست است که از ۲۵ سال حکومت ایشان جز فساد و دود و دیکتاتوروی چیزی بیا دردم نمانده بود. البته یک اقداماتی هم از نظر اقتصاد و غیره شده بود نمیشود منکر همه چیز شده و همه چیز را نفی کرد. ولی بنظر بنده وقتی یکنفر میگوید، سویال دموکرات هستم نمیباید روز اول بگوید که اینجا سوئیس خواهد شد یا سوئد خواهد شد ابداً "مسئله اینطور نیست. ما یک قانون اساسی داشتیم که با بسک اجرا بکنیم. تا زمان قانون اساسی راهم میشود Step by step شروع کرد. آن چیزهایی هم که Elements اولی محسوب میشوند راهم مفصل گفته ام. گفتم آقا ما اول شروع بکنیم دردها را بگذاریم مردم انتخاب بکنند. از آنجا شروع بکنیم. آخرن میخواهم ببینم کس حاج محمد آقا اگر که نمیدانم دهدها را فلان ده شدنند چه میشود. بعد ما این

تمرین دموکراسی را بیاوریم به سطح بالا. این کاری نیست که من تمام کنم و کاری نیست که شما تمام بکنید این کاری است که پنجاه سال دیگر تمام خواهد شد. ولی بمن بگوئید بکروزی یا بدشروع کردیدانه؟ که ما دائما " بگوئیم که مالیات نداریم، ما نمیتوانیم. این دیکتاتوری همین است. این است که بنده معتقد نبودم که بنده در یکروز انجام می دادم. حالا من روی چه نیروئی حساب میکردم. اولاً " به روی نیروی ایمان من حساب میکردم. من آدمی هستم با Conviction اصولاً" من معتقد به Conviction هستم که اگر آن نباشد باقی دیگر سیاست بازی است و دکان درست کردن است. من میگفتم که ما ۲۵ سال حرفمان این بوده که شاه اینکارها را میکند بد است و با ید آن کارها را بکنند. خوب این کارها را که حالا میکند که همان کارها می است که ما میخواهیم من چرا جلونروم. تازه قربان همانطوریکه صدیقی بعد از من در یک جایی گفت. گفته بود که آدم ۲۵ سال مبارزه میکند برای این نیست که این وجاهت ملی اش را مثل چادر روی سرش بکشد و بگوید من چادر منی اندازم و این وجاهتم رانمی خواهم از دست بدهم. مرد آن است که برود جلو و ریسک را قبول بکند و من اگر اینکار را نمی کردم میخواستم بگویم آنها کسی که نیا مدند و اینکار را نکردند به چه سرنوشتی گرفتار شدند که چاکرتان نندم. ! نظر شخصی خود را هم بگیرید. من در عالم رویا نبودم من دیدم To be or not to be است. با ید این مبارزه را بکنیم و اگر موفق شدیم بهتر و اگر نشدیم من پیش بینی میکنم ای مردم ایران شما پدرتان در خواهد آمد. حالا اگر می بینید چها رتا مردم با من موافق هستند، حالا اشرف و چها رتا مزاحم دیگر را کتا ریگذارید، برای اینست که حرفهای راکه من زدم صحیح از آب در آمد. برای اینکه من گفتم نعلین بدتر از چکما است این درست بود. برای این بوده که گفتم این مملکت Désintegré میشود و یا چنین و چنان میشود.

س- آقای دکتر دستور بستن فرودگاه مهرآباد را چه کسی داد و دستور با زکردن آن را چه کسی؟
ج- هر دو را خود من.

س- چرا؟

ج- اعتمای بی بود در هوا پیمایشی. نمیدانم شما در آنوقت در ایران بودید یا نبودید؟

س - نخیر من نبودم .

ج - خب من متأسفم . حالا بعضی از سئوالات اصلاً مطرح نمیشد .

یک جوری بود که دل شیر میخواست که آدم بشواند تحمل بکند و اعصابش را از دست ندهد و کارهای بی رویه نکند .

س - این سئوالها سئوالهای کسانی هم هست که خودشان در ایران در آن موقع حضور داشتند و فقط سئوال من نیست .

ج - آن اشخاصی که جناب عالی میگوئید لابد سپهبد آذربیزین ما نداشتند که خودش حالا چه عرض کنم ، حالا من پاسخ سئوال جناب عالی را میدهم .

س - خیلی متشکرم .

ج - عرض کنم که اعتصاب همه جا بود من جمله در هواپیماهای ملی . من هم نشسته بودم و یک

روزی دیدم رئیس هواپیماهای ملی یک نا ماهی بمن نوشت که آقایان میگویند

مادست از اعتصاب بر میداریم بشرط اینکه یک پرواز انقلاب از اینجا برود و

آیت الله را با یکی از این طیاره های ایران ایر بردارند و اینجا بیاورد . گفتم خیر . شما

اول میروید تیریز و اسفهان و شیراز را Serve میکنید بعداً اگر طیاره ایران ایر

پا ریس رفت و اگر ایشان هم خواهند تشریف بیاورند تشریف بیاورند ، و این آمدن خمینی به دلائلی که مضم

گفتم و گمان میکنم که هیچ لزومی ندارد که بنده در اینجا تکرارش بکنم ، آنوقت میتوانید .

گفتند که آیت الله میآید . گفتم آمدن ایشان اشکالی ندارد ولی من برای ایشان

طیاره نمی فرستم . و برای اینکه اطمینان بیشتری پیدا کنم فرودگاه را بستم . ملتفت

هستید ؟ که میآیند تشریف میآورند اینطور نیست ، ما حاضریه مذاکره هستیم و حاضر

هستیم که اصول مراعات بشود و ایشان هم تشریف بیاورند و تهران هم از ایشان پیشواز

بکند . مادموکراسی را قبول کردیم . مردیکه چهل میلیون آدم بدبخت و بیچاره و دور از

سیاست وبدون تجربه را خر کرده بود . چکار میشد کرد ؟ بعد وقتی که من اینکار را کردم

آقایان هم که خوباً اعتقاد کرده بودند بجای خودمانندند . هفت هشت روز گذشت و موضوع

مطرح شد که آقایان شما گفته بودید که ایشان حق دارند بیاید . گفتم بسیار خوب اگر میخواهد

اینجا بیا یدحق دا ردبیا ید ولی خودش برودبلیط بخردوا مورش را ادا ره بکندوبعدبیا ید ولی شما دنبال ۱ ونمیروید . شما با یدیستی که اول روی ایران و شهرهای ایران حساب بکنیدوبعدا گرخواستید پروا زیبا ریس ولندن وفرانکفورت راهم انجام بدهید . اگرکه قانون ایضان هم میتواند بیا ید چون گفتم هرایرانی حق داردوا ردا یران شود . اگرکه قانون را مراعات کرد که سرورهمی ما است واگرخواست که ثلوع بکند جوابش را خواهیم داد . این حرفها را که من درمقابل ۱۵۰ روزنا مهنگار خا رچی و داخلی زدم که آقا خمینی اگر بخواد اینجا بیا یدحق قانونی اوست وما نمیتوانیم بگوئیم که بنیا . پس فرق من با شاه و حکومت استبدادی چیست ؟ ولی وقتی آمد اینجا واگر ثلوع خواست بکنند بیا بسد گوشش را گرفت و تحویل دادگاهش داد و دادگاه ترتیب آن را میدهد . البته من نمیتوانستم نیروی او را نادیده بگیرم . من گفتم هر موقع خواست بیا ید بیا ید . بعد آمد . بعد آمد و من این را در کتاب یکرنگی نوشته ام و حنا بعلی در آن چاپ دوم بخوانید . طرفداران قانون اساسی که OK مرا داشتند برعکس اینکه میگویند باورکنید نه یکشاه پول من از دولت از نخست وزیری یا از چیز دیگری ندادم . گفتم اگر ایمان دارید بروید . مملکت از این ببعدها بدروی ایمان بگردد نه روی بندوبست و پول و این کثافتکاری های سابق . از این جهت بنده به این نتیجه رسیدم که ۵۰۰۰ نفر بیشتر نیا مدند . هفته ید بعد پنجمشبه شدند ۳۰۰۰ نفر . هفته بعد از آن روزنا مهکیهان و اطلاعات که دست آخوندها بود خودشان گفتند ۱۵۰ هزار نفر و اگر این بیشر فانی که در رأس ارتش ما بودند یک چند هفته ای ، چهار هفته به من فرصت میدادند شما ایمان داشته باشید که خمینی میآمد آنطرف میزند آگره و با من صحبت میکرد . ولی وقتی که کرم از خود درخت است ولی وقتی که یک ارتشی را اینقدر به آن میرسد و این ژنرال های پوفیوز را در رأس آن میگذاریسد نتیجه همین است که میبینید . من که نمیتوانستم درسی و هفت روز کاری و هفت سال را تصحیح بکنم ، مگر میشد؟

حالا بر میگردم به سال لیوان . سال لیوان را من دیدم . دست از پا درازتر ، گوشهایش تا اینجا بود و آنچه که بر سر او و سفارت آنجا در آمد نهایت رضایت بنده را نسبت به شخص ایشان میکند . شما بهتر است که راجع به این مسئله شما کتاب خودکندی و برژینسکی را

بخوانید .

س - آنرا خوانده ام .

ج - اگر خوانده اید حرفهای برزیلینسکی و کندی بطور کلی حرفهایشان درست است . یک آدمی بود که یک بندوبستی کرده بود با بهشتی و با زرگان . تا آمد پیش من گفت بهشتی

با زرگان و مردیکه میناچی ، گفتم میناچی کیست ؟

این مسئله آقای سالیوان گمان کنم که سالیزان و سنجایی هردو تایشان در یک سطح قرار گرفتند .

س - آقای دکتر شما در آن جلساتی که با حضور هویزروا مرای ایتش تشکیل میشد شرکت داشتید ؟

ج - یکمرتبه من هویزروا در عمرم ندیدم ، یکمرتبه با او با تلفن مکالمه نداشتم ، یکمرتبه هما نظوریکه عرض کردم فقط بمن گزارش دادند که یک همچین ژنرالی آمده است و من هم با پوزخند گفتم مگر اینها کم بودند که این آمده است ؟ ایر برای چه آمده است ؟ به قره باغی گفتم . گفتم آقای قره باغی جناب عالی میروید و حرفهای حسابی آنها را می شنوید و اگر میخواهد دخالتی بکنند با یدیکوشید که دولت سابق نیست . هیچ وقت من با او صحبت نکردم . شنیدم که در آمریکا یک کنفرانسی داده و یک مصاحبه ای کرده اخیراً " در آمریکا ، هویزروا .

س - آقای دکتر یکی از ایراداتی که به شما میگیرند ، یا مسائلی که در باره ی شما شایع هست ، اینست که شما در فاصله ی تعطیل جبهه ملی دوم و تجدید فعالیت جبهه در راهلهای ۵۷ - ۱۳۵۶ رئیس کارخانه های دولتی در ایران بودید و در مدیریت با نگاهی که دولت در آنجا سرمایه گذاری کرده بود شرکت داشتید و فعالیت میکردید . پاسخ شما به این ایراد چیست ؟

س - خوبست که شما در آمریکا زندگی میکنید . من چون نه دزد بودم ، ولی گوا اینکه از یک فامیلی بودم که ثروت و مکننتی داشت و با پول پدرم در اروپا درس خواندم ، قبول نکردم شغل دولتی را از ۲۸ مرداد هما نظوریکه دیروز به شما گفتم و شرح دادم .

از چهل و دو و چهل و سه هم اگر من مدیریک بانک شدم یا مدیریک شرکتی شدم که اکثریتش را دولت داشته باشد و یا حتی سی درصدش را داشته باشد یا یک کارخانه‌ای که متعلق به دولت ایران باشد بنده حاضر هستم تمام حقوق و مزایای آن را که در آن مدت گرفتم پس بدهم. ولی اگر ثابت شده که بنده دوتا کارخانه و شرکتی ملی بنام وطن میرزا محمدجعفر کاروونسی را به کاراندا ختم و عرق ریختم و زحمت کشیدم و نان زن و بچه‌ی خودم را تهیه کردم آنوقت دیگر اصلاً "بحث این چیزها نیست". یک آدمی که به سفارت وزارت و همه چیز ۲۵ سال پیش میدادند و گفت نمیباید رئیس یک بانک بشود. اما من دلسم میخواستم همین کار را هم نمیکردم و ای کاش که به من اجازه میدادند که مثل مدنی و خلیسی‌ها توی دانشگاه بروم و درس بدهم. هیجده ماه من تلاش کردم بوسله‌ی دوست، آشنا، قوم خویش هر کسی را میشناختم. گفتند محال است که ما بگذاریم که ایشان با جوانان ایرانی تماس داشته باشند در دانشگاه. حالا ملتفت میشوید که مسئله چگونه بود؟ خیر من هیچوقت مدیر هیچ بانکی نبودم در ایران، هیچ کارخانه‌ی دولتی، هیچ کارخانه‌ی که حتی بیست یا سی درصد دولت در آن سهم داشته باشد.

س- آقای دکتر پریشب در برنامای لحظی حقیقت در تلویزیون که با آقای ژیسکار دیستین صحبت میکردند از ایشان سؤال کردند که چرا خمینی را از فرانسه بیرون نکردند. ایشان گفتند که دولت فرانسه با مقامات ایرانی و گویا با شخص شاه تماس گرفته و ..

ج- با شخص شاه؟

س- بله، شاه گفته است که با او کاری نداشته باشند. شما مثل اینکه خودتان هم با آقای ژیسکار دیستن صحبت فرموده‌اید.

ج- بله بنده در یک جلسه‌ی که ایشان هم بودند، در سران میزبانان اصطلاح افتخاری که بنده هم حضور داشتم مسائل کلی فرانسه صحبت میشد مسئله خمینی مطرح شد و ایشان نگاه می‌کرد و گفت، "شما لابد اطلاع دارید." گفتم که سفیر شما در آنجا یک چیزهایی شنید گفت البته، سفیر فرانسه در آنجا ولی حقیقتاً مرا نیست که خبرم از زبان شاه این را شنیدم. بسا آنچه که سفیر به من گفت و آنچه‌ها را که آقای پونیا توفسکی در ایران و گزارش‌های که نوشته

ودرگو آدلوب مطرح شد و روی گزارش گوآدلوب تصمیمی نسی بر علیه شاه گرفته شده برای اصل ویراین منطقی من گمان میکنم که حرف آقای ژیسکار دیستن صحیح باشد. اما بسیاری روشن شدن بیشتر شما این را اضافه میکنم که مسئله‌ی خمینی در اینجا را پس از رفتن شاه من خواستم خودم روی همان سیاستی که عرض کردم این را مشغول بکنم تا مردم همینطور که شروع شده بود آرام آرام البته میآمدند بطرف من و اگر این سم پاشی این بست فطرتان فروهر و سنجابی و این کثافت ها نبود با ورکنید کار من خیلی آسان تر میشد. آنها به سزای خودشان رسیدند و من در نهایت عزت و حرمت حالا با اینها میتوانم حرف بزنم و آنها در نهایت خفت چه در ایران و چه در خارج، اگر اینها نبودند. از این جهت من میخواستم یک کاری بکنم که خمینی دیرتربیا بد. ما نور میدادم، این ها در تاریخ ضبط است، گاهی میگفتم تا مین جانش را نمیتوانم بکنم، گاهی میگفتم اگر کشته بشود چنین و چنان میشود و حقیقتش هم اینست که اگر کشته میشد نمیدانید آن احمق هائی که خیال میکردند که مهدی عصر آمده چه بلائی بر سر من میآوردند. نه سر من سر خود احمقان در میآوردند که ایشان آمده‌ها کارها را بر سر اینها درآورد.

س - روشنفکران .

ج - بله . روشنفکران را که بنده حساسان را توی آن کتاب رسیدم و جریان را دیدید . عرض کنم که روی این مبنا بود که من سعی کردم که آمدنشان را به تعویق بیا ندام . یک روز سفیر فرانسه را هم خواستم غافل از یکی آن بریانی که شاه و ژینکا ردیستن با هم داشتند به او گفتم شما میتوانید این Message مرا به پزیدنت ژیسکار ردیستن همین امروز برسانید . گمان میکنم روزیکشنبه هم بود . یک روزی بود که خیلی مشکل بود اینکار . گفتم لازم نیست که من به شما یک ماه بنویسم و یا تلکس بزنم ولی بهر وضعیتی است شما شخصاً " باید با کاخ الیزه تماس بگیرید و متأسفانه فرانسه یک وزیر خا رجه‌ای داشت که بسیار طرفدار خمینی بود و از این جهت گفتم بله، آقای فرانسوا پونسه ، و مستقیماً " شما به او بگوئید که بختیار را شما خواهش میکنید که هر تقدیر و وسیله‌ای که پیدا کنید آمدن خمینی را به ایران بتعویق بیا ندازید . دیگر چگونه میش را من از اینجا

نمیتوانم بگویم، میدانم شما در یک مملکتی هستید که قانونی نمیتوانید اورا حبس بکنید،
 و چه بکنید، ولی اگر بتوانید من خیلی خوشحال میشوم. من میدانم که این سفیرا یــــ
 اقدام را کرد و فردای آنروز آمد و بمن گفت که ما اقدام کردیم، (؟)
 حرفی است که سفیر گفت و او متأسفانه بیچاره در یکسال پیش در یک Accident اتومبیل
 کشته شد. در اسپانیا سفیر فرانسه بود. او گفت که ایشان میگوید که من قانع نشدم
 که به ایران نروم. یک همچین چیزی جواب برای من آورد. حالا هر چه بود او مرده است
 و بنده نمیتوانم بیشتر از این بگویم. اما یک چیزی میخواهم به شما بگویم که خیلی هم
 Interessant است و این را من از یونیا نوفسکی دارم که خودش در ایران
 بود ده روز قبل از نخست وزیری من که رفته بود پادشاه صحبت کرده بود که چه کاری میخواهید
 بکنید. بعد Psychologie شاه، رفتار شاه یک Document خیلی
 Interessant است ولی چون Secret d'etat است نمیتوانم من
 به شما بدهم و او هم بمن نداده است، و فقط برای من خواند.

در آنجا شاه یک جنبه ای را، چون حالا مرده است من این را میگویم و انصاف را بایــــ
 قبول کرد، پیشنها داتی از طرف بعضی از ارتشی ها به شاه شده بود برای کشتار زیاد و
 برای قلع و قمع ایرانیان. گوا اینکه نبایستی بیست و پنج سال، سی سال آن کارها
 را میکرد اینها همه بجای خود ولی گفته بود من حاضر نیستم سی هزار نفر ایرانی را بکشم.
 این را من میتوانم تأیید بکنم برای ضبط در تاریخ معا صر. او گفته بود، " من
 حاضر نیستم سی هزار نفر ایرانی را بکشم برای اینکه پادشاه بمنم. " گفت نمیکنم.
 و این را من از قول گزارشی که به گوآدلوب رفته بود باید بگویم.

س- آقای دکتر بنظر شما چرا گوآدلوب قدرتهای غربی علیه شاه تصمیم گرفتند؟

ج- آنوقت من هنوز نخست وزیرم نشده بودم.

س- شاه که همیشه به اینها خدمت کرده بود.

ج- این حرفی است که من به انگلیسی ها زدم. گفتم شما خیال میکنید که یک حکومتی
 میآید و بعد بهتر از اینها میشود؟ گفتند نه، ما این را میدانیم منتها دیگر حکومتش قابل
 دفاع نبود. البته این را انگلیسی ها میگویند. در مسئله آمریکا شایه دیگر خودتان میدانید

جریا ن کایترا بنها را دیگر مدرک به اندازه ی کافی دارید . یعنی وقتی چند مدرک از چند نفر آدم کسه با همدیگرا اختلاف دارند ولی وقتی دیدید یکسان میگویند این خودش حجت میشود . بنظر من مسئله ای که مطرح بود این بود که حکومت شاه قادر به اداره کردن نیست و این دیگر راست است . شاه به اندازه کافی وقت داشت . از زمان حتی ، هما نظوریکه در کتابم هم نوشتم ، سقوط حکومت آموزگار . یعنی بجای اینکه شریف امامی را بیاورد ، از هاری را بیاید و تمجج بکنند برای صدیقی و بعد بختیار را بیاورد اگر شما این مسائل را نگاه بکنید میبینید اینها فرصت ها ئی بود که خود شاه از دست داد . خیلی فرصت از دست داد ، خیلی روز ه های گرانها ، چه بگویم ساعتی گرانها را از دست داد . بعد دیدند که نه این بابا ...

وقتی هم که او رفت و به اینجا رسید چون با لخره آخزمان آموزگار کا ملا" پیدا بود که طفیان است و شاه خودش گفت ، " من انقلاب شما را شنیدم " و چنین و چنان . خوب در این صورت آدم همان روز میآید و به صدیقی میگوید ... حالا سنجابی و بنده هم بدان میباید بدرک . تقصیر خودش بود والا آنها بنظر من بدی از شاه ندیده بودند هما نظوریکه جناح عالی میگوئید . آمریکا چه بدی دیده بود ؟ همین فرانسه چه بدی دیده بود ؟ Exchange که ما با اینها داشتیم خیلی خیلی زیاده بود .

س - آقای دکتر شما در مورد اعماب کا رگران کوره پخته ها که من از شما سؤال کردم به من فرمودید که شما امتیازا به کا رگر میدهید و به نما بنده اش میدهید و برای شما هیچ اهمیتی ندارد که نما بنده عضو حزب توده یا شدو یا هر جایی دیگری باشد ...

ج - او که نمیگفت عضو حزب توده هستیم . اینجاش هم ننوشته بود . حزب توده هم که میدانید قانونی نبود . میدانید ؟ اینها که هیچکدام نبود . یک کا رگری آسوده اینها هر کدام میخواهند یک بل بگیرند .

س - شما نمیدانستید که آنها نمایندگان توده ای هستند وقتی که امتیازات را به آنها میدادید ؟

ج - من اگر امتیازی بود ، هما نظوریکه عرض کردم ، به کا رگر میدادم . میدانید مرا به همه چیز می شود متهم کرد جز توده ای بودن . این دیگر نمیشود . پس در این صورت من اگر اینکا را را کردم کا ر عقل و منطق بود . حالا آدم آقا بتول دکتر مصدق که بیکروزی گفت اگر یک آقا شی

بیا دیو بگوید که جناب عالی نماز بخوانید، میگوئید چون سفیر انگلیس است این آقا من نماز نمی خوانم؟ حالا فکر کنید توده‌های آمده‌است و یک حرف حق زده‌است، یک حرف منطقی زده‌است. اینست فرق سنخ فکرا اروپائی با سنخ فکرا ایرانی‌ها و ادا ره کردن ما. توده‌های می‌آید حرف حسابی میزند. الان اتحاد جماهیر شوروی، شما میدانید که با بنده چه روابطی ممکن است داشته باشد، شنیدم و توی روزنامه‌ها و مجلات خواندم که میخواهد یک کنفرانس بین المللی یک چیسری ضد تروریسم درست کند. اگر بیا یئند بمن بگویند میگویم بیا و شوروی. کا ر خوب را هر کس کرد با ید گفت خوب و کا ر بد هم هر کس کرد با ید گفت بد.

س- اجازت بفرمائید من سئوالم را بکنم. در آن زمان از نظریه‌سی برای نهضت ملی ایران خیلی مهم بود که حزب توده بعنوان یک نیروی عظیم در ایران جلوه‌نکند. هما نظور که شاخودتان بهتر میدانید بخاطر تحریک سیاست آمریکا و همراه شدنش با سیاست انگلستان علیه نهضت ملی، این جنبه یک جنبه‌ی قضیه بود که نمی بایستی که اگر میخواستیم ما در واقع امتیازاتی بدهیم بهتر بود که به کارگزارانی میدادیم که میدانستیم که آنها طرفدار نهضت ملی هستند و آنجا سربا زگیری بکنیم برای حمایت از نهضت ملی. همان نظوری که وقتی من از شما سئوال کردم راجع به دانشجویان جبهه ملی پرسیدم که چرا اینجوری نشد شما گفتید برای اینکه آنها توده‌ای بودند و اگر می‌آیدند فردا این رابطه آمریکا ئی‌ها نشان میدادند و می‌گفتند نگاه کنید اینها کمونیست و توده‌ای هستند. بهمین دلیل میگویم آیا بهتر نبود که در آن زمان این امتیازات به نیروهای ملی داده میشد که چنین اهمیتی به نهضت ملی زده نمیشد و نمی گفتند که توده‌ای‌ها پشتیبان این هستند؟

ج- ببینید آقای عزیز من، اولاً مسئله را با زمان بر میگردانم روی یک چیزی. اعتبار کوره‌پزخانه‌ها، نمیدانم کی برای شما گفته یا خودتان بودید یا کس دیگری گفته این Impact سیاسی و این جریان عظیم را حقیقتاً "داشت. بطوریکه خود من وزارت کار را می‌چرخاندم هیچ احساس نکردم که یک سیلی دارم بلند میشود، که نشده و بکلکی خوابید، و کوره‌پزخانه‌ها و کارگزارانی که در آن کار میکنند کارگزاران روشنی نیستند. از این آدم‌های بدبخت، بیسواد عقب مانده تراز سا بقرش‌های کارگری ایران هم هستند. از این

جهت یکنفر آدمی که آمده و به من میگوید آقا اینجا به ما زور میگویند و آنجا ما زور میگوییم من دیگر نمی‌پرسم آقا جناب عالی ملی هستید؟ یا بگوئید ببینم شما کی هستید؟ این سنخ فکر را من ندارم حالا تا بدید عیب است ولی این سنخ فکر را من ندارم و بنظر من ، چون این را تجربه کردم ، کارگران توده‌ای را در آبادان تحویل گرفتم و کارگران ملی را تحویل دادم . این کار سابقه دارد . شما خیال نکنید که توده‌ای از ما در زائیده شده است . ابدا " اینطور نیست . البته یک عده‌ای آژی‌تا توروماً مسور هستند از قوای خارجیست . بیاید ایران را Destabilise بکنند این دائماً " هست باید مراقب آنها بود ولی یک آدمی که افکاری دارد که شما میگوئید شبیه توده‌ای‌ها است بخودی خود نفعی کردن اینها معنا ندارد .

س. آقای دکتر میدانیم که برای هر جریانی اجتماعاتی ، من بطور کلی این کلمه‌ی عمومی جریان ، را بکار میبرم و نه تحول و یا انقلاب بطور دقیق ، مسائل خیلی زیادی با عت بوجود آمدنش میشوند . بنظر شما این جریانی که در ایران بوجود آمد مهمترین دلیل آن چه بود که ما به اینجا رسیدیم؟

ج - بنظر من مهمترین دلیل یکی اقتصادی بود یکی اجتماعی . دلیل سیاسی اش اهمیت نداشت . اتفاقاً " شاه با تمام بلند پروازی‌هایی که میکرد یک Balance of Power مابین شوروی و آمریکا و ممالک غربی را حفظ میکرد تا حد زیادی . باید توجه بکنیم به آن دو فاکتوری که بنده عرض کردم یعنی اجتماعی و اقتصادی . برای اقتصادی اش حُرف ژینکا ر دستن را در همان جلس برایتان خواهم گفت . اما برای اجتماعی اش اینست که مملکت ایران بعد از سقوط مصدق یک روز هم حق نداشت که یک حزبی شبیه به حزب نیروی سوم ، حزب ایران ، جنبه ملی از این چیزها داشته باشد و شاه مصر " ، و این بدبختی او بود ، وقتی که حس میکرد این جریان به یک جایی به مصدق برمبگردد راجع به این موضوع آلتزی پیدا میکرد و او تا روزه‌های آخر حتی توی بستر مرگش هم همینطور بود که توی کتابم هم این موضوع را نوشتم . پس هیچ چیز اصیل ملی ، هیجانی ، تشکیلاتی در مدت ۲۵ سال این آدم نگذاشت نضح بگیرد . اگر مثنیلاً " چهل یا چهل و یک هم یک سروصدائی بود خفـــــــــــــــــــــــه میکشد .

انتخابات چنین چنان . اینست که ز نظر اجتماعی بنظر من شاه به آن نیروی اصیل ملی راه نداد، جلوی سیل را که گرفتید از این طرفها میخواهد به یک صورتی بگذرد. یک عده از این جوانان ما رفتند مجاهد شدند با تعلیمات حالا یا کمونیستی یا چیز دیگری ولی بلاعاب ما. هبیبی و یک عده ای هم رفتند فدائی شدند بلاعاب ما رکستی. در مقابل اینها با یستی یک کسور آن اصیل ملی باشد، شاه این را قبول نمی کرد. تحمل آخوند می کرد، تحمل توده ای می کرد، و میگفت، "آمریکائی ها ببینید." توده ای ها را میزد ولی نمی گذاشت اصلاً "نظفای یک حزب مردمی در ایران بوسیله ی ملیون درست بشود. پس در این صورت روز به روز مردم مجبور بودند بطرف یکی از این دو تابلو روند که رفتند و دیدیم. این اجتماعی اش بود. اما اقتصادی اش، هیچ تردیدی نیست که البته هم هنری نیست که در این زمان سطح زندگی مردم ایران بالا آمده بود. آدم با یدانصاف هم داشته باشد من توی کتابم هم نوشتم، نمیدانم کدماش بود، که ایرانی یک خاصیتی دارد که بی انصاف است و یک خاصیت دیگر هم دارد که خیلی پرواست. اگر پرواستی نبود این آقایانی که اینقدر کثافتکاری با خمینی کردند نمی آمدند اینجا خودش را بعنوان قهرمان ملی بما غالب کنند، اینها پرواستی میخواهد. نمیدانم شما آقای رجوی یا آقای بنی صدر را دیده اید یا نه؟ نمیدانم اینها واقعا "چطور توجیه میکنند، بلکه اشتباه کردم خیلی ساده است بلکه اشتباه با ز اشتباه. ولی نمی گویند که ما خودمان این قانونی را که گذرانند قبول کردیم. مگر حق نمیدهد به خمینی که آقای بنی صدر بیرون بکند؟ یک مورد را عرض کردم که خمینی قانون را اجرا کرد و آنهم در مورد بنی صدر بود که بر طبق همان قانون او را برداشت. پس این مسئله اجتماعی اش را کنار بگذارم مسئله ی اقتصادی آن، البته یک ترقیاتی شده بود و یک کارخانه های آمده بود، خیلی خیلی کارهای بد شده بود و خیلی مخصوصاً "متظاهران کار می کردند، تماشا مشکارتون بود، تماشا فساد بود. تمام این چیزها صحیح است اما یک چیزهایی هم شده بود و نمیشود متکرر آن شد. سدهائی که در ایران ساخته شد، خب اینها مال ملت ایران است. اتفاقاً من یک مقداری زیادی در زندگیم کمک به اینها می کردم. چون شما و حقوقی یک شرکت فرانسوی بودم

که چیز می‌کرد. من متن حقوقی فرانسه و فارسی اش را با هم تطبیق می‌کردم و در حدود سه چهار سال از اینجا زندگی می‌کردم. برای آن قسمتی که گفتید اگرخواستید این تکه را هم بگذارید. اما مسئله ای اقتصادی یکروزی به یک جای عجیبی رسید. یکروز ما از سه میلیارد دلار رسیدیم به هیجده میلیارد دلار، در عرض ۴۸ ساعت. خوب این پول ممکن بود عاتلان به ما سرمایه‌گذاری تدریجی و با بهره‌های متناسب وارد ارگانیم اقتصادی ایران بشود و ایران را یک Infrastructure اقتصادی صحیح بدهد. اینکار را ما نکردیم. تکنیسین‌های کافیه نداشتیم و چیزهای دیگر. یک دفعه سیل پول آمد که این پولها را یک مقدار بیش دور میزد و بر میگشت به آمریکا به انگلیس به فرانسه بدون اینکه فایده‌ای داشته باشد. اغلب با اسلحه بود. یک مقدار بیش هم دزدان حرفه‌ای آریا مهربی افتادند و خوردند. اختلاف ثروت به یک جای عجیبی رسید. شما وقتی فکر کنید زمانی که رضا شاه رفت رضا شاه بود که اندازه تمام مردم ایران ثروت داشت و پانزده نفر هم بودند اشخاصی که متمول بودند و صد نفر هم بودند اشخاصی که بورژوازمان می‌توانستند زندگی کنند C'est tout دیگر چیزی نبود همین بودند. اینجا مسئله طوری شده بود. اینجا یک طبقه‌ای درست شد که میلیون آدم بود که اینها دزدان قهار بودند و سطح زندگیشان به یک جای عجیبی رسیده بود. حقوق رسیده بود به ما همی مدها رتومان. به‌کی؟ به مهندس کشاورزی مدرسه کرج. این خونسی کسه به بدن تزریق میکنند وقتی بیشتر از قدر کافی باشد این Trouble، ناراحتی میدهد، این سرگیجه می‌آورد. خدای نخواست اگر روزی داشتید و خواستند این کار را بکنند، چون ما داشتیم و اینکار را کردند پس از دولیتر من سرم گنج می‌رفت. ایران از نظر اقتصادی یک مقدار زیادی پول یکمتر به تزریق شد. با یستی که همان سه میلیون رایش میلیون می‌کردند بعد هشت میلیون می‌کردند و Infrastructure را درست می‌کردند و کارها را تربیت می‌کردند و این پروژه‌ها را با این کار پیاده می‌کردند، نکردند. از این جهت اینطور شد. اما راجع به ژیسکار دیستن که در همان جلسه به من گفت، "یکروزی من درس موریس برای اسکی بازی رفته بودم و وزیر دارائی فرانسه بودم در سال ۱۹۷۳. در سال ۱۹۷۲ و خوب آدمی است که در اقتصاد لیبرال خیلی وارد است. اتفاقاً "وقتی من رفته بودم به Foreign Relation Council هفته قبل از من ژیسکار دیستن آنجا رفته بود در صحبت کرده بود بعد من هفته بعد رفتم به

نیویورک وصحبت کردم. در این جریان ایشان میگفت، " من شاه را در سن موریتس دیدم و به من گفت که آقای ژیسکا ردیستن ما امسال بجای چهار میلیارد، هیجده میلیارد خواهیم داشت و من این را میخواهم فوری وارد اقتصا د مملکت بکنم. " اینطور که خود ژیسکا ردیستن میگوید میگفت گفتم کـــــــــــــــــه ، "Majesté , vous allez preparer vous - meme une revolution contre vous - meme."

ا علیحضرتا ، یک انقلاب خودتان به دست خودتان برای خودتان درست میکنید. این حرفی بود که ژیسکا ردیستن زد روی همان جریان که چنان بعالی هم به آن اثاره کردید در همانجا . و من این را از نظراقتصا دی حرف محیی عیدانم . در ایران یک بغض و عناد دو کینه ای پیدا شده بود نسبت به این دزدان و این اشخاصی که دیگر خدا میداند که چکار میکردند که برای شما حالا اصلا" قابل تصور نیست و آقای خمینی آنتی تزاین را آورد گو اینکه دزدی بیشتر هم شده و شاید کمتر هم نشده و از نظراجتما عی دیگر چه عرض کنم و مملکت به چه حالی است و می بینید که چه خونریزی و چه کثافتکاری ولی آن Arrogance و آن وضعیتی که این طبقه ی Nouveau Rich. در ایران داشت الان در ایران نیست . آخوند هر چه داشته باشد میگذا رد زیر بغل دیگر جلوی چشم مردم عرضه نمیکنند، دیگر فلان زن بدکاره کا با رانمی آورد بگوید لخت بشو برای مهمانان من امشب من به تومدهزار تومان میدهم و این توی گوش مردم پیچیده بود و از آنطرف هم استور و کتورا جتما عی و حزبی را هم که به شما گفتم . این دوتا دست بهم داد و تعادل ایران را بهم زد .

س - آقای دکتر با تشکرا زوقتی که به ما دادید و با صبر و حوصله به تمام سئوالات ما پاسخ دادید ما حبه را در اینجا ختم میکنم . خیلی از شما متشکرم .
ج - خواهش میکنم .